

کتاب

تَاریخِ مُبَارَکِ غَازَانِی دَاسْتَانِ غَازَانِ خَانِ

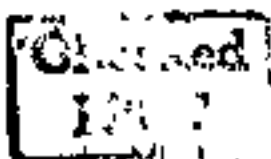
تألیف

رَشیدُ الدِّینِ فَضْلُ اللهِ بْنِ عِمَادِ الدَّوْلَةِ ابُو الْخَیْرِ

بِسْمِی وَ اِهْتِمَامِ وَ تَصْحِیحِ اَقْلِ الْعِبَادِ

کارل یان

دَرُ مَطْعَةِ سُنَنِ اَوْتِیْنِ دَرُ مَرْتُوْرَدِ اَر بِلَادِ
اِنْگِلِیْسَانِ سَنَةِ ۱۳۵۸ هِجْرِي مُطَابِقِ سَنَةِ ۱۹۴۰ مِیْسِی



جدول الاقسام و الحکایات

صص

- قسم اول در تقریر سبب بزرگوار و ذکر احوال او از وقت ولادت
 • مبارکش تا زمان جلوس ارغون خان بر سریر سلطنت و ذکر
 ۲ حوایتین و فرزدان او و جدول شصت شریف ایشان .
- ۳ ذکر ولادت غاران خان
- ۱۳ ذکر حوایتین و فرزدان غاران خان
-
- قسم دوم از داستان غاران خان در مقدمه جلوس مبارک او و صورت
 تحت و حوایتین و شهراذگان و امرا در حال جلوس او و
 سریر سلطنت و تاریخ زمان پادشاهی او و جگهها که کرده
 و فتحها که او را دست داده است ۱۴
- ۱۵ حکایت در حال او در حراسان در عهد پدر
- ۲۴ حکایت رفتن امیر نوروز ترکستان پیش قیاد و خان
- حکایت حال غاران خان بعد از واقعه ارغونخان ما وقت عزیمت
 او طرف آذربایجان در عهد گنجیاتو و مراجعت فرمودن از
 تبریز با حراسان ۳۱
- حکایت توطئه غاران خان بحساب الاتع بر عزم دیدن گنجیاتو و
 مراجعت نمودن از تبریز و مهرم شدن نوروز و فتح بشاپور ۳۷
- حکایت ایل شدن نوروز و دیگر نار مندی غاران خان آمدن
 و طوی و پیشکش کردن (S) ۴۴
- حکایت مدامت و پیشمائی نوروز و نایی و انقیاد در آمدن (P) ۴۴
- حکایت توطئه غاران خان از حدود حراسان بحساب عراق و
 مصاف دادن او با ناندو در حدود هشتگرد و قربان شیره (S) ۵۶

- حکایت رفعت طاران معرم دارالملک آذربایجان و حلاق که میان او و بایدو واقع شد (P) ۴۶
- حکایت احوالی که میان بایدو و نوروز حادث شد ۷۳
- حکایت منشرح شدن سیئه مبارک پادشاه اسلام غازان خان سور ایمان و اسلام آوردن او و امرای محضوره شیخ راهه صدرالدین
- حموی جوئی دام برکنه ۷۹
- حکایت توجه رایات همایون پادشاه اسلام بحجاب بایدو نومت دوم و گریختن بایدو و ایل شدن امراء او (B) ۸۰
- حکایت آمدن شیخ محمود برسالت از یش بایدو خان و میلان امرا بحجاب طاران خان بار نمودن (P) ۸۰
- حکایت رکوب امیر نوروز عقیقه و گرفتاری بایدو خان و امراء و وصول شهزاده طاران خان تحتگاه پدر و حادثه بایدو خان ۹۰
- حکایت آثار ترتیب امور لشکر و ممالک فرمودن پادشاه اسلام بعد از حلوس مبارک ۹۶
- حکایت مخالفت اندیشیدن سوکا و نارولا و طاهر شدن آن و نوحه لشکر بحجاب دفع ایشان و مال آن حال ۹۸
- حکایت احوال نورین اقا و عرص امیر نوروز با او و استنادی خلل کار نوروز ۱۰۲
- حکایت توجه رایات همایون بحجاب بغداد و یاسا رسانیدن امراسیاب لر و جمال الدین دستجردانی و مولانا عزالدین مظفر شیرازی و ولاده شهزاده اولجای قتلع ۱۰۵
- حکایت حال قیصر علام امیر نوروز و یاسا رسانیدن فرزند آن و سرداران نوروز و اسقططاع دولت او نکلی و قتل نوروز مقام هرات ۱۰۷

جدول الاقسام و الحكايات

۵

صفحه

- حكايت ترفع مرتبه صدرالدين رجباني و كثر او بواسطه قتل امير
نوروز و وصول رايات همايون از الاتاغ بتبريز و سياد قسه عالي
بهادن در شمس تبريز ۱۱۶
- حكايت اختلال حال صدرالدين رجباني و ياسا رسايدن او . ۱۱۸
- حكايت توجه رايات همايون از دارالمملك تبريز بحساب قيشلاخ
بعداد و تهويص منصب وزارت بخواجه سعدالدين و وصول خبر
عصيان سولاميش و رفتن لشگر تدفع او ۱۲۰
- حكايت توجه پادشاه اسلام بطرف شام و مصر و مصاف دادن
با مصريان و شكستن ايشان و فتح ولايت شام ۱۲۴
- حكايت توجه پادشاه اسلام بحمام شام و مصر بوقت دوم . ۱۳۱
- حكايت مسيور ناميشي يا متين حواجه سعدالدين صاحب ديوان و
ياسا رسيدن حساد او ۱۳۴
- حكايت توجه پادشاه اسلام طاران حال بحساب الاتاغ و از آنجا
راه فحچوان ۱۳۵
- حكايت طسوي عام فرمودن پادشاه اسلام در آوردن زرین
عموص باع اوجان و حتم کردن قرآن در آنجا و بدل عام فرمودن ۱۳۷
- حكايت توجه رايات همايون از شهر اسلام اوجان بحساب بعداد و
احوالی که در راه حادث گشت و وصول بواسطه و حمله و تصميم
عزيمت شام ۱۴۰
- حكايت وصول قتلشاه نوپان بلشگر مصر و مراجعت نمودن از
آنجا و مراجعت نمودن رايات همايون باوچان ۱۴۷
- حكايت پرميدن يارغسوي امرا و لشکريان که از شام مراجعت
نموده بودند و قوريلتاي ساحتی عموص اوجان و تکشمبشي کردن
ايشان ۱۴۹

- حکایت طاری شدن رعد پادشاه اسلام را و وصول شهزادگان از
خراسان و توجه رایات همایون بعباد و رول فرمودن بهولان
موران ۱۵۰
- حکایت در خلوت مشورت پادشاه اسلام بمشایق هولان موران و طاهر
شدن ابدیة مخالفت الافریک و بیلسا رسیدن جماعت قاتان . . . ۱۵۲
- حکایت طوی کردن در آوردی اینفورمیش حاتون جهت سال
نو شهزاده ابویزید و بیرون آمدن پادشاه از چپله ۱۵۴
- حکایت سیورعامیشی پادشاه اسلام در حق حواحه سعدالدین
ساحب دیوان مجتهد احلاص که در قضیة الافریک نموده بود . . . ۱۵۵
- حکایت وفات کرامون حاتون و قتل مرقد او شیرین و کلجانی چند
حکمت آمیز که پادشاه اسلام در حال حلق فرموده است . . . ۱۵۶
-
- قسم سوم از داستان پادشاه اسلام عارانخان مهرست ۱۶۱
- حکایت اول در موزن کمالات و علوم پادشاه اسلام جلد ملک و
داستن او صناعات مختلفه را و وقوف بر اسرار آن صنعتها . . . ۱۶۵
- حکایت دوم در عقبت و عصمت پادشاه اسلام ۱۷۴
- حکایت سوم در فصاحت و بلاغت و حسن سوال و جواب پادشاه
اسلام با دور و ردیک و ترک و تاریک ۱۷۵
- حکایت چهارم در صبر و ثبات و درستی عهد و میثاق پادشاه اسلام
حکایت پنجم در آنکه اکثر اوقات هر سخن که بر لفظ مبارک
پادشاه برود آچپان باشد ۱۸۱
- حکایت ششم در مدد و عطا و خود و سخاوت پادشاه اسلام بر
وجه مستحسن از سر معرفت ۱۸۲
- حکایت هفتم در ابطال دین متپرستی و تحسیر معاند ایشان و
شکستن تمامت اصنام ۱۸۸

- حکایت هشتم در دوستی پادشاه اسلام در حق خاندان رسول
 علیه السلام ۱۹۰
- حکایت نهم در شجاعت پادشاه اسلام و ترتیب لشکر فرمودن در
 مصاف و مصارت نمودن او در جنگها ۱۹۱
- حکایت دهم در نصیحت فرمودن پادشاه اسلام قضاة و مشایخ و
 رها و اهل علم و تقوی را ۱۹۷
- حکایت یازدهم در منع فرمودن پادشاه اسلام لشکریان و غیره را
 از سخن کفر گفتن ۲۰۰
- حکایت دوازدهم در عمارت دوستی پادشاه اسلام حاکم ملکه و
 محریض فرمودن مردم را بر آن کار ۲۰۱
- حکایت سیزدهم در انواب البر که پادشاه اسلام در تبریر و حمدان
 و دیگر ولایات اشأ و احداث فرموده و موقوفات و ترتهای
 ایشان و حیرانی که نذر کرده ۲۰۷
- حکایت چهاردهم در دفع تزورات و دعاوی باطل و دفع حیسات
 بی امانتار و نامتدیان ۲۱۷
- سواد برلیع در باب تفویض قصا ۲۱۸
- سواد برلیع در باب آنکه دعاوی سی ساله بقیودی که معین
 شده بشوند ۲۲۱
- سواد حجّت که ر طهر برلیع مذکور نوشته شد ۲۲۳
- سواد برلیع در اثبات ملکیت مانع قبل السبع ۲۲۵
- سواد برلیع در باب تأکید احکام سانه و تمهید شرائط لاحقه ۲۲۹
- حکایتی از صادرات افعال و ظلم منصوران ولایات ۲۴۳

- سواد یرلیخ در باب آنکه متوجهات ولایات که دیوان لعلی مفصل
 نوشته حوالت کند و ملوک و حکام ولایات اصلا برات نویسد . ۲۵۷
- میعاد و جبهه الحین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا هر
 موصوع از آن نوع که مقنن گذشته آن قسم را ر لوح نویسد و
 بدان موجب جواب گوید و برمانند ۲۶۴
- میعاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر
 شتوی و صیفی و از آن مضمی ر دشتی که صیفی ندارد و شروط
 آن رین سق و مموال است که نوشته می شود و شرح داده . ۲۶۵
- حکایت هفتم در محافظت و رعایت رعایا فرمودن و دفع ظلم
 ایشان ۲۶۸
- حکایت هجدهم در باطل گردایدن اولاغ و دفع ایلیچیان و منع
 رحمت ایشان از خلق کردن ۲۷۵
- حکایت نوزدهم در دفع دردان و راهرمان و محافظت راههای
 بمالک از شر ایشان ۲۷۷
- حکایت بیستم در حالص گردایدن عیار زر و نقره بر وجهی که
 هرگز بوده و بهتر از آن ممکن نیست ۲۸۲
- حکایت بیست و یکم در راست کردن اووان زر و بار و گرو
 پیانه و قنیر و تبار ۲۸۶
- سواد یرلیخ در باب عیار زر و نقره که فرموده است بر وجهی
 که بهترین همه است ۲۸۷
- حکایت بیست و دوم در صبط فرمودن در کلر یرلیخ و پایه
 مردم دادن ۲۹۱
- حکایت بیست و سوم در بار گرفتن یرلیخها و پایزه های مکرر که
 در دست مردم بود ۲۹۶

- حکایت بیست و چهارم در اقطاع دادن مواضع در هر ولایتی
 بلشگر معول ۳۱۰
- سواد یرلیخ در باب اقطاع دادن بلشگر معول ۳۰۳
- حکایت بیست و پنجم در تخریر آنکه لشگری علی حده جهت
 خاصه چگونه ترتیب فرمود ۳۱۰
- حکایت بیست و ششم در دفع و منع فرمودن از زر سود دادن
 و معاملات بعین فاحش ۳۱۲
- حکایت بیست و هفتم در منع فرمودن از کار کاوین شمال بی اندازه
 کردن ۳۲۳
- حکایت بیست و هشتم در ساختن حرم و مساجد در دیهها و
 مواضع در جمیع ممالک ۳۲۴
- حکایت بیست و نهم در منع فرمودن خلق از شراب خوردن
 و دیگر مسکرات منکر ۳۲۵
- حکایت سی ام در ترتیب فرمودن وجود آتش خاص و شراب
 جهت آوردن معطم ۳۲۶
- حکایت سی و یکم در ترتیب فرمودن وجود آتش حیوانات و آوردنها ۳۲۹
- حکایت سی و دوم در مسط کارخانه و ترتیب مهیات و مصالح آن ۳۳۱
- حکایت سی و سوم در ترتیب فرمودن کار مساجد و رادخانه ۳۳۶
- حکایت سی و چهارم در ترتیب فرمودن چهاربیلان قنار ۳۳۹
- حکایت سی و پنجم در ترتیب فرمودن کار قوشچیان و پارسچیان ۳۴۱
- حکایت سی و ششم در ترتیب فرمودن کار عوامل در تمامت
 ممالک ۳۴۶

داستان طاران خان

ص ۳۶۹

حکایت سی و هفتم در تدبیر فرمودن کار آبادان کردن باثبات . ۳۶۹

حکایت سی و هشتم در ساختن ایلچی خانها در ممالک و مع
فرمودن ایلچیان را از فرو آمدن مجاهداه مردم . ۳۷۶

حکایت سی و نهم در مع حرب زندگان و شترانان و پیکان ار
زحمت مردم دادن . ۳۶۱

حکایت چهارم در مع فرمودن ار شادان کپوگان رور در حرکات ۳۶۴

غلط نامہ

صواب	خطا	صفحہ — سطر
ہولاگو	ہولا کو	۱۳:۳۰ — ۱۰:۸
ہنگان	ہنگان	۱۸:۱۸ — ۲۰:۴۰
آنار	انار	۱۵: — ۴۰
گیخانو	گیخانو	۴۰ — ۴۰ — ۸
آنجا	انجا	۲۹:۲۹ — ۲۰:۷۰
تا	تا	۶: — ۱۰۰
آزان	آزان	۱۹: — ۱۱
آرا	آر	۲۵: — ۱۲
ارغون	آرغون	۱۳: — ۱۵۰
تاراج	تاراج	۱۷۴:۱۷۰ — ۲۱:۱
ویرو قیدین	ویرو قید	۱۶: — ۱۸
سیاہی	سیاہی	۱۱:۲۰ — ۱۳۹:۲۷
کالبوش	کالبوش	۰۹: — ۲۰
الادو	آلادو	۲۴:۲۶: — ۴:۳
جمی	جمی	۲۴: — ۲۱
مادغیش	مادغیش	۵۵ — ۲۱ — ۲۱
سروار	سزار	۰۹: — ۲۲
فرتاہ	سرعاہ	۲۶: — ۲۱
امان	امان	۱۴:۱۳:۱۰ — ۴۳:۳۰
قومس	قومس	۱۸:۱۸: — ۶۴:۳۳
کوشک	گوشک	۷:۱:۳ — ۵۲:۴۶
استراناد	آستراناد	۱۱:۰۹ — ۱۴۴
تعام	تعام	۵ — ۵۰

مخطا

صواب	خطا	صفحه - مطر
امویه	امویه	: ۶۱ : ۱۴
احمر	ع	: ۶۲ - ۲۵
قبحاق	قبحاق	: ۷۱ - ۲۲
نخريص	نخريص	: ۸۱ - ۱۰
ایلداز	ایلدای	: ۹۲ - ۸
نخستش ماید	بخشش نباید	: ۹۳ - ۲۴
سوی	سرمی	: ۹۵ - ۱۱
گرفته	گرفته	: ۱۰۲ - ۷
آگاه	آگاه	: ۱۲۶ - ۲۲
محمودشاه	محمودشاه	: ۱۳۰ - ۱۸
الوس حوجی	الوس	: ۱۳۶ - ۱۰
چیزی	چپری	: ۱۴۲ - ۸
مارك	مبارک	: ۱۵۶ - ۱۴
محمود	محمد	: ۲۱۸ - ۶
اصحه	اصحه	: ۲۴۸ - ۵
یون	یورت	: ۲۰۲ - ۲۰
قراحو	قراو	: ۲۲۶ - ۲۰

داستان غازان خان بن ارغون خان بن اباخان بن هولاکوخان بن
تولوی خان بن چینگگیزخان^۱ و این داستان سه قسم است^۲

قسم اول در تهریر سبب زرگور او و ذکر احوال او وقت ولادت مبارکش
تا زمان جلوس ارغون خان و سریر سلطنت و ذکر خویش و فرزندان او و جدول
شعنه شرفشان^۳

قسم دوم در مقدمه جلوس مبارک او و صورت تحت و خوابان و شهرادگان
و امرا در حال جلوس او و سریر سلطنت و تاریخ زمان پادشاهی او و جنگها که
کرده و فتحها که او را دست داده^۴

قسم سوم در سیرتهائی پسندیده و اخلاق گریته^۵ و آثار عدل و احسان و حیرات
میرات و موی آداب و جمائل عادات او و سجهائی که ارباب تحقیق و ارس
تدقیق هر وقت فرموده^۶ و حکمهای محکم و یاسفهای^۷ مبرم^۸ مشتمل
بر رعایت مصالح عموم خلایق که در هر باب مافذ گردانیده و نوادر حکایات
و احوال از آنچه در دو قسم سابق داخل نگشت و آن دو حرف است یکی آنکه
مستوفی شده و آن چهل حکایات است و دیگر آنکه مرخص قضایا و حوادث
مختلف متفرقی بقلم نویسنده^۹

— عاران — 1 — W. com. 1. نولوی خان و چینگگیزخان P. fol. 210 r. om.

۲ T. m. P. 8 om. و این داستان سه قسم است L. fol. 080 r. W. fol. 216 v.
— و آن مشتملست بر سه قسم pro his verbis exhibet

در تهریر سبب و ذکر ولادت و شرح و تفصیل خویش و پسران و دختران و بیگانگان او که تا عایت مشعب گشته اند و ذکر دامادان و شعب فرزندان او
۳ شعب شرف ایشان و الله اعلم L. p. 4 v. و السلام

در مقدمه جلوس و صورت تحت و خوابان و امرا در حال
جلوس او و سریر حاکم و تاریخ احوال پادشاهی او و آنچه در آن مدت حادث گشت و السلام
— او L. 4 v. — و جنگها و فتحها که کرده W. p. 4 v.

— ۸ — ۹ — یاسفهای L. W. — ۶ — ۷ — L. om.

در سیر و اخلاق گریته او و مثلها و بیکنها که او نقل کند
و حکمها که کرده است و حکایات حوادث که در زمان او واقع گشته از آنچه در دو قسم

قسم اول در تشریح نسب زرنگوار و ذکر احوال او از وقت ولادت مبارکش تا زمان چلوس ارغون خان و سریر سلطنت و ذکر حوائج و فرزندان او و جدول شعبه^۱ شریف ایشان^۲
P. fol. 210 r. فصل در تشریح نسب زرنگوارش

^۱ انساب بزرگوار عاران خان
بر تریب این بیت است شعر: شاه
غاران بن ارغون خان بن اقا خان^۳ بن
هولاکیرخان بن تولوی خان بن چنگر
خان: از اولاد کرام واحقاد عظام
چنگیزخان پنجم سطن و ششم خان^۴
و مجموع مدت عمرش سی و دو سال و بیح
ماه و دوازده روز بود از آن جمله به سال
و سریر سلطنت پادشاه^۵ بود پس مهتر
و بهتر ارغون خان از قشاق^۶ حاتون
در وجود آمده و قشاق را شهزاده
ارغون در دوازده سالگی^۷ خواست و از
برط محنتی که بوی داشت آن روز که
او را می آوردند برستون بارگاه رفت
و رکاب آن شست و انتظار وصول
او می کرد تا عروس را می آوردند
و بداماد دولت سپردند^۸

^۲ طاران خان پس مهتر ارغون خان
است و ارغون خان در دوازده سالگی
والده او قولتاق نام دختر کهنتر شیکچی^۹
از قوم نوروز بنخواست از کرک تیمور
که^{۱۰} برادر او قوتو^{۱۱} و مولای بود و
خواهر زرنگر او ایشلون نام را شهزاده
تسین خواسته بود و قولتاق غایت کمال
صاحب جمال بود و ارغون حاربا ناوی
محنتی هر چه^{۱۲} تمامتر چنانکه روزی
او را جهت عروسی باورد و می آوردند
خواست که استقبال کند امرا سرتاق
و حوجمان^{۱۳} مانع شدند و از انظایت
شعب برستون بارگاه رفت^{۱۴} و بر
سر کوماج نشست و از دور نظاره او
می کرد و چنانچه بعد از تقدیم مراسم
رفاق و اردواج مواد عصر شریف
عاران خان امتزاج پذیرفت و صدق

که مروده و متلها و بلیکها، چکو که گفته I. pro A - 9 exhibit در سابق بیامده والسلام
و عمارتهای عالی که بیاد نهاده

۱ - شب I.

قسم اول از داستان طاران خان در تشریح نسب و ذکر ولادت P. fol. 210 r. p. 170

و شرح و تعصیل خواندنی و پیرای و خفراں که نا عایت مشتم گشته اند

۳ - کهن شیکچی W fol. 204 r. ۴ - سیرد P. ۵ - طغان P.

۶ - سرتاق و حوجمان I. حوجمان W. ۷ - اردواج W. ۸ - امر I.

ذکر ولادت

مشیمه^۱ آن ماه خرمگاهی مدتی دریای
شهبشاهی حاصل گشت و بعد از ده
ماه در مبارکترین ساعتی سحرگاه
شب آدینه بیست و نهم ربیع الاول^۲
سنه سبعین و ستائنه موافق اول^۳
بیریکریسه^۴ آی قسین ییل در
آسکون از حدود مازندران طالع
معد رح عقرب مهم السعاده و سهم
العیب در طالع عاران خان همایون
قدم از کتم عدم^۵ در حیسر وجود
آمد^۶ و دیده جهان مجمال او روشن
شد و جماعت منجمان ماهر که حاضر
بودند در حالت ولادت مبارک کواکب را
رصد کردند و با احتیاط تمام استخراج
کرده^۷ طالع مولود سعادت مسعود
یافتند^۸ و هریک^۹ اریشان

در باغ دولت در حقی مارور و شجری
سایه گستر ندید آمد آفتاب صیبر
دولت در مبارکترین وقتی و بیکوترین
ساعتی P. fol. 210v.^۱ سحرگاه از شب
آدینه بیست و نهم از ماه ربیع الآخر
سنه سبعین و ستائنه هلالی از رح
سعادت^۲ طلوع کرد در سلطان دور
مازندران منجمان ماهر که حاضر بودند
در زمان ولادت مبارک کواکب را^۳
رصد کردند طالع مبارک رح عقرب
نهایت مسعود یافتند سهم السعاده
و سهم العیب و درجه طالع و هریک^۴
اریشان

گفت^۵ « در طالع تو سگلا کردم دیدم » اقطاع تو صد هزار خان
خواهد بود^۶ و جمله اتفاق کردید که پادشاهی بزرگ در عایت عظمت
و نهایت مهانت و شوکت باشد و متحد الکلمه شدید بر آنکه شعر^۷ S fol. 270v
« بلند است این طالع و بخت او » بخورشید رحشان رسید تحت او^۸ و او را
بدایه بیکو حلقی معالین^۹ نام سپردند^{۱۰} زن حنایی^{۱۱} اشک^{۱۲} نام که با قولتاق
حاقون آمده بود و او زنی^{۱۳} پاکیزه صورت پسندیده سیرت بود^{۱۴} چنانکه

۱ W om — ۲ هریکومیح W. سر سکر میح L. هریکومیح S

۳ — et add. ۴ — L om — ۵ یکی W — ۶ — ۷

۸ — W insert — ۹ — مواعص. مواعص. I. ۱۰ — W om — ۱۱

۱۲ — W insert — ۱۳ — اشک W. اشک L. اشک P — ۱۴

۱۱ W om —

لائق دایگی شهزادگان باشد و پسر^۲ او هندو^۱ در قید حیوة است و
 جلد^۲ دایه^۱ مهربان او را در حجر شفاق^۳ می پرورد^۴ و هم در عهد مهد
 محکم^۵ شعر^۶ « فی المهد یطلق عن سعاده حده » اثر النجاة ساطع البرهان
 « زمارا بالقسط ملیح و سخنهای فصیح بگشاد چنانکه همگنان منحیر^۷
 ماندند^۷ و چون عادت^۸ مخول چنانست که شوهر دایگان شهزادگانرا نگذارند
 که مازن زدیگی کند^۹ و اشک حنایی در آن وقت^{۱۰} با زن جمع شد^{۱۱}
 و زن حامله گشت و مسب ابطال شیر او^{۱۲} شهزادعرا^{۱۳} اسهال طاری شد
 بدان سبب او را از موظفین بار گرفتند و سه سالگی^{۱۴} راسب شادند^{۱۵}
 و موالد^{۱۶} حسن^{۱۷} دادند که امیر توفیقیان بود از قوم سولدوس^{۱۸} و نام پدر حسن
 اشتر^{۱۹} بود و از آن مادرش اشتای^{۲۰}

P. fol 211r و چون مسیح فصیح S و پسر اشتر تولای^{۱۷} است که
 زبان بکلمات الفاظ درر نؤلوی لالا و غرر راه ایداجی و ماورجی می گذرد^{۱۸}
 شهوار بیضا جاری و غلطان گرداید و چون سه ساله شد ارغون خان^{۱۹} امیر
 چنانکه شعر^{۲۰} هر که در طفلی ورا دیدست قتلشمارا از قشلاخ ماردران بدگی
 و آن اثر او « نطف عیسی دارد اندر اباقلان فرستاد جهت مصلحت چند
 عهد طفلی استوار » و ایام طفولیت در در موغان سدگی^{۱۹} رسید و اباقلان

۱- در حرمشان . P om . ۲- فی الخلد . ۳- مور . P add .

۴- W. om . ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰-

و در حجر اشفاق از حل گزای می داشت نظم . P. pro ۴- ۱ exhibit .

۱- محکم حکم حکم .

و غرارشان در طفولیت چنان مغرور و مطوع بود که همگنان از P photo ۷

حركات و سکات او متعجب می ماندند

در دیده P add ۱۰- کند P ۹- پادشاهان P. insert ۸-

۱۱- ۱۲- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹- ۲۰- L, P, W, S om -

۱- حسن P ۱۴- سه سه سالگی راسب شادند P om ۱۳-

۱۵- استو L حسن P ۱۵-

۱۶- اشتای W اشتای L جوان مادرش ایسای P ۱۶-

۱۷- اشتر تولای W - اسو برای L اشتر تولای S ۱۷-

۱۸- ناردو P ۱۹- می گردد L W ۱۸-

ذکر احوال از وقت ولادت مبارکش تا زمان حلوس از خون‌شان بر سر بر سلطنت ۵

که هموز گل حیوتش در غنچه^۱ از حال شهزاده عازان استکشاف^۲
صی بود^۳ و شمال بلوغ و گلبن فرمود هرمنه داشت که سه ساله است
وجود نولیده و هو قواطع و ایام و ر اسب می‌شیند^۴ ابا قاجان را^۲
سن رسوخ اصول سر نیز نگردانیده بدیدار او شعنی تمام ظاهر شد و وقت
از آن روی که چون وضع فلک^۵ مراجعت او فرمود که پیر شده ام
حالی^۶ بهاد افتاده و نادت اطفال و گاهگاه اندیشه^۷ سفر^۸ آحرت^۴
و معهود کودکان ساری و تضییع عمر در دل می‌گذرد و اگرچه^۵ فریدم
اشتغال صمودی هور تمام اطفال در لرغون فرید عازان را سعادت دوست
گردن مبارک^۹ داشت که ربه اش می دارد و چون یگانه است^۶ معارف
متحمل اعباء امور مملکت عالم گشت بایام او نخواهد مراد دلخواه چاست که او را
طفلی هرچه می‌فرمود همه نشان یش من فرستد^{۱۱} تا ماشه و ظرمتی
سعادت و علامت صداه دولت بود^{۱۰} می‌انبارد و شیرالموی آورد^۷ چون^۸
«که تازه بهالی که از نوم رست» بود امیر قتلع شاه^۹ آن بیغاهرا^{۱۰}
در بهادش بدیدار نخست^{۱۱} نطفی نارغون^{۱۱} رسایده فرمود که چون^{۱۲}
ارین پادشه همچین^{۱۲} «همی یافت آثار همین فرید دارم چگونه توام فرستاد
نحست و گلبن^{۱۳} «ماری اگر برش و امثال فرمان^{۱۳} پدر لارم باشد^{۱۳}
آهنگ بود» حدیش ر دیم و اورنگ مصلحت در آست که خود عزیزت
بود «بایین شاهان ورا بود میل» سدگی کم و او را در صحت خویش
شدندی برش کودکان حیل حیل^{۱۴} آنجا برم وائل فصل بهار واقع در
«ر چوب و ری آدمی ملحق» مرش را شهردسته نلت و سبب^{۱۴} ۱۴ برم
بررم اندر افراحتی^{۱۵} نیرغون حضرت پدر^{۱۵} از مارنران^{۱۵} روایه
کشیدی گنگار را^{۱۶} مرش ساحتی شد و شهزاده را مصاحب خویش

— قیامت ۴ W — ذکر ۳ L om — سوار می‌شد ۱ W
— چون یگانه است ۶ P om — اگر ۵ T = L, P, S, W
— ۸ P. om — و جانور برابری می‌آورد ۷ E. P. h. v. e
— ۱۱ P, L. add. — این شر ۱۰ L — از عرش شاه ۹ P
— واحد و لارم است ۱۳ P — ۱۲ P om —
— برم جلعت پدر (ررگ) ۱۵ P, L (P) — و ستیاه ۱۴ S om

امیر داربا^{۱۲} مژگان گفت اینست تا
 که تران « بیچند دیگر سر از مهتران »
 بحدت بود مانند نارشی او « کراقال
 بد سرفرازی او »^{۱۳} در زمین
 خورشیدی رحشان تر از مهر سپهر
 حلوه دادند که شرف ملک حلف
 بود فرزندى ثمره شجره عمرو
 شکوفه^{۱۴} باغ حیوة خوب چهر
 مهری که سپهر بد مهر مهره مهر او
 تاحی بیت « هزار قرن نگردد زمانه تا
 آرد »^{۱۵} سلاطه چو تو از صلب کن مکان
 بیرون « چون یوسف خوب روی
 و چون موسی بکرمحوی و چون عیسی
 یا صاحب^{۱۶} و چون محمد ماملامت
 آسمان از غنوخانی را قری و شجر
 اباقاخان را ثمری روید اصحاب تعجب
 و ارباب احکام^{۱۷} و تقاضای صورت
 طالع سارکش را احتیاط کرده گفتند
 شعر « این حسن اتفاق و فضل
 الهیست »^{۱۸} پیش از حساب طالع
 و تأثیر کوکیست « و از غنوخان در
 وقت ولادت غارن ر مرتضا و درجه^{۱۹}

گرداید و در قوس قزح و اولادک^۱
 سنگی^۲ پیوست اباقاخان چون خبر
 وصول ایشان شنید ارشعی که بدیدار
 شهزاده غارن داشت^۳ استقبال فرمود
 و چون او را دید از پشت است
 برداشت بریش رین اسب خویش^۴
 نشاند^۵ و بدیدار او اتهاج می نمود
 و چون فر پادشاهی و شمائل^۶
 سلطنت دروی^۷ مشاهده می کرد
 فرمود که این پس لائق آست
 که پیش من باشد و خویشی^۸ او را
 تربیب کنم و هر چند^۹ از غنوخان را^{۱۰}
 سعادت دوست می داشت بواسطه
 مهر غارن موسی^{۱۱} وی^{۱۲} در دل او
 زیادت شد و در آن مدت مقام اباقاخان
 همواره جهت^{۱۳} مبارکی وصول آن
 فرورد^{۱۴} بطوی و عشرت مشغول
 می بود^{۱۵} و در حق همکسان انواع
 سیور عامیشتی^{۱۶} و تجشیش می نمود
 و وقت بار گردیدن^{۱۷} اباقاخان^{۱۸}
 فرمود^{۱۹} که فرزند غارن اینجا باشد
 تا او را تربیت کنم چون تولد آن^{۲۰}

۱ P. W. — فقور اولادک — ۲ P. — حضرت اباقاخان

۳ L. — حال — ۴ P. — بریش خود بنامد — ۵ P. — خود — ۶ L. — خود

۷ P. — خارا — ۸ P. — اگر — ۹ W. — من خود — ۱۰ P. —

۱۱ P. — شهزاده غارن — ۱۲ W. — او جهت — ۱۳ W. — از غنوخان — ۱۴ P. —

۱۵ L. — — ۱۶ L. — گرداید — ۱۷ L. — شد — ۱۸ P. —

۱۹ L. — تولد — ۲۰ P. — تولد — ۲۱ L. — وقت

ذکر احوال از وقت ولادت مبارکش تا زمان حنوس ارغون خان بر سر بر سلطنت ۲

بود سیزده سالگی هنوز^{۱۳} که این دره صدف شاهی و نمره شجره خانی یاران و یاران گشت و یقین داست که فرمان شود او را راه سدگی و غلامی رامتداد ایام دریاغ عدالت هالی مشر^{۱۴} و دوخته سایه گستر خواهد بود و چون شهزاده سه ساله شد ر امب بست . . .

خاتون^{۱۵} و درند فرزند رسنه^{۱۶} بود ارغون عرضه داشت که اگر^{۱۷} سولغان خاتون دم اباخان پسندیده فرسود^{۱۸} و^{۱۹} بولغان خاتون بچانپ سغورلوق^{۲۰} روان شده بود ارغون^{۲۱} منزلی ر^{۲۲} عقب او رفت و^{۲۳} کاسه^{۲۴} داشته غاران را بوی سپرد و بجراسان^{۲۵} مراجعت نمود بولغان خاتون^{۲۶} نجات حرم شد و گشت این کرامت^{۲۷} و هدیه خدای است و همچون فرزند صلتی منست و ارغون^{۲۸} ده^{۲۹} بوکورا

پیش او^{۳۰} نگذاشت حسن کوکا ملطار^{۳۱} ادرم^{۳۲} اوقا قودغمیش^{۳۳} قلعه های^{۳۴} التون بوقا احتاجی^{۳۵} ار قوم اونکوت^{۳۶} و اناقخان فرمود که غاران درین آورد^{۳۷} باشد^{۳۸} و آورد بوی مسوب بود^{۳۹} و بعد از من^{۴۰} این آورد بوی تعلق داشته باشد و قائم مقام بود بر جمله^{۴۱} شهزاده غاران در آورد بوی بولغان خاتون می بود و ملارمت سدگی اناقخان می نمود^{۴۲} و بجهت آنکه طفل

- در آن ایام P no element ۳ — داشت L ۲ — W. om. ۱
— يك مرل P ۶ — خان P add ۵ — سغوران P ۴
— صاحب خراسان P ۹ — کاسه W ۸ — اورا P insert ۷
— خان L add ۱۱ — ازین می P add ۱۰
— غاران P. ۱۴ — ده P, L جو W. ۱۲ S.
— ادرم P ۱۵ — ماچار W ماچار P ۱۴
— سردغمیش W, سردغمیش L, سردغمیش P, سردغمیش S ۱۶
— اعلای P, L ۱۸ — اعلای L, P, اعلای W, S ۱۷ T =
— سکوت P, اونکوت L, اونکوت W, S ۱۹ T =
— ۱۴ v ۲۱ — در اردوی سلطان خاتون می باشد P ۲۰
— و ملارمت می عاید exhibit ۱۴ — P pro ۱۴ ۲۲ P
— کرد P ۲۴ — ازین P ۲۳

بود اباخان او را از پسر کوچک^۱ خود گیخانو^۲ دوست می داشت
چنانکه اگر در مازی کردن^۳ گیخانو او را در محاسبتی از وی بازخواست
فرمودی و چون اباخان از اردحام و غلبه مردم ملول می بود بوقت^۴ آنکه
نودای حاتون را بخواست و نهایت دوست می داشت او را بقرب بیم فرسنگ
دورتر از او ریدوها فرو می آورد و هیچ آفریده از^۵ برادران و پسران^۶
الحیا^۷ نمی گذاشت از غایت محبت غاغان را در جوار او فرو می آورد
و در سقی^۸ و هوشیاری و شکارگاه^۹ و سفر و حضر^{۱۰} و بیگاه تاران را
مصاحب خود داشت^{۱۱} و یکدم^{۱۲} از مشاهده او شکستانی می یافت
و همواره فرمودی که در سر این پسر سعادت و اقبال تمام می باید و چون
بمایت فرمود بود در اوئند^{۱۳} سن^{۱۴} طفولیت اطفال و اتراب^{۱۵} را جمع
گردامیدی و ایشانرا^{۱۶} یاساق و یوسون و شیومدار و گبر آموختی و میان
ایشان مرتبه اقا و اخی و اینه و قودای^{۱۷} مبین^{۱۸} ۱۲ فرمودی و اگر کسی^{۱۹}
ر شاور^{۲۰} حد اقدام نمودی او را ر طریقه^{۲۱} یاسا^{۲۲} بازخواست کردی
و ضعیف و تو بیخ مطالب و مخاطب گردامیدی و رقاعده اطفال نعل و لپو
اشتمال نمودی^{۲۳} و باری فرمودن^{۲۴} او چنان بود که می فرمود تا^{۲۵} مد
و حامه مثال^{۲۶} آدمی و^{۲۷} اسپ می دوختند و آنها را سلاح در سته^{۲۸} ر مثال
دولشگر برار یکدیگر^{۲۹} می داشت و محاربت^{۳۰} z. 271 fol. 28 و مصاربت اشارت
می کرد و چون بیج ساله شد اباخان او را مارق^{۳۱} ۲۳ محشی حنایی سپرد تا او را
تریت کند^{۳۲} و حط مغولی و او عوری و علوم و اداب ایشان بیامورد^{۳۳} و در مدت
بیج سال^{۳۴} آن شیوهارا^{۳۵} نکال رسانید و بعد از آن آغار^{۳۶} آهنگ مرهنگ

۱ L om — ۲ L om — ۳ W — ۴ S, W — ۵ S, W — ۶ L om, P — ۷ L, W — ۸ P — ۹ P — ۱۰ W — ۱۱ — ۱۲ L — ۱۳ L — ۱۴ L — ۱۵ T ۲۷ — ۳۱ — P, L, B, W inc — ۱۶ L — ۱۷ P — ۱۸ P — ۱۹ L — ۲۰ P — ۲۱ P photo — ۲۲ P — ۲۳ T = W, B — ۲۴ P — ۲۵ P — ۲۶ W om — ۲۷ P — ۲۸ P — ۲۹ P — ۳۰ P — ۳۱ P — ۳۲ P — ۳۳ P — ۳۴ P — ۳۵ P — ۳۶ P

ذکر احوال او وقت ولادت سارکش تارمان خلوص ارغون خان بر سر سلطنت ۹

سواری و تیر انداختن کرد^۱ شمر « هنوز از دهن بوی شیر آمدش »^۲ همی
رای شمشیر و تیر آمدش^۳ و پیوسته جانور پرایندی^۴ و اسب خوانیدی^۳
ر غلطی که طالبان متعجب ماندند^۴ و در سنه تان و سبمین و ستمانه که^۵
اناقاجان جهت^۶ دفع لشکر قراونا^۶ که در فارس خرابی کرده بودند بحباب
خراسان توحه نمود فولوغان خاتون و عازان را بلخود برد و ارغون^۷ نامستقبال
آمد و در سمان^۸ سدگی پیوست و پندر و پسر دیدار تاره کردند^۸ و چون از
سمان روانه شدند در احرری کوه^۹ که میان سمان و دامغان است شکار
کردند و شهزاده عازان هشت ساله^۹ بود آنجا مخچیر^{۱۰} رد و چون اول شکار
بود جهت یاغلامیشی دست ارسه روز در دامغان توقف نمود و بطوری
و چرامیشی اشتغال نمودند^{۱۱} و قورچی^{۱۲} بوقا که مرگان^{۱۳} بود یعنی شکار
سیکو میزد شهزاده عازان را یاغلامیشی کرد و چون از دامغان روانه می شد
جهت آنکه اول بهار بود و هنوز علف تمام^{۱۴} ریامند بود^{۱۵} فرمود^{۱۶}
تا فولوغان خاتون^{۱۷} با عازان بهم^{۱۷} از راه مازندران در آید و حویشتن راه
سطام روانه شد و ایشان راه شهرک نو بیرون رفتند و برغزار رادکان سندیگی
اناقاجان پیوستند^{۱۸} و اناقاجان عازان کیشوحام و همراه بود^{۱۸} و ارغون خان را
بحباب غور و عمرجه^{۱۹} دفع قراونا روانه فرمود عازان عرصه داشت
که اگر فرمان شود بروم و پندرا کاسه^{۲۰} دارم^{۲۱} اناقاجان پسندیده داشت^{۲۲}
و اورایک^{۲۳} حیک شراب خاص^{۲۴} فرمود تا ر عقب ارغون^{۲۵} رفت^{۲۶} و در باغ

۱ - و صد او آن آچار آمدك سواری و تیر انداختن و جوانان معنی کرد P p h v e ۱

۲ - و اسب خوانیدی W om ناخنی P ۲ - امانتی P ۲

۳ - قراونا P, L om ۴ - گردید W ۴

۵ - و پسر و پندرا دیدار یکدیگر شادمان فرمودند P ۸ - خان P add ۷

۶ - نمود P ۱۱ - مخچیری W ۱۰ - موضع احرری P ۹

۷ - مرگان P ۱۴ - فرسی P ۱۲

۸ - جهت آنکه هنوز علف تمام برسیه بود P p h v e ریامند T = W 8 ۱۵

۹ - پسندیده بود بلغان خاتون را با عازان P p h v e ۱۷ J. om ۱۶

۱۰ - اناقاجان عرصت خاص همراه داشت P ۱۸ - بهم فرمود که

۱۱ - غور و عمرجه T = P, W, L, S ۱۹

۱۲ - فرمود P ۲۲ - کاسه گیرم و خرباد کم P ۲۱ - کاسه W ۲۰

۱۳ - فرمود P ۲۶ - جان P add ۲۵ - چید P ۲۴

حسین زیر طوس اورا ۱ کسه ۲ گرفت وداع کرده باز گردید و اباقلخان ۲۱
 سالجوق خاتوندا بلجانب دماوید می گردآید و غازانرا نیز بازی باز گردآید
 و ماخجو ۳ بخش می پدر امیر تارمدار ۴ و توکال فی ۵ مادرشرا طلب فرمود
 و فرمود که مرا اعتماد ۶ کلمی ر شباست و اراندا فرزند می شبا می سپارم
 و باوق ۱ بخش می خنایی نیز با شبا باشد و با سالجوق بهم بیایلاع دماوید روید
 ماخط بیکو کند ۷ آن تاسستان در دماوید ۸ بود و بایسرگاه ۹ چون
 اباقلخان مرا جمعیت فرمود ۹ غازان در وران می سدگی رسید و اباقلخان
 از غایت محبت ۱۰ بیگاه کهنه کلاهی بر سر نهادی ۱۱ و نامشای براتی غازان
 آمدی و در جامه خواب خفته ۱۲ با او مازی کردی و اورا برهه گردآیدی
 و اشتا اینکاچیدا ۱۳ می فرمود تا اورا مالش نهاد ۱۴ و همچنین بگداشتی که
 چنانکه رسم شهزادگان باشد ۱۵ ۱۶ ر رین تاریکی او بالمش بندید و فرمود ۱۶
 تا اورا ر رین نهی نشانید تا مرغانس گردد و توتقنای ۱۷ خاتون بکرات ۱۸
 هرصه داشت بچون مرا فرزند بیست اگر پادشاه ۱۹ غازانرا ۲۰ بدرندی عن
 دهد حاکمست و اباقلخان چون ملعاندا ۲۰ سعایت دوست می داشت و
 می حیواست که آن آورد و از آن غازان باشد در خواب می فرمود که ۲۱ پدرش
 از غول اورا فرزند می بولعان ۲۱ داده است چگونه بار توانی مستد و همواره
 فرمودی که در ماصیه این پسر ۲۲ آثار دولت و اقبال یداست و مثل مغول زدی

- ماخجو P, ماخجو L, ماخجو S ۳ — کسه W ۲ — پدررا P ۱ —
 — رمار P, رمناس L, تارمدار S, W, T ۴ — باوق W —
 — باوق P, باوق L ۶ — اینکاهی add ۵ — P, L om ۵ —
 — موسم خریف P ۸ — خط بیکو کند P om ۷ —
 — هرشب P, L, masarb ۱۰ — عود P ۹ —
 — و در جامه خواب خفته P om ۱۲ — شبیر لاس کرده P ph. r. ۱۱ —
 — اشتا اینکاهی S, T ۱۳ —
 — نهاد L, که مالش او بند نهاد P ۱۴ —
 — فرمودی P. ۱۶ — چنانکه رسم شهزادگان باشد L om ۱۵ —
 — بوقای W, بوقای L, بوقای P, بوقای S ۱۷ —
 — سعایت فرموده P insert ۱۹ — و مرآت P add ۱۸ —
 — خاتون P add ۲۱ — خاتون P add ۲۰ —
 — این پسر P om ۲۲ —

ذکر احوال در وقت ولادت مبارکش تارمان خلوس ارغون‌خان بر سر سلطنت

که او^۱ مانبد دبدانست در میان شکنبه یعی شکنبه برم^۱ که ازو دندانی
 رسته باشد و ساری اورا بدین نام خوانندی^۲ و در بیستم ذی الحجه سنه
 نیاپین و ستمانه^۳ که اباقحان از بغداد^۳ مراجعت نمود^۴ در همدان
 وفات یافت غاراز^۵ ده ساله بود و بر^۶ واقعه او زاری بسیار می کرد
 چنانکه قامت حواین و امرا را از سوچه و گریه^۷ او رفته پیدا می شد و سد
 از آنکه ارغون‌خان^۷ از خراسان بیامد و عراغه^۸ ناوردها رسید و بعد از
 خلوس احمد مراجعت نمود غاراز^۹ بر قرار پیش بولغان خاتون^{۱۰} می بود
 و در سنه احدی و نیاپین و ستمانه که بولغان خاتون در بغداد قشلا میشی کرد
 شهزادگان کیخاتو و غاراز با او مهم بودند و احمد در آران بود و ارغون^{۱۱}
 خان^{۱۰} از خراسان بغداد آمد و آن رومستان آنجا بود و بهارگاه بولغان خاتون
 متوجه خراسان شد و ارغون^{۱۱} او را نحواست و در حاله خود آورد و غاراز
 بر قرار و قاعده^{۱۲} در آوردی او می بود و بوقت توجه احمد بخراسان^{۱۲} خراسان
 ارغون نحواست که او^{۱۳} مراجعت باید بموجبی که در داستان ارغون^{۱۴} تقدیم
 یافت^{۱۵} غاراز را پیش او بار فرستاد^{۱۵} و در حدود سمنان بوی رسید احمد
 در روی فرهاد شاهی دید او را بواحت و دلنداری تمام کرد و از سخطام اطارت
 اصراف داد چون ارغون پیش احمد آمد اینلدار با احمد^{۱۶} بود و در مقابله
 ارغون سخضهای سفیهانه می گفت غاراز در باب جواب او فصاحت و بلاغتی
 نمود که همکنان از آن حسن جواب سوال^{۱۶} حیران^{۱۷} مایدد و بعد از
 آنکه حق^{۱۷} تعالی ارغون را بصرت داد و بر عقب احمد باذریجان آمد
 بولغان خاتون^{۱۸} متوجه این حدود شد و غاراز را نقاشم مقامی^{۱۹} ارغون

۱ - در میان شکنبه برم P. L. om

۲ - ارغول W om - و ساری اورا بدین نام خوانندی L. om

۳ - در P - خان P add - فرمود P

۴ - خان P add - در مراده W - خان P. L. om

۵ - خراسان P. L. om - خان P add - خان P. L. om

۶ - یافته است P - خان P add - P om

۷ - متعجب P - و جواب P. om, J.

۸ - بر P. L. W add - بر P

بگذاشتند و اکثر اغر و قها و ایر^۳ اغلان و آتش بوقا^۱ که اسیر آن آوردو بود^۲ و^۳ تمامت خزانین جهت طاران هم آنجا نماید^۴ و چون بولغان خاتون وفات یافت ارغون خان^۵ بعد از مدتی^۶ این بولغان خاتون را^۷ که اکسون هست شخواست و بیورث او فرو آورد و چون حرائن بولغان متوقفا^۸ را باز دید^۹ مختصری چند از جامه و آلات^{۱۰} بر او تفره جهت خود جدا کرده و ناقدرا فرمود که^{۱۱} این خزانه و بیورث و آوردو بموجب فرمان اباقلان از آن عاران است باید که عهد باشد و جماعتی که آن^{۱۲} حرا را دیده بودند تهریر کردند که مثل آن حرا هرگز کسی را^{۱۳} B fol. 271 v. ۱۲ سوده باشد چه^{۱۴} چندان حواهر و لالی نین در آنجا موجود بود که^{۱۵} شرح نتوان^{۱۶} داد و سلسل آن بود که اباقلان چون بولغان خاتون را بایست دوست می داشت و هرگاه^{۱۷} که در خزانه رفتی جوهری نفیس گریایه برداشتی و بهمان نوبی دادی^{۱۸} و بعد از وفات بولغان خاتون خزانه داران^{۱۹} دست خیانت^{۲۰} درار کرده بودند و عازان را^{۲۱} معلوم شده^{۲۲} و همواره بارخواست آن می نمود و آن خزانه همواره^{۲۳} بپهر می بود و چون ارغون خان وفات یافت کیخاتو بولغان را بی اختیار او مستد و نگذاشت که عاران پیش او آید و چنانکه^{۲۴} در داستان او^{۲۵} گفته شد او را^{۲۶} از تریز بار گردانید و او را^{۲۷} آن حال^{۲۸} سخت آمد بود و همواره در تحمل آن مصابرت می نمود تا بعد از حادثه کیخاتو را بدید طهر یافته پادشاه^{۲۹} شد و بولغان خاتون را ستد و در اواخر^{۳۰} قی

- ۱ P - ۳ P L - بودد ۲ P, L - وامن و بوقا ۱ P
 ۴ P - مدتی ۶ L - جان L om ۵ - کاندید ۴ P
 ۷ L - متوقی L متوقی ۸ P - این بولغان خاتون ۷ L
 ۹ P - و ۱۰ L insect - بیدید ۹ P
 ۱۱ P om - ۱۲ P - کسی را ۱۳ P - B, W insect ۱۴ -
 ۱۵ P om - ۱۶ B, W - توان ۱۷ B, W - عذتها et add که ۱۴ P om
 ۱۸ P. photo - جوهری میس دیدی آری وی دادی ۱۶ P. photo -
 ۱۹ P add - ۱۸ L add - در آن ۱۷ P add
 ۲۰ W. - همیشه ۲۱ P. - شده بود ۲۰ W.
 ۲۲ P - طاران را ۲۳ P - دستار ارغون خان و کیخاتو خان ۲۲ P
 ۲۴ P - ۲۶ L - صاحب ۲۵ L - از insect ل طاران را ۲۴ P

القعدة سنة اربع وتسعين وثمانه حتى عشتحق رسید و در وقتی که ارغون^۱ از خراسان بیامد و در تحت شست و غازیان را^۲ الحجا^۳ بقائم مغلی نگداهت بعد از آن ایشانرا اتفاق ملاقات یافتد و احوال او در خراسان در آن مدت در قسم دوم یاد کرده شود ان شاء الله تعالی

P. fol 218 r. ذکر خواتین و مرزندان

۱. و اما ذکر خواتین و مرزندان او^۳

۴. اران خان که تا غایت مشعب گشته اند^۴ ۵. ظران خان نخست زن پدر بلغان حاتون را بستند و او را پسری آورد الحو نام کرده با تمام طفلی در گذشت و^۶ دختری الحجا قتلغ نام که اکنون در حیوة است دیگر بلغان حاتون خراسانی دختر امیر هوی که مادرش دختر^۷ ارغون اقا بود سیوم بیدی قورقنه دختر مسکو تیمور گورگان از قبیله سلجوس که مادرش تملعشاه حواهر^۸ مارکشاه بن قرا هولاکو بود چهارم اصل حاتون دختر توقیمور پسر بوقای یارغوجی امیر نومان پنجم^۹ کوکاجی حاتون که او را از معلستان آوردند از خویشان بلغان نزرگ و رجائی بود^{۱۰} و او را بجای دوقور^{۱۱} حاتون

۱. عاران خان در استناء همه^۴ بیدی قورقنه^۵ دختر مسکو^۶ تیمور گورگان^۷ از قوم سلجوس که مادر او تطلع شلاه بود خواهر مارکشاه پسر قرا هولاکو^۸ پسر یسوتوان^۹ مواتوکان بن حمتای و بعد از آن مولوغان حاتون خراسان را^{۱۰} که دختر امیر تسوکه مادرش دختر ارغون اقا بود نام او مسکلی تیگیل^{۱۱} و بعد از آن اسمیل^{۱۲} حاتون را دختر توقیمور امیر نومان پسر بوقای یارغوجی^{۱۳} و بعد از آن کوکاجی^{۱۴} حاتون را که از معلستان آورده بودند از جمله خویشان بلغان حاتون^{۱۵} نزرگ بود^{۱۶} و او را بجای دوقور^{۱۷} حاتون

۱ L. om — ۲ الحجا سلطان را P — ۳ ظران خان P —

۴ بیدی قورقنه حاتون W بیدی قورقنه S — ۵ L. om —

۶ مسکو W — ۷ گورگان I —

۸ تسوتوان W تسوتوان S —

۹ مسکلی تیگیل W مسکلی تیگیل S نام او L om — ۱۰ خراسان W om —

۱۱ یارغوجی W — ۱۲ اصل W —

۱۳ کوکاجی L کوکاجی W — ۱۴ W om — ۱۵ B om —

۱۶ نوزگ L —

دختر خاتون در اردوی دختی خاتون و توقی^۱ خاتون سفارندند^۲ و سعد
 نشانند و چون او درگذشت^۳ ار آن بولوغان خاتون را دختر اوتبان
 گرمون خاتون دختر قلعتیمور پسر ابانای نوید را بخواست و قائم مقام او
 نشانند^۴ هشتم دندی خاتون دختر نام و او را نامزد برادر راده خویش
 کرده است^۵ و سعد از آن دوبدی^۶ خاتون را^۷ مستد و سعد از آن گرامون را
 بخواست دختر قلعتیمور پسر ابانای^۸ بویان و او را بجای کوچک^۹
 خاتون نشانند ایست ذکر حوائین پادشاه اسلام^{۱۰} غاربان خان که
 شرح داده شد^{۱۱} و جنول شعبه فرزندان او برین خط است که اثبات
 می‌یابد والله الموفق^{۱۲}

قسم

دوم از داستان غاربان خان طاب
 الله تراب و جعل الحنة منواه
 و این قسم مشتمل است بر مقدمه
 قبل از جلوس مبارک و سرور طانی
 و تاریخ زمان پادشاهی و جنگها که

قسم

دوم از داستان غاربان خان
 در مقدمه جلوس مبارک او و صورت
 تحت و حوائین و شهزادگان و امرا در
 حال جلوس او و سرور سلطنت
 و تاریخ زمان پادشاهی او و جنگها

۱ — B, L — توقی W بویی ۲ — L — ناسد

۳ — T = W, B — ابانای L — ابانای ۴ — L — نام او انکو

۵ — L om — ۶ — L — دندی ۷ — L — گرمون خاتون را

۸ — T = W, B — ابانای ۹ — L, ۶ — کوکاهی

۱۰ — W om — حای ۱۱ — L — ذکر داستان حوائین غاربان خان که شرح

۱۲ — L om — ۲۰ — ۲۱ — داده است و السلام

کرده و فتحنامه که او را دست داد^۱ که کرده و فتحها که او را دست
 است اما مقدمه از ابتدائی آن زمان داده است
 که آرغون خان او را در خراسان بقام مقامی بگذاشت تاوقت قهر بایدوخان
 و آن مشتمل است بر چند حکایت. او را در خراسان بقام مقامی بگذاشت
 تاوقت قهر بایدو و آن چند حکایت است چنانکه يك يك مامد

حکایت حال او در خراسان در عهد پدر^۱

^۱ چون ارغونخان بیارغی ناری تعالی از دست احمد خلاص یافت و رعب
 او بدیدر آذربایجان آمد و بر تخت پادشاهی نشست شهزاده عاران را در
 خراسان^۲ بقام مقامی حود^۳ گذاشته بود و آن ممالک را بالشگرهای بزرگ
 بوی داده و آن سرحد که از معطنات ثقور است^۴ بوی سپرده و او بروق
 فرمان پدر آلجای بود^۵ و مصالح آن ممالک را ضبط و ترتیب می فرمود
 و همواره جهت هرگونه مهمات ایلیچیان در تردد می بودند و امیر بورور
 ملازم می بود و در کار لشکر^۶ و امرات سعی و اجتهاد می نمود و در ذی الحجه
 سنه سح و ثمانین و سنه ثانیه چون شهزاده عاران از قشلاق مرو مراجعت فرموده
 بود و بورور در خدمتش بود اما^۷ بجهت^۸ آواره قتل وقتا و بوکران
 مستشعر شده بود عرصه داشت که چون آواره باغی می رسید^۹ می خواهم
 که بجایه حود روم و هزارهاریا ناریم تا اگر احتیاج^{۱۰} دهند بلشگر رشیم
 بدان بهانه اجازت حاصل کرده مراجعت نمود^{۱۱} و حاتون حود شهزاده
 طوعان را^{۱۲} با والدۀ سریش و برادران او برآئی عاران^{۱۳} و حاسی^{۱۴} و نارین
 حاسی و برادرانگان را ملازم سدگی بگذاشت و ارغون خان امیر تنگارا بمقدمی

^۱ حکایت عاران خان در خراسان عهد ارغون خان P 213 fol 7

^۲ مهمات P 1000 (مرازی L) براه قائم مقامی حویش P. 78

^۳ حود H — می رسید W — بود اما T — P, B, L, W om

^۴ ثقور P 1000 — حاتون حود روت P 1000

^۵ حاسی P om — اورغی عاران P 1000

امراء و ارمهاکی بخراسان فرستاد^۱ و او و بوقا ملارم می بودند^۲ و طاران
 طادت و سمیرت تکنارا پسندیده داشت و چون مناسب طبیعت او بود آنچه
 خواست که کند او را دست ملاد و امیر قلع شاه بویان از جانب آذربایجان
^۳ مراجعت نموده بود و جهت سومنازاجی که داشت در حدود حوجان^۴
 اقامت کرده و نوروز بجناب دره خسرو^۵ که رستگاه ایشاست رفته
 و در آن رستان شهزاده^۶ کیشو از حکم یرلیغ در همراه قشلا میشی کرده
 و چون بهار درآمد شهزاده نادان از سرو بجام سرخس کوچ فرمود
 و چند روزی آنچه توقف نمود صد ارآن قرائت سرخس^۷ آمد تا چهاربایان
 فریه شوید و بطوی و تیر انداختن مشغول بود و نوروز بواسطه حوی که
 جهت تهمت بوقا از ارغون داشت متعاقب^۸ می فرستاد و بهانه می آورد که
 درد پای^۹ مانع وصول سدگیست و امراء صد خویش و متعلقانرا حاضر
 گرداید و گفت شنیدم که یرلیغ از ارغون خان شهزاده طاران رسیده است
 مشتمل بر آنکه نوروز و متعلقان^{۱۰} ما بوقا در کنگاح بوده اند باید که ایشانرا
 گرفته تمام با ما رسانید و چون شهزاده کیشو خواهر نوروزرا خواسته بود
 پیش او می رفتی بخط پیام فرستاد و او را^{۱۱} ترسانید ما خود یکی گرداید و ندان
 ردیکی ساداتی ترخان و بیگلامیش که غلزان ایشانرا بسدگی ارغون خان
 فرستاده بود رسیدند و مدت یکماه در قرائت مقام^{۱۲} فرمود و آواره یاهی گری
 و فتنه نوروز در امواء افتاد و در اثناء آن امیر قلع شاه بیر رسید و سریش مادر
 نوروز و شهزاده طوعان^{۱۳} و برادران و برادرزادگان^{۱۴} او^{۱۵} که آنچه بودند
 مهانه آنکه نوروز دختر را^{۱۶} سارمان^{۱۷} پس بیگی^{۱۸} داده و جماعت^{۱۹} مستظرفند
 تا ما برویم و عروسی تمام رسانیم احارت خواستند که روند و بعد از طوی^{۲۰}
 مراجعت باید جمله^{۲۱} رفتند و نوروز بیوستند و عاران در اوائل^{۲۲} ربيع الاول
 سه تان و تابین و ستانه از قرائت کوچ فرمود و بجام طوس و رادگان روان
 شد^{۲۳} و سادات را با بلچی پیش نوروز فرستاد که ما کوچ کرده آنچه می رسم

۱ P p h v o — و راه حکومت خراسان فرستاده بود

۲ W — طوحاصق P — کبان P inemt — ۳ W — سرو

۴ L om — ۵ L uid — حودرا — ۶ W — ماروان — ۷ L om —

۸ W — اول W — ۹ W — حوی — ۱۰ L — خاص

می باید که رودخانه فرغانه که کشف رودست برآری چون ساداق پیش نوروز رسید نوروز او را^{۱۱} مگرهت و محکم رستم و نرغم چوب و چاق برسد که تو سندی^{۱۲} ارغون خان بودی^{۱۳} بگو که در حق من چه حکم فرموده است گفت خیر و خوبی نوروز قصد قتل او کرد از خوف جان سعی چند^{۱۴} در میان نگفت و الله سریش و شهزاده طوغان مانع قتل او شدند او را مقید و محبوس گردانید و تمامت راهها سرد^{۱۵} و آغار هته و ملصاق بهاد و غاران در کشف رود پول معین مرو آمد و بحشبه بیست هفتم ربيع الاول سنه تان و نهمین نوروز با لشکری که داشت^{۱۶} رسر آوردوی معظم آمد و اتفاقا بوقا و تنکا و کورک^{۱۷} و دیگر^{۱۸} امرا در رودخانه فر و آمده بودند و امری تمام جمع شده و آوردوی بیرون رودخانه بکنار پشته بول کرده چون عیانت رفتی^{۱۹} ما عاران بود نوروز^{۲۰} آن غله را^{۲۱} پیداشت که آوردوی او^{۲۲} است^{۲۳} و ایشانرا در میان گرفته چنانکه عادت معمول است سورا میشی^{۲۴} و فریاد کردند^{۲۵} و بار لطف الهی^{۲۶} عاران رود رحامته بود و روی می شست^{۲۷} و مقربان حاضر و امیر قتلغ شاه ریشسته چون غله و فریاد ریادت شد عاران رشت و امیر قتلغ شاه در سدی بود و محاسن رباط سنگه مست روان شدند

v 272 f. 1 مراد بشاپور^{۲۸} و صون الهی از آن سنه ناگهی خلاص یافت و نوروز امیر بوقا و تنکا و کورک را^{۲۹} مگرهت و فرمود تا آورد و جانها امرا تمامت^{۳۰} کوچ کردند^{۳۱} و ایشانرا^{۳۲} مجانب روانگان^{۳۳} هرستاد^{۳۴} و تمامت را تاراج کردند و بوقارا بکشت و تنکا و دیگر امرا را محسوس ما خود نگه می داشت چون

۱ P phve — سیرد ۲ P, L, W — نوار سدی اربو خان آبی
 ۳ P, L — مر آوردوی شهزاده عاران آمد ۴ P — مالشکر خود
 ۵ P — اول ۶ P — عاران ۷ W — کورک ۸ W — کورک
 ۹ S, W om — او ۱۰ P phve — آن عله را آوردوی او پیداشت
 ۱۱ P om — و سوران امداحت و ارجواست برایشان تاقت ۱۲ P adl
 ۱۳ P pro ۱۴ — ۱۴ exlubet — غاران حال لری مسمی آگاه گشته ریشسته و امیر
 — قتلشاه در سدی تمام رباط سنگه مست مراد بشاپور روان شدند
 ۱۵ v ۵ — ۱۶ W om — ۱۷ v ۱۹ — ۱۸ L — روانگان
 ۱۹ P um ۱۷ — ۱۹ —

عاران بشاپور رسید امرا سالتمش و مولای * آنجا بودند بندگان پیوستند
 و عزم ماربران فرمود وره خاص که بقایم پسندیده و نیکو بود احتیاجی
 از عینه انداخته بودند و مدتی طلب آن کردند و بادست^۱ نیامد^۲ و سبب
 عزیمت ماربران آن بود که شهزاده هولاحو آنجا بود و آواره می دادند که با
 بوروز یکست و بوروز مکتوبات ولایات^۳ می نوشت برین عطف که هولاحو
^۴ بریفندین کینشو بوروقید غاران خواست که هولاحو را بگیرد پیش
 از آنکه سوروز پیونده تعجیل تمام براند چنانکه پنجم روز از بشاپور
 رنشته بود^۵ نظامر شهرک بود^۶ رول فرمود و امیر کورغور^۷ جدا ماند
 و امراء^۸ لشکر^۹ ماربران سدیگی پیوستند و هولاحو نظامر حرجان^{۱۰}
 نزدیک کوردانمی بود و رور آدینه همم رسیع^{۱۱} الآخر رسر هولاحو دوآیدند^{۱۲}
 و محاباه او بازینده سورامیشی^{۱۳} و فریاد کردند هولاحورا درد پای بود
 ناپوشیده^{۱۴} با اوق بیرون آمد^{۱۵} و عزم گریمت کرد چون^{۱۶} لشکر^{۱۷}
 بجانه او رسیدند و او را ندیدند^{۱۸} امرا مولای و ایجار رعقب او رفتند
 و نزدیک سنگ سواد او را مگرفتند^{۱۹} و بار آوردند و خانههای او را طارت
 کردند^{۲۰} و چون^{۲۱} او را بیدگی^{۲۲} آوردند و ار حال بوروز رسیدند^{۲۳} انکار
 کرد و گفت مرا ار حال او وقوف نیست و با او یکی سوچه ام و هرگز این
 اندیشه مکره ام^{۲۴} عاران آن روز^{۲۵} مجدود حرجان زول فرمود و دیگر روز
 هولاحورا دست بایتمور سدیگی ارغون خان فرستاد^{۲۶} و یک روزی مقام
 کرده لشکرها ناردید^{۲۷} و ار آنجا عجاب حوشان^{۲۸} و طوس و رادکان بدفع

— ولایت^۳ L om — و چندانکه طلب کردند بیامد^۲ P phva —

— از بیدگی^{۱۳} L add. او کتیبور^۵ P — از اعمال آسترا^۴ P add. —

— که در ماربران بودند^۶ L add. لشکرها^۷ P — و^۱ P insert —

— راندند^۸ P. نوآید^۹ L — حرجان^{۱۰} L. گرگان^۸ P —

— موزه ناپوشیده^{۱۴} L. W. om. P —^{۱۱} P om —

— لشکرها^{۱۳} L — با اوق ار خرگاه بیرون آمد^{۱۵} P —

—^{۱۶} P om —^{۱۷} P om —^{۱۸} P — بیامدند^{۱۲} P —

— شهزاده ار حال بوروز رسید^{۲۴} P — پیش شهزاده عاران^{۲۵} P —

—^{۲۶} P —^{۲۷} P — در خاطر نگه رابنده ام^{۲۴} P —

— حوشان^{۲۸} W —^{۲۹} P om —^{۲۰} —^{۲۱} —

بورور حرکت فرمود چنانکه هفتم روز سلطان میدان کلندر که قرب هشتماد
 در سنگ باشد زول فرمود و با شرف ورور از قراول خبر رسید^{۳۸} که سیداهی
 لشکر یافعی می نماید فرمان شد تا نجات لشکر^۱ صلاح در پوشیدند^۲ و یاعیان
 چون از حور لشکر منصور را دیدند بجانب رادکان رفتند و رایات همایون
^{۳۹} آن شب در سلطان میدان بود نارانی^۳ عظیم بیارید چنانکه اکثر جوشن^۴
 و برگستوان^۵ بریان آمد و^۶ علی الصبح که پانزدهم ربیع الآخر بود رایات
 همایون متوجه رادکان^۷ شد طلب بورور^۲ و چاشنگاه در موضع اینجکه سو^۸
 با بورور را بر افتادند و از حاسین صف کشیدند لشکر منصور از غایت تهور
 ریشان دوایدند و جنگی^۹ عظیم کردند خاصه امیر قلع شاه وار آن طرف
 کیشو و بورور و تکنا استادگی نمودند و عاقبت الامر در لشکر این^۹ طرف^{۱۰}
 وهتی پیدا شد و روی بهریمت نهادند^{۱۱} و رایات^{۱۲} همایون هم در مقر خود
 توقف سیار نمود و امرا قلع شاه و سائلمیش و سونای را فرمود تا لشکرها را جمع
 گردانیدند^{۱۲} و هر چند سعی کردند امکان بازگردیدن^{۱۳} ایشان^{۱۳} نبود
 آنگاه رایات همایون راه اعیان^{۱۴} بطرف جوبین حرکت فرمود و رعب
 امراء لشکر امورتای^{۱۵} عازان و دیگران در رسیدند و از نجات ولایت حورن
 هیچ آفریده^{۱۶} شدگی رسید^{۱۶} الأمهتر حبیب الدین مرآت کچون مدینه
 برآورد رسیدند فی الحال بیرون آمد و شرائط بیکو شدگی تقدیم رساید^{۱۷}
 واسپان بعایت بیکو تکمیشی کرد^{۱۸} و حتمتاه بسفیدیه^{۱۸} لائق از هر گونه
 بجای آورد لاجرم پادشاه اسلام چون بر سر سلطنت متمکن گشت بحکم
 حق گذاری او را مواحت و سیورعامیشی تمام فرمود و از حمله^{۱۹} مقربان

- ۱ L — ناران ۲ L — در مستد ۳ W — لشکرها ۴ L —
 نامداد ۵ L — P — حواش ۶ P — حواش ۷ L — حواش ۸ L —
 آن ۹ L — ایسکه سو ۱۰ T = W, B — طلب بورور ۱۱ P —
 بهاد ۱۲ L — لشکر شهاده ۱۳ P —
 گردانیدن ۱۴ L — فرمود تا لشکر را دل داده جمع گردانید ۱۵ P —
 اوردای ۱۶ P — ارهان ۱۷ L — ارهان ۱۸ T = P, B, W —
 و چون بحورن رسیدند از مردم آن ولایت هیچ کس یش نیانند ۱۹ P —
 حمله و شرائط حسمت تعالی آورد ۲۰ P —
 واسپان بیکو آخته داشت پیشکش کرد ۲۱ P —

حضرت گردانید و دیه برآباد که ایسجو^۱ بود نوی بخشید و او را برلج
 ترخان داد و راه خراسان داری پروی^۲ نوسامیدخی فرمود^۳ و خانقاهی که
 در دیه بوزینهجرد از اعمال^۴ همدان با فرمود و آن عمارت‌ها عالی و سالی عظیم است
 و اوقاف بسیار از ضیاع و عقار بر آنجا وقف کرده تولیت آن نانو و اولاد و اعتقاد
 او داد و منظر عایت و عاطفت^۵ پادشاهان ملحوظ گشت و پوشیده ماند که
 هر کس که پادشاهان را خدمت بیکو و پسندیده کند هر آینه نتیجه^۶ و نمره آن
 بیاید و در نظر همگان موثر و محترم باشد^۷ رجمله چون ریایان همایون نزدیک
 جاحرم رسید کنگاح کردند که مصلحت در آنست که بندگی ارغون‌خان
 رویم یا در کالموش مقام کیم غاران فرمود بچون اینچیان تمبیش^۸ و ارمی
 ملارا فرستاده ایم صبر باید کردن تاچه حکم رسد و نکالموش توقف فرمود چون
 آنجا^۹ یورت اینخورتای عاران^{۱۰} است^{۱۱} و بیر مازندران را او می‌داست
 آنجا^{۱۲} خدمت‌های پسندیده کرد^{۱۳} و تا حدود صمقان و حرمقان جماعت قراولان را
 بشاند^{۱۴} و در آن روزها نظام الدین بچی از ولایت بیق رسید و جهت سنگی
 حصرت^{۱۵} و ما بحتاج آورد و اسبان تمباج^{۱۶} و آلات ررو قره و نارگاه و سرارده
 و فرش و ایاتی و استران و شتران^{۱۷} آورد و جهت امرا خدمت‌های پسندیده کرد
 و روفق هرمان^{۱۸} نایبقت مراجعت عود تا ترتیب مال و تعار لشکر کند و بدو روز
 پیش از جنگ باورور امیر الادو و جماعت امرا قراولان رخا^{۱۹} بود روز
 رده بودند و جمله را عارت کرده^{۲۰} چون باورور بر آن حال واقف شد بر عقب
 ایشان رفت و کیشو و دیگران در زادگان مقام کردند و چنانکه عادت قراوه

۱ - سوی ۲ I. - آسا ۳ I.

و ناهایت وقت که عهد الحاق و سلطان است رفتار ماسر آن ۴ P. L. his incedit
 شمل است و رفاهه مولر و محترم (است) و حقیقت آنکه مردی ناموس و تربیت و بکودات
 (پسندیده سیرت I. add) و صاحب مرده است (چنانکه شایسته حصرت پادشاهان باشد I. add)
 و بیسته صیبرات و مراث می‌گوشد و بسیاری صلحا و طلا و دیگر اصناف طوائف از رعبه او
 - در آسایش اند

۵ - ایجا ۶ I. - ۲ - ۱ - P. L. om ۷ - آن ۸ W add

۹ - کردد ۱۰ P - بود ۱۱ P - ایخورتای نویان ۱۲ P

۱۳ - تو بحتاج I. بوضاق ۱۴ T = W, P - بشاندد ۱۵ L. P

۱۶ - حایها ۱۷ P. - و قطارة استرو اشتر ۱۸ P

باشد بعد از آن غارت مدوسه گروه^۱ شده و از امیر الادو^۲ برگشته
 معصی اریستان^۳ سو روز رسیدند و بعضی باطاهاه خود رفتند و فتنه و تشویش
 آثار مهارد آلاو چون پریشانی و پراگندی ایشان B fol. 273 r^۱ مشاهده
 کرد طاهای خود را محدود بادشیش در دره^۴ حکم ششاد و خود سدگی پیوست
 و عاران در حق او مرحمت و سپور علمیشی بسیار فرمود و مدت^۵ چهل روز
 در کلبوش مقام افتاد و چون از سدگی از خون جان لشگرها در رسیدند مقدم
 ایشان شهراده نایدو و ورین آقا و پسرش^۶ سدگی پیوستند^۷ چند روزی
 طلوی مشمول شدند و از آنجا بطالع سعد براه سعلقان^۸ حجام حوشان^۹
 کوچ فرمود و روزی چون از وصول لشگرها از حساب عراق خبر یافت
 و دانست که^{۱۰} قصد او دارند طاهای و متعلقان را محاب هرات فرستاد و خود تا
 حدود حرمقان بیامد چون دید که طافت مقاومت ندارد بازگشت و لشگر
 منصور بر عقب او^{۱۱} حرکت تا حدود حام و در موضع نخارسرای که مالای
 حام است اولختیو نامی قرابا و تاجی پسر یکمیدون^{۱۲} از بوکران روزی نامی
 درآمدند و چون^{۱۳} محرحورد^{۱۴} حام^{۱۵} رسیدند روزی هر چهار پای که
 در حراسان یافته^{۱۶} بود حواء^{۱۷} از آن خود و لشگریانش حواء از آن عرب
 و ترکان و غیره تمامت رانده بود و با خود^{۱۸} می برد چون لشگر منصور
 متعاقب^{۱۹} رسیدند^{۲۰} از در^{۲۱} حام تا در هرات تمامت کوه و بیابان
 پر چهار پای دیدند که رها کرده بودند و چند جای چندان چهار پای^{۲۲} سقط
 شده بود^{۲۳} و گنبدیده که^{۲۴} از عسرت گذر متمرد بود و مولان آن
 چهار پای را^{۲۵} می گرفتند و می بردند^{۲۶} و در دیوها گوسپندی ندانکی
 می فروختند^{۲۷} و چون حکم شده بود که باولهای التفتات مکنند ریادت
 نمی یارستند گرفت و روزی نقد و حسی که سبکت یافت برداشت و با شهر

۱ - هلاکو P ۲ - نکره دو سه L ۱

۳ - پیوستند L ۴ - حون الحایتو (و معنی اسود) P ۵ - L ۶ -

۷ - حوان W ۸ - سعلقان W سعلقان L ۹ - شرف L ۱۰ -

۱۱ - P om ۱۲ - یک مدون W نکاندون P مکه مدون L مکندون AR ۱۳ -

۱۴ - L om ۱۵ - L om ۱۶ - L om ۱۷ - J ۱۸ -

۱۹ - L ۲۰ - P om ۲۱ - P om ۲۲ - رسید L ۲۳ -

۲۴ - J ۲۵ - چهار پای را L ۲۶ -

طوغان و خانهای^۱ برادران و معدودی چند راه سره^۱ و سرار بیرون رفت که صحرائی بی آبست چون موسم گرما بود طاران مصلحت ندید لشکر^۲ بدان راه رهنمون او فرستادن و در^۳ هرات^۳ رکاب پول مالان^۴ مقام فرمود و امرارا طلب کینشو و آوردی معظم بیادغیش فرستاد کینشو و قوف یافت و بارن و بچه و متعلقان خود بحاجت کوههای غور و عمرجستان^۵ بیرون رفت و امرائی آوردی معظم و تکنا و لشکر قراوه که بلوی بودند قاصت را کوچ کرده بهرات آوردند و از حمله ثنات و سکون کینشو یکی آن بود که در آن^۶ مدت قدریک دینار از حراث خاص و اموال و چهاربایان جاهلها امرا که الهجا بودند تصرف نموده بود بلکه خدمات پسندیده بجای آورده بود^۷ و بعد از چند روز^۸ از هرات کوچ فرموده بحاجت رادکان متوجه شدند و از الهجا ایسورتای طاران رادر صحت تکنا سدگی از غورخان روانه فرمود تا صورت حال لشکر حراسان محل عرص^۹ رساند و با وجود چندان فتنه و بولعاق که در حراسان قائم بود طاران از آیین عدل و انصاف هیچ دقیقه مهمل نمی فرمود و در رعایت رعیت ماقصی العایه^{۱۰} اهتمام می نمود و یاسا فرموده بود که هیچ آمریده از لشکریان و غیرم چهاربای در ررع و باغ مردم نکند و قطعاً غله نخوراند و در ولایات^{۱۱} حرائی نکند و رعایا را زور رساند^{۱۲} و از جماعت^{۱۳} قراوه که در حدود جام گذاشته بودند از رادکان بشتراکوه حرکت فرمود تا الهجا یا بلابشی کسد و در الهجا با شهزاده باینو و امیر مورین و دیگر^{۱۴} امراء لشکر که آمده بودند^{۱۵} بطوری و شراب مشغول شدند و در حق ایشان اکرام تمام فرمود و در اثناء آن از قراولان خبر رسید که یاقی طاهر شده اند^{۱۶} رایات^{۱۷} همایون بحاجت رادکان حرکت فرمود و آن آوازه دروغ بود و بواسطه اذمان شراب سؤالمراجی طاری شد^{۱۸} و از الهجا مجبوشان آمدند^{۱۹} و تا قرب چهل روز^{۲۰} مرض باقی بود و بعد از آن بصحت اصلی مبدل شد

۱ P سرار — ۲ L. لشکر را — ۳ P. h. v. a. c. — ۴ P. فرام —

۵ P add. — بزمهار هرات حرب درول کرد و بعد دور مقام کرد

— بود A L — جاضی L. ۷ — ولایت L. ۶ — L. om —

— سیاهی یاقی طاهر شده است P p h v o —

— آمد L. ۱۱ — گشت L. ۱۰ —

و در آن مدت از حضرت ۱ ارغنون خان امیر شیکتور آقا ۲ و طوعان رسیدند و آن تاسکان ۳ و پاییز در حدود خوشان و رادکان و شترکوه بودند و چون هوا سرد شد بر آن مقرر کردند که قیشلامبشی در مشاپور کند عاران در مؤیدی قشلاق ۴ فرمود و شهراده بایدو در موضع شامکان که میان بهق و شاپورست و در آن زمستان سرما بعایت بود و برف مفرط آمد و بیشتر چهارپایان سقط ۵ شدند و اکثر مردم پیاده ماندند و چون بهار سه ۶ تنوع و نماین در آمد در حدود ۳ رادکان و خوشان ۴ و شترکوه یا یلامبشی ۵ کردند و آن سال از جمیع جوانب ۶ ایمنی بود و از سدگی ارغنون خان حراتها آورده و بر لشکریان قسمت کردند و طوعان تا حدود نادغیش رفت و باز آمد و در اوایل تاسکان جهت آمده در ۷ خراسان تعار یافت بود ۸ حکم شد که شهراده بایدو لشکرها که از عراق و آذربایجان ۹ آمده بودند ۸ مراحمعت نماید ۹ و نورین آقا ملارم باشد و عاران تا حدود پام ۱۰ و ۱۱ ارغیان بود ۱۱ بایدو بنامد و مراحمعت نمود ۱۲ و در آن تاسکان جمعی ۱۳ از قراوه دل دیگرگون کرده بولایت حورین ۱۴ در آمدند متقدم ایشان دامشمد بهادر ۱۵ و حراتی می کردند امیر مولای مدفع ایشان نامزد شد ۱۵ و تاسکان و پاییز عاران در حدود خوشان و رادکان لشکار و تماشا مشغول بود و امرا نیکار لشکر ۱۶ و اصحاب دیوان مصطفی اموال و ترتیب تعار لشکر و قیشلامبشی در تیزن وارد ۱۶ فرمود و بر آنی که آرا کال تیزن می گویند سدی فرمود ۱۷ ستن ۱۸ و چند ۱۹ پاره دیبا آندان کرد ۱۹ و در آن پاییز حواری رحان از سدگی ارغنون خان جهت مصطفی کار خراسان و اموال آنجا رسید و عاران فرمود که بموجب ۲۰ ۱۸ fol. 273 v ۱ فرمان پیش گیرند

۱ L om — سکورت آقا . P, L شکورتا . T = W, S — ارحضرت —

۲ L om — بیلامبشی . W — حوحان — W — و حدود —

۳ L om — رفته بود . W — رفته بود — A — و آذربایجان —

۴ L om — پام و — L om — ۱۰ — ۱۱ —

۵ L om — حوش — L — قومی — L — ۱۳ — ۱۴ — P om —

۶ L om — تیزن و بود . L — تیزن باورد . L — T = W, S, P —

۷ L om — در سنی — L — ۱۸ —

۸ L om — جهت — L — ۲۰ — چند پاره دیبا آندان شد — P pl ۲۰ —

و بموجب فرمان^۱ نواب طوغان‌خان را در قهستان مگر رفتند و بندگی آوردند و تمامت کتاب و عمال حراسان را حبس و توکیل فرمودند^۲ و در آخر^۳ زمستان جمعی از قزلبه در حدود سرخس آثار حصیان نهادند^۴ و بچاس مهر رفتند^۵ و زیارت همایون بچاس دره مرغه^۶ حرکت فرمود^۷ و آلا دو بویار را بدفع^۸ ایشان فرستاد تا ایشان را بایی در آورد و مدتی در حدود ارجانه و شوکان مقام فرمود و از آنجا بخاتم سرخس رفت و چون^۹ خرابیه که آرا شیرسید می‌گویند^{۱۰} زول فرمود^{۱۱} در شهر سه‌تسه و سنانه آواره رسید که بورور با ساربان و ایوکان اغول^{۱۲} و اورکتیمور و امرا^{۱۳} اِسماور و غیره می‌رسند تا لشگری تمام^{۱۴} قصد حراسان و سب آن بود که پیش از آن^{۱۵} چون^{۱۶} بورور از حدود هراة مهرم شد گریخته پیش قایدو رفت و بعد خدمات سیار الناس لشگری کرد^{۱۷} قایدو روفق ملتس او لشگری ناوی فرستاد و رحقیب او پسر^{۱۸} حویش^{۱۹} ساربان را^{۲۰} پیر نا لشگری روانه داشت

P fol 215 r حکایت رفتن امیر بورور بترکستان پیش قیدو خان

و بورور با مکتوبی چند مردود آب آمویرا عره کرد و راه مدحشان عزم خدمت شهزاده قاینویسر قاشین بن اوکتسای^{۱۶} قان جزم کرد^{۱۷} و گفت پیاده تا سفر نکند مرزی بشود چون خدمت شهزاده قایدو رسید اظهار صدق و عودیت و احلاص کرد^{۱۸} قینو سب حلاله وطن مألوف و ترک مسکن معروف و موصح ورود و وصول او استطاق نمود پاسخ گفت

۱ L — بحکم نواب W فرموده

۲ L — و توکیل W om رحس فرمودند و توکیل کردند

۳ L. P. W — کردند — ۴ v ۱۸ — ۵ L — دره مرغه

۶ P om ۲—A— ۷ P om —

۸ Hic P fins est tu capite proprio / حکایت رفتن امیر بورور

fol 216 r 3) res gestas, de quibus tu 8 fol 272 v 5-8, W fol 272 r 14-17 et

L fol 259 r 22-24 breuiter narratur, exhibet

۹ L — ای — ۱۱ L — امیر — ۱۰ L — ایوکان اوغول

۱۲ L om — ۱۳ L — پسر — ۱۴ L — خود

۱۵ L — ساربان — ۱۶ P om —

تمّی و یار سده^{۱۶} بیکخواه و دوستاندار فی آکراه از حضرت ره بیت آن بوده تا مشاهده این پارگاه همایون و طلعت غره مبینون مشرف و مزین گردد^{۱۷} چه حمد الله و مه آثار سرفراری و اخبار بنده نواری و علامت میناست و کیاست و ذکر زرگوار و وصیت شهرداری این پارگاه^{۱۸} کیوان مقدار در اطراف و آکناف جهان فائض و شایع است و احوال خود فی ترفّد دهشت وحشیی عرص کرد و ختم^{۱۹} کلام بر آنکه علام المبوب آگاه و بیاست که بگناه و خیانتی که سده بدان متهم است از گریک بوسف بگناه تر و ار ترکیب^{۲۰} آسمان پاکترست بیت . نه دربان گنوا بنده ام نه در خاطر ، نه در عقیدت من بنده هرگز این بودست .^{۲۱} قیدو فرمود که پس موجب انهزام و گریز و اضطراب چیست ورور گفت راست مانند افسانه رو با هست که بتعجیل^{۲۲} می گریخت سخالی از وی موجب انهزام پرسید رو باه گفت پادشاه حر گریز کند شمال گفت چون تو خر بیستی چرا^{۲۳} گریزانی گفت ای یار تا درست شود که حر بیسم سیار رحم فی رحم ما کسان باید خورد قیدورا این حکایت^{۲۴} بنایت خوش آمد اورا بیکو سواحت و در جوار خود جای داد و تعهد و تعقد اقامت و کرامات تقدیم نمود^{۲۵} و ورور تا مدت سه سال متواتر و متوالی چون حر در حلاب و حرماه در آب زمین ترکستان سرگردان نماید^{۲۶} و با ایشان ترجیه ایام فی فرطام می کرد و از آن روی که در طبیعت او لطافت و تکسیر مرکور و معطور بود در غمراست^{۲۷} و وحشت و کرمت با امرا و ایقان قیدو رنگانی به رفاهت غریبان و مهربانی می کرد سبب آنکه ورور سی سال تمام در^{۲۸} وسط ممالک ایران و میثه دیر حراسان ناز و نعم و حرمت و تحظیم در دولت حان ممول رنگانی کرده و طی^{۲۹} و شش و قصص و سسط و حلق و عقد اقلیم ثالث و رابع در قضیه اقتدار پدرش ارغون آقا بوده و اسباب و املاک و عقود^{۳۰} و قود و حواشی و مواشی با محدود موجود گذاشته با طامعه بیگانه با وجود ارالت حرمت و حشمت و تصنیع املاک و اسباب^{۳۱} و حلاه خان و مان صولت و سطوت امراء قیدو تحمل می کرد و ایشان بر ناوی طریق عرّت و حرمت و راه رفاق و رفاق^{۳۲} نمی سپردند با وجود آن حدود را بنداحت و سوئور و معظّم می ریست تا از طول نکت و سامت ادامت مستوحش گشته احارت^{۳۳} مراجعت

خواست قینو اورا بعد از غلظت و سیز غلبیشی مقدار سی هزار سوار با دو
 شهرآده ایوکان و آرکتیمور و ارامرا^{۱۰} یساور و کویک^۱ و غیرهم مساعدت بورور
 مقصد دیار خراسان و قمع اعداء نوروز نامزد کرد و لشکرهای که در حدود
 آمویه P. fol. 216 v. مقام داشتند هم سطر اهتم ایشان مقرر کرد و همچنین لشکری
 که ما پسر او ساربان رککار آمویه و بادغیش و شنورغان قشلاق^۲ و یایلاق
 می کردند بورور عسقلای روانه شد در شهر سته تسعین و ستانه آواره
 رسید که بورور با لشکرهای ماوراءالنهر و ترکستان^۳ عارم خراسان گشته
 B fol 278 v. عاران قدرتور با جمعی بهادران بجزر گیر^۴ فرستاد تا مرعاب رهنه
 باز آمدند و گفتند یغنی محقیقت^۵ می رسد و لشکر^۶ بسیار است چون^۷
 لشکر ما^۸ جمع شود از قرآبه کوچ کرده محوسی که مرعابه و کشف رودست^۹
^{۱۰} روانه شدند و منتظر می بودند تا امیر قتلعه شاه و لشکرها که در هراة
 قیشلابیشی کرده بودند برسند و امیر کوچک را^{۱۱} طلب لشکرهای^{۱۲} مارمدران
 فرستادند^{۱۳} چون پول محیس رسیدند امیر مولای^{۱۴} احارت خواسته قهستان
 روانه شد تا لشکر^{۱۵} آبخارا یارد و آواره یغنی متعاقب می رسید از آنجا کوچ
 کرده بالای مشهد^{۱۶} رصوی رول فرمود و منتظر امیر قلع شاه می بود در رور
 نیان احتاجی^{۱۷} از حاتم آذربایجان رسید و امرا که آنجا فتنه انگیزه بودند و
 خوشی و آوردن قبا و سعد الدوله را^{۱۸} کشته^{۱۹} او را فرستاده بودند تا باغاق مصدی
 چند در خراسان فتنه انگیزند بامد و خبر داد که لشکرهای^{۲۰} آذربایجان و
 عراق از سدگی ارغون خان می رسند^{۲۱} عاران از آنجا که فراست و کیاست
 او بود دامست که دروغ باشد که می گویند^{۲۲} اما چون آواره یغنی بیایی

۱ — لشکرها L — ۲ تحقیق P — ۳ کویک P —

۴ — ۲-۴ L om — ۵ — ۴ v o —

۶ — ۵ exhibit — ۷ — ۳ you — ۸ مرعابه که کشف رودست L. p. 176
 — قرآبه بود کوچ کرده بحاتم کشف رود

۹ — لشکر L — ۱۰ کجک P. کوچک L. S. W. T. —

۱۱ — لشکرها L — ۱۲ ایس مولای L —

۱۳ — قان احتاجی — ۱۴ مولای احتاجی L. دغان احتاجی S. P. —

۱۵ — میگوند L. P. — ۱۶ — لشکر L — ۱۷ — ۱۲ L add —

میر رسید تمخص آن معنی هرمود^۱ و دیگر روز امیر^{۱۸} قتلغشاه بر رسید و نمود که لشکر یانگی برابط سنگ ست رسیدم اند عازان اونا نواخت و قبای خاص پوشایده شهنگام بار گردا مید تا لشکرهارا^{۱۹} بامداد برر مشهد مقدس سدگی رساند تا مصاف دهند بیچ شب از قراولان حور رسید که لشکر یانگی از یول معین در گذشتند رانی اعلی^۲ چنان اقتضا^۳ کرد که آوردی معظم و خواتین را هم^۴ در شب^۵ بجانب اسفرا این روانه فرمود و علی الصباح که عرته^۶ ریح الأحر سنة تسعين و سبانه بود از آنجا بر شست و امرا بورین اقا و آلا دو^۷ و ایغورهای عازان و غیرهم در سدگی بودند و بجانب زیر^۸ مشهد رسوی کوچ کرده ساعتی آنجا^۹ رول فرمود^{۱۰} و لشکر را با سامیشی کرده مستطیر^{۱۱} وصول امیر قتلغ شاه می بود تا بیانگی مصاف دهد^{۱۲} بیچ روز حصه^{۱۳} از پیش قتلغ شاه بامد و گفت چون برابط سنگ ست رسیدیم تمامت لشکر^{۱۴} راه وحك^{۱۵} و اسحاقاناد بجانب شاپور روانه شده بودند و متعاقب او^{۱۶} امیر قتلغ شاه سدگی بدوست و سد از ساعتی میدانگی لشکر پیدا شد چون ایشان بسیار بودند^{۱۷} و ازین جانب کم^{۱۸} امرا کنگاح کرده که مصلحت بخاربه باشد و آلا دو عرصه داشت که ما را مصلحت^{۱۹} مکاوخت با ایشان^{۲۰} بیست و این مثل مغول^{۲۱} ادا^{۲۲} کرده که ما یانگی^{۲۳} در پیوستن^{۲۴} آسان باشد اما نگیستر مشکل بود روزهای بسیار در اجواب از غون خان^{۲۵} شما داید این يك روز را^{۲۶} اجواب بر مست رانی مبارك^{۲۷} بر آن قرار گرفت که مراجعت نماید تا جائی که لشکرها تمامت جمع شوند و از آنجا بجانب رادکان حرکت فرمود و یانگی بر عقب می آمد در^{۲۸} آخر روز نزدیک^{۲۹} طلوس

- رسید محل تمخص آن معنی هرمود P — هرمود B
 — بیچ شب P — L, P om — ۳ — حال P, W ۲
 — توقف هرود P ۷ — P om — ۱ — آورد P ۵
 — لشکر L ۱۰ — P sca — ۹ — دهند P, L ۸
 — آن L om, P ۱۲ — وحك W, P — وحك L ۱۱
 — مصلحت P insert ۱۳ — P om — ۱۴ — امانك L ۱۳
 — پیوستن L ۱۸ — L om — ۱۷ — مغول را P, J. ۱۶
 — تا P ۲۱ — L ۲۰ — گفت L insert: ۱۹
 — نزدیک L ۲۲ —

ر لشکر^۳ یانی افتادند و جنگ کردند و دیگر رور کوچ کرده در چند موضع توقف فرمود تا مصاف دهند و اتفاق می افتاد شب در سلطان میدان فرو آمد و نامداد کوچ فرمود و آلاو^۴ عرصه داشت چگونه^۱ این زمان جنگ میسر می شود و خواهد من و اکثر لشکر^۲ بجای^۳ حورین رفته اند اگر فرمان شود در طلب^۴ ایشان روم و اجارت یافته رفت و اراتیمور^۵ پدر شیرین ایسکاجی^۶ عرصه داشت که خانه و لشکرهای^۱ من م بجای سشاپور رفته اند روم و ایشار بیارم و او نیز رفت و اربعورتای غاران تورمیش^۷ طوق^۸ دحتر شهراده مبارکشاهرا درست می داشت و او را^۸ با^۹ حانهای خود محاب کوندجامه روان کرده بود و در جماع^{۱۰} داشت که او را ر گیرد و پیش^{۱۱} رور رود او نیز بنهاده^{۱۲} آنکه بر عقب حانه می روم تا لشکرهای مازدران را مرتف^{۱۳} گردام و محافظت آن حلهود بجای آرم احارت حواست رفت و امرا^{۱۴} نورین اقا ر قتلع شاه و سوتای در سدگی بودند و برالا ازغیان حرکت فرمود و حور یاهی متعاقب می رسید در شهر اسفراین دمی توقف فرمود و ار آلتها^{۱۵} گذشته ندیه کسرع از اجمال اسفراین^{۱۱} فرو آمد و بیع شب نورین و قتلع شاه و سوتای را معلوم شد که جمعی قرابوه که ایشارا در هزاره^{۱۲} جهت انانای^{۱۳} در آورده^{۱۴} بودند^{۱۵} سرفتمه دارند و کسگاج کرده اند که یانی شده مراحت نماید آن حال را عرصه داشتند صلاح در آن دیدند که کوچ کنند و امیر قتلع شاه توقف نماید تا آن حال دارد^{۱۸} fol 274 r و روایات عثمانیون بجای حورند^{۱۵} حرکت فرمود چنانکه علی الصاح آلتها رسید و آن جمع از آلتها مارگردیدند و بر حانها کونلحک و قتلع حواحه و دیگر سوکور حیان^{۱۶} افتادند و آلتها یافتند عارت کرده و یانی بیوستند و لشکر یانی همچنان ر عقب می آمد^{۱۶} تا حورند و پادشاه چون آلتها رسید

۱ - راه L ۳ - لشکرها P, L ۲ - حورین L ۱

۲ - لشکر L ۶ - اورتیمور L ۵ - طلب L ۴

۳ - او P ۸ - تورمیش W, تورمیش L, تورمیش B, P ۷

۴ - از اجمال اسفراین P, L om ۱۱ - حاضر P ۱۰ - با P nom ۹

۵ - مانای W, مانای P, L, مانای S ۱۳ - ررگ P, L add ۱۲

۶ - همچنان L ۱۶ - حورند L ۱۵ - آورده P, L ۱۴

فرمود تا جاهله قاجیر^۱ پسر سرتاق^۲ و سوقار^۳ و سواتو^۴ و دیگران قراومه که
 آنجا مرو آمده بودند بحاجم صاحبم و مسطام روانه شدند و تا آخر رور آنجا
 مقام فرمود چون امیر قتلع شاه رسید و احوال وصول^۵ یاهی عرضه داشت
 کوچ فرمود و بحاجرم فرآمد و آن شب مقام کرد و یاهی^۶ از حورید نار
 گردید و آنچه در آن سال از قتل و مهت و خرابی در حراسان واقع گشت
^۷ ریادت از شرح و تهر رست و شهر مشاپور را محاصره کردند و حتی تعالی
 بدولت تاران آن مسلمانان را از شر کفار نکالا داشت و بریشان دست نیافتند
^۸ لیکن دیبهارا عارت کردند و سیار اسیر بردند و در ارویتی^۹ از بواسی
 مشاپور مردم سپاهی حمله شدند یاهی قصد الحجا کردند و موصی سعایت محکم است
^{۱۰} و مردم سیار با اموال و چهارپایان آنجا بردند^{۱۱} یاهیان در دره رفتند
 و ایشان بالا و شیب دره فرو گرفتند^{۱۲} و قرب هزار سوار از کفار مکشند
 و از آنجا باز گردیده^{۱۳} تشهد طویس رفتند و عارت کردند و چهار تریخ مفره که
 ر نالای صریح بهاده بودند رکشیدند^{۱۴} و در^{۱۵} حراسان^{۱۶} سیاری
 از آن لشکریان را قتل آوردند چنانکه^{۱۷} چون بحدود بادغیش رسیدند و
 عرض لشکر خواست^{۱۸} اقر^{۱۹} بیح هزار سوار در می بایست^{۲۰} و بدان
 سبب^{۲۱} نورور را در گناه^{۲۲} آورده چوب زدند و دیگر رور^{۲۳} ریات
^{۲۴} همانون از صاحبم راه مسطام و دامغان کوچ فرمود^{۲۵} و واقعه ارغون خان
 تمامت امرار معلوم بود^{۲۶} اما از تاران^{۲۷} پنهان می داشتند و چون مسطام
 رسید^{۲۸} روری^{۲۹} مقام فرمود چه حوائی آنجا بودند و از آنجا بدامغان

۱ سوقار سو P، شوقار سو L — صاحبم، صاحبی P، L

۲ — آن شب معلوم کردند که یاهی P — L، P om

۳ — برده بودند P — ۴ — نارویشی P، نارویشی T = W، B

۵ — رکوشها رو صه مرد بردند و باز مکشند P plve A — رکشد P ۶

۷ — حراسان یان P، — ۸ — رکوشها نشانده بودند رکشیدند L

۹ — بایید آورد P — ۱۰ — قرب L — ۱۱ — حواستند P، L

۱۲ — کار L — ۱۳ — و بدان سبب L om

۱۴ — ازین طرف om unant ۱۵ — دیگر رور P om

۱۶ — در آن ایام واقعه ارغون خان دست دانه بود و تمامت امرار P plve A

۱۷ — دوروری P، L — ۱۸ — جان L add ۱۹ — معلوم گشته بود

توجه نمود و پیش از آن ایشقا^۱ را حراآلا دورا رسالت بندگی ارغون خان فرستاده^۲ بود^۳ و او چون^۴ واقعه شینده بود در دامغان توقف نموده و تمامت اهل دامغان از شهر رحاسته بودند و بعضی با تهاق شاه ایلدور^۵ نگر دکوه رفته^۶ بعضی^۷ شصار دبه میان که جائی محکم است از آن جهت ایشقا از دامغان باز گردیده و منسطم بندگی رسید و حال مردم دامغان عرضه داشت و چون رایات^۸ همایون بدامغان رول فرمود هیچ آمریده پیش نیامدند و ساوری و علوفه و ترغو ترتیب نکرده بودند طاران خان غضب فرمود^۹ و چون اکار و اعیان^{۱۰} آنجا در حصار میان بودند فرمود^{۱۱} تا بیرون آیند امان نمودند و محاصره آن فرمان شد بعد از سه^{۱۲} شزارور جنگ امان خواستند و مایلی در آمدند و مالی^{۱۳} بسیار^{۱۴} از هتد و حسن بدادند و جهت لشکر تغار و گاو و گوسفند بدادند^{۱۵} طاران خان از طاعت و مرحمت گناه آن مجرمان^{۱۶} بخشید و فرمود تا حصار را حراب^{۱۷} کردند و بعد از حلوس مبارک فرمان شد تا آادان کردند و بعد از آن محاب سمان روان شدند و در میانه آن احوال معین الدین مستوفی دیوان بزرگ^{۱۸} و حمی بیسکچیان محاب شاپور می رفتند ایشارا گرفته بندگی آورده بدان التفاتی^{۱۹} با فرموده فرمان شد تا بر لبها و آل^{۲۰} تما که داشتند باز سپردند^{۲۱} و اجارت یافته^{۲۲} شدند و چون طاران خان سمان رسید اسرا کسگاج کرده واقعه ارغون خان عرضه داشتند و شهراده مراسم عمرای تقدیم رسانید و حکم فرمود تا جامه که آیین^{۲۳} مغولست بر از کلاه بردارند^{۲۴} و امیر مولای ار قهستان^{۲۵} راه بیامان سمان آمد و بندگی پیوست و با انواع طاعت مخصوص گشت و فرمان شد که^{۲۶} همشیره^{۲۷} امیر ستامش را^{۲۸} بوی دهد و چون ایورتای طاران از سلطان میدان

۱ L om. — ۲ L om. — ۳ L om. —

۴ T = W, B ایلدور P insert بود — ۵ ایلدور که والی داسان بود

۶ P — ۷ + ۱۸ — ۸ L om. — ۹ — ۱۰ پناه نگر دکوه رفته

۱۱ L om. — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ L, P — ۱۵ — ۱۶ L om. —

۱۷ P p. b. v. a. — ۱۸ گوسفند آنچه نواستند ترتیب نمودند

۱۹ L. — ۲۰ T = W, B, P, L om. — ۲۱ — ۲۲ اوقات

۲۳ P — ۲۴ — ۲۵ S. P. L, W — ۲۶ بر دارد — ۲۷ — ۲۸ امیر ستامش را

۲۹ P — ۳۰ — ۳۱ P —

حکایت حال طاران خان بعد از واقعه ارغون خان تا وقت عزیمت او بطرف آدریجان ۳۱
در عهد کبچاتو و مراحت نمودن از تریز احراسان

بارگشت و بچاس کبود حاصه و حرخان رفت همان امیدیشه فاسد او را رحمت
می داد ترمیش را^۱ برداشت و تا حدود سلطان دین آسترآباد بیامد و
ندام کرد که ولایت از آن قایدنوست و لشکر معول را که در آن حدود بودند
رحمت می داد و قبه می انگیزت و چون امراء بزرگ حاضر نمودند سایمان
النجی^۲ و ماملاق^۳ و دیگران اتفاق کرده مانگه رسر او رفتند و او را از
آنجا بجهایبند و بر عقب^۴ می رفتند تا او را از حدود حرخان و کبود حاصه
بیرون کردند تا مسودی چند آواره شد و رفت و پیش از آن در مشهد
طوس جماعت^۵ سادات^۶ و اهالی و رعایه آنجا را رحمت سیدار داده بود^۷ و السلام
حکایت

حال طاران خان بعد از واقعه ارغون خان تا وقت عزیمت او بطرف

آدریجان در عهد کبچاتو و مراحت فرمودن از تریز احراسان

8 fol 274 v. و بعد از آن روایات همایون زوری چند در سیمان
توقف فرمود و بچاسب و بیورکوه حرکت فرمود تا حدود دماوند نزدیک
میشال^۸ رفت و زوری چند آنجا مقام^۹ فرمود^۷ و ملغان حاتون احراسان^۸
آنجا پسری آورد و وفات یافت^۹ و بیورکوه آمدند^{۱۰} و خبر رسید که
کبچاتو از روم می رسد و امرا که در او رفته انگیزخته بودند
متفرق شدند بعضی بکبچاتو پیوستند و بعضی با پایندو بهم آمدند^{۱۱}
و طوعان از میانه^{۱۲} گریخته طرف احراسان آمدند بدان سه طاران
خان فرمود تا مولای را^{۱۳} بگرفتند و محسوس^{۱۴} گردانیدند و چون خبر رسید که
طوعان را بگرفتند مشاعت امرا^{۱۴} مولای را اطلاق کردند^{۱۵} و چون خبر

۱ - ترمیش، ترمیش خابون را P. 0, L., همیشه را T. = W; B

۲ - سایمان الانجی L., سایمان الانجی T. = W, S, P

۳ - ماملاق L. ۴ - ماملاق P., ماملاق L.

۵ - مشال T. = W, L., B, L. ۶ - P. has continuat. om. 8 fol 274 v 1

۷ - روایات همایون از سیمان دماوند آمد و بعد از حد زوری حاصه P. p. ۶۰

۸ - میشال P. inscri. ۹ - احراسان L. ۱۰ - بیورکوه حرکت فرمود

۱۱ - میان L. ۱۲ - I. om. ۱۳ - و بیورکوه آمدند P. om. ۱۴

۱۵ - فرمود L. ۱۶ - امیر L. unscr. ۱۷ - و از دش مولای را P. 0

پادشاهی کبختو محقق^۱ شد امیر قتلح شاهرا رسالت پیش او فرستاد^۲ تا حال خرابی^۳ حراسان و کار لشکر آنجا عرضه دارد و جماعت امرا هورفوداق و قراطورجی^۴ و قتلقتیمور و دیگرار را بخراسان فرستاد^۵ تا بستان سینه^۶ تسعین^۷ و سنبه^۸ در موضع^۹ اسران که میان فیروزکوه و مماسست و آرا نکانو بیلاق می خوانند^{۱۰} برول فرمود و همواره بشکار و طوری مشغول بود^{۱۱} و اصحاب دیوان بجمع تعاز^{۱۲} لشکریان^{۱۳} و وسط اموال و لایست^{۱۴} قیام می نمودند و امیر قتلح شاه^{۱۵} بدنگی کبختو رسید و احوال عرصه داشت^{۱۶} جهت اشتغال بیخ و عشرت و لهو و نشاط^{۱۷} زیادت الثغاتی فرمود^{۱۸} او بز مراضت عمده ماندگی غاران خان آمد و پاییرگاه رایات همایون بطرف دامغان و سظام آمد و ار آنجا نکالپوش و باستحصال نظام الدین^{۱۹} بچی قتلح حواحه و لالارا بجهت بیعت فرستاد چون او در حراسان گستاخها کرده بود و جعی اکاررا اگرچه متملق بودند کشته و اموال بی اندازه از مردم ستند^{۲۰} خائفت و مستشعر بود و از آمدن تقاعد نمود و رایات همایون از راه قلعه حاشک^{۲۱} بخرجان در آمد و آن رستان در سلطان^{۲۲} دوین آستراناد نشلامیشی کرد^{۲۳} و کبختو^{۲۴} شهراده اسارچی و امرا دولادای^{۲۵} و قوچققال^{۲۶} و ابانمور را بمدد لشکر حراسان بخدمت غاران خان فرستاد در سلطان دوین مشرف تکشمیشی رسیدند^{۲۷} و حکم شد تا در^{۲۸} حدود قراطوغان^{۲۹} قشلامیشی کسد و در اواخر رستان آواره دادند که برور بحدود یشاپور آمده و عزم حویں دارد تا بطام الدین بچی را از قلعه^{۳۰} اندمد بیرون

۱ - فرایسر حاوری I. 3. ۲ - فرایسر حاوری P. 8 - ۳ T - ۴ - مقرر I.

۵ - مواضع I. ۶ - ۷ - مباحثت حراسان نامرد گردانیده P. ۳

۸ - میان فیروزکوه و مماس موضع اسران که مولان آرا P pro ۱۴-۱۶ exhibit - نکانو بیلاق می گویند

۹ - لشکر I. ۸ - بشکار تعویب و استیجاب بطور مشغول بود P ۷

۱۰ - ۱۱ - ۲۲ - دراران I. maert ۱۰ - ولایات I. ۹

۱۲ - مدان ریالت مسالت سمود چه از دبا و ماضها مراضی: ۲۲-۲۱ P. pro ۱۲ exhibit

۱۳ - میدان I. ۱۲ - حاشک I. ۱۴ - کلی داشت

۱۴ - فحقال P. ۱۷ - دولادای W ۱۶ - فرمود I. ۱۵

۱۵ - قراطوغان I. در حدود تبشه موضع قراطغان P ۱۹ - I. om ۱۸

سکابت حال عازان حال سعد از واقعه ارمون جان ناپخت هزمت او طریف آدریجان ۲۴

آرد چون هور هوا سرد بود و چهاربایان لاس را بایات همایون بجام کلبوش حرکت فرمود^۱ و روزی چند توقف کرده مهیارا باطراف و حواریب فرستاد^۲ و روزی با معدودی چند تا حدود^۳ حوین تاختن کرده بازگشت و بایات همایون تا حرجان معاودت نمود تا چهاربایان را قریه کند^۴

در اوائل فصل بهار واقع ۲۱۶ v. fol ۲ در اوائل فصل بهار واقع
درسه^۱ احدی و تسعین و ستائنه شهراده و تسعین و ستائنه شهراده
اسارچی را با سپاه عراق و آدریجان اسارچی را با سپاه عراق و آدریجان
رضوب دهستان و یازر و سا و ایورد رضوب دهستان و یازر و سا و ایورد
روامه کرد و هورنوداتی را مصاحب روامه کرد و هورنوداتی را مصاحب
ایشان^۲ فرستاد تا راستی تعار و علوفه ایشان^۲ فرستاد تا راستی تعار و علوفه
می رساند و مولایت و رعیت روز می رساند و مولایت و رعیت روز
و فی راهی برسد چه درین سال و فی راهی برسد چه درین سال
بحراسان قحط بود و حلالیق سلاه علا بحراسان قحط بود و حلالیق سلاه علا
متلا بودند چنانکه^۳ می عله یکدیبار متلا بودند چنانکه^۳ می عله یکدیبار
مشقود و ناموجود بود سعد الدین مشقود و ناموجود بود سعد الدین
ساوحی را با اصحاب دیوان بجهت تعار ساوحی را با اصحاب دیوان بجهت تعار
لشکر و وسط احوال حراسان لشکر و وسط احوال حراسان
و مارندران و قومش وری تعیین و مارندران و قومش وری تعیین
فرمود و در آن^۴ ایام قوت و ماکول فرمود و در آن^۴ ایام قوت و ماکول
بیشتر از گوشت شکاری بودی فی بیشتر از گوشت شکاری بودی فی
الجمه چون نکسار آب هراه که رود الجمه چون نکسار آب هراه که رود
حقیق آرا گوید و رسید آنجا شهراده حقیق آرا گوید و رسید آنجا شهراده
اسارچی با امراء عراقی مشرف شدگی اسارچی با امراء عراقی مشرف شدگی
^۵ رسیدند از آنجا کوچ فرموده رسیدند از آنجا کوچ فرموده

۱ لشکرها ۲ L ۳ P om ۸-۱۰۰ ۴ L ۵ L ۶ L ۷ L ۸ L ۹ L ۱۰ L

۱۰ L ۱۱ L ۱۲ L ۱۳ L ۱۴ L ۱۵ L ۱۶ L ۱۷ L ۱۸ L ۱۹ L ۲۰ L

۲۱ L ۲۲ L ۲۳ L ۲۴ L ۲۵ L ۲۶ L ۲۷ L ۲۸ L ۲۹ L ۳۰ L

۳۱ L ۳۲ L ۳۳ L ۳۴ L ۳۵ L ۳۶ L ۳۷ L ۳۸ L ۳۹ L ۴۰ L

۴۱ L ۴۲ L ۴۳ L ۴۴ L ۴۵ L ۴۶ L ۴۷ L ۴۸ L ۴۹ L ۵۰ L

۵۱ L ۵۲ L ۵۳ L ۵۴ L ۵۵ L ۵۶ L ۵۷ L ۵۸ L ۵۹ L ۶۰ L

۶۱ L ۶۲ L ۶۳ L ۶۴ L ۶۵ L ۶۶ L ۶۷ L ۶۸ L ۶۹ L ۷۰ L

۷۱ L ۷۲ L ۷۳ L ۷۴ L ۷۵ L ۷۶ L ۷۷ L ۷۸ L ۷۹ L ۸۰ L

یولاق بادغیش فرود آمدند و از آنجا عراق بخندت رسیدند و از قراول بدو منزل بشهر هرات بهضت نمود و بکنار پول مالان فرود آمد و ملک شمس‌الدین کرت^{۲۲} چند سال بود که در قلعه حیسار ساکن بود و پسر مهتر خود فخرالدین را که بخایت مشهور وی ناک و شقی و سفاک بود در قلعه محصور می‌داشت و پسر کهتر^{۲۳} علاء الدین علاومت سدگی خوب و کوچک دادن فرستاده و بجهت عبور لشکر بیگانه در ولایت هرات رسم رزاعت و حرایت برانداخته بود و طاعنه در فوشنج ترمذ نمودند^{۲۴} و لشکر یارا که رسیدند در مار نکردند و تغار ندادند فرمان شد تا قلعه را محاصره کردند و بعد از کوشش بسیار بگرفتند و کسار و مواشی بسیار را گاو و گوسفند^{۲۵} بیرون آوردند و مردم را اسیر ورده گرفتند و باآخر عاران خان ماطقت و مرحمت نموده فرمان فرمود تا اساری را بار گردانیدند و ایشانرا دلخوشی^{۲۶} و استالت داد و از آنجا عارم عراق و آذربایجان گشته راه حیرجان بهضت نمود تا محصرت کیحاجتو جان احوال حراسان معاوضه و مشافهه تقرر کرد مار این

عراق بخندت رسیدند و از قراول
خبر رسید که سپاهی یاضی پدید آمد^۱
رایات همایون بجات بادغیش کوچ
فرمود و در یولداق بادغیش^۲ مقام
کرد مہیارا^۳ باطراف فرستاد و در
هیچ موضع از یاضی اثری و حصری
نمود و چون آروق لشکر تمام شد
و اغذیه یافت نمود لشکریان اسب
یکدیگر را می‌دریدند و می‌خورند
و سبب یافتن غذا^۴ عظیم در رحمت
بودند امرای صورت حال عرصه
داشته تهریر کردند که نزدیکست که^۵
در هرات حو رسد^۶ صلاح در آن
باشد که آنجا روند و رحزم^۷ آن
طرف کوچ فرمودند و کسار پول
مالان^۸ رول کردند صنوبر و اکار
هرات جهت فتنه و تشویش در شهر
نمودند و ملک شمس‌الدین کرت
در قلعه حیسار^۹ ساکن بود
و پسر مهتر خود فخرالدین را بواسطه
رنجشی که موی^{۱۰} داشت محسوس
گردانیده بود و پسر کهتر علاء الدین
سدگی حصرت فرستاده تا ملازمت
می نمود^{۱۱} و چون ولایت هرات از رحمت^{۱۲}
عبور لشکر حرات بود و عمارتی رفته

— کوچ فرمود و در یولداق — ۲ W am — — دیبه اند W, L, ۱

— رسد S, L, W ۵ — — ۱ L, ۱ — — تار L ۳

— رحمت L ۹ — — ۸ L, om — — حیسار L ۷ — — مالان L ۶

عزیمت را فسخ فرموده و رسید
 قشلاقی بجای شترکوه رفت و آنجا
 گوشک مراد صیاد نهاد و اسارچی را
 بالشگر اجارت انصراف ساختگاه داد
 در تضاعیف این حالات در حشره
 ۲۸ از قصصات ولایت حواف جماعتی
 بود و او را شترکوه فرستاده بودند
 و پسران ملک زوزن را ساگروچی
 اکار آنجا قتل آورده شهزاده غارن
 امیر مولای ۲۹ و امیر سوتای را مدفع
 و قهر و قبح ایشان نامرد فرمود و چون
 از شترکوه رفتند شاه علی پسر ملک
 صیرالذین سیستان از قهستان بهوس
 استخلاص حواف آمده بود ۳۰ و آن
 قلعه را حصار می داد امرا معاخصه
 چون قصه مریم بر سر ایشان نهادند
 و بیشتری از محرمات را قتل آوردند
 شاه علی از میان این ورطه صد حیل
 ۳۱ جان بدر برد باقی غلبه شمسیر
 و تیر شدند و مال و چهارپایان
 ایشان غارت کردند و اهل قلعه را
 ایل ساختند و جماعتی اصول و قنار
 یاسا رسانیدند و ۳۲ رعایا را با سرکار
 خود فرستاد و از آنجا مراجعت نمود
 و شاه علی درین سال تا قهستان آمد

غارن ۱ در حق اهالی آنجا عظمت
 فرمود و ایشان را رحمتی رسید اما مردم
 فوشیح بسبب ۳۳ آنکه با قلعه رفته
 بودند و چون لشکر هائی عراق آنجا
 رسیده بودند ۲ و تعارض خواسته نداده
 و جنگ کرده غارن خان از حرکت
 ایشان در غضب رفت و فرمان شد
 ۳۴ تا آنرا ۳ محاصره کنند ۴ بعد از
 مشقت بسیار شدند و چهارپایان ۵
 و گوسفند و گاو و تعارض فراوان ۶ از
 آنجا بیرون آوردند ۷ و بیشتر مردم
 آنجا را ۸ با سیری رسانیدند ۹ و چون
 زیارت هایمون از هرات مراجعت نموده
 فوشیح رسید اهل آنجا ضعف حال ۹
 عرصه داشتند در ماره ایشان مرحمت
 فرموده فرمان شد تا عورات ۱۰ و اطفال
 ایشان را که اسیر کرده بودند تمامت را
 باز گردانیدند و ایشان را استیانت
 فرمود و مطلع سعد بر شسته محاب
 زادگان آمد چون کلماتو 8 fol 27Br
 ۱۱ محبت لشکر حراسان مالی ۱۰
 می فرستاد و لشکر بسیار آنجا جمع بودند
 و در رحمت عزیمت نوحه محاسب او
 مصمم فرمود تا کاهی احوال متعاقب
 تقریر رود بعد از آن ۱۲ عزم را فسخ

۱ - آنجا ۲ - بود ۳ - جان ۴ - ۵ - مریدان ۶ - چهارپای ۷ - کرده ۸ - حواف ۹ - مال ۱۰ - حواف ۱۱ - حواف ۱۲ - حواف

و ریو و فریب و حیلت و خدیعت
 تنظیب قلعه آنجا فرو گرفت شهزاده
 چون از کار یاقی فارغ البال شده
 سود امرا هورقوداق و مولای را ما
 عساکر متکاز بدفع شاه علی قهستان
 فرستاد از جامین بر یقین جنگ
 می کردند^{۱۱} از قضا ناگهان تیری
 بر روی هورقوداق بار خورد و مجروح
 و محجور شد بدان منب بار گشتند
 و شاه علی در ملک قهستان نمکن یافت
 و درین سال در مله شمال حلیب
 مشهور^{۱۲} هر چند مردی زرگ معتبر
 بود تا سب آنکه فضول و فتن بود
 و از طرف بورور بود از اراحیف
 در میان مردم می انداخت حکم مافند
 شد تا او را بیاسا رسانیدند^{۱۳} و این
 رستاق قشلاقمشی در حدود سلطان
 دوین و قراتمان فرمود و امیر بورین
 سملقان و جرمهان و عاران خان در آن
 رستاق روزگار بطوی و نخچیر
^{۱۴} و شکار و حایر برآیدند بگردایدند
 چون اول فصل بهار واقع در سه
 اثنین و تسعین و ستانه تاریکی روی
 نمود آواره یاقی متواتر شد رایات
 همایون^{۱۵} بر صوب حرخان و شهر بو

فرمود و بجانب شترکوه^۱ آمد و چون
 آواره یاقی نمود و تعار یافت شهراده
 انارچی و لشکرهایی عراق و آذربایجان
 را اجارت^۲ احصاف فرمود و یایلاق^۳
 در شترکوه^۴ کرد و گوشک مراد را سیاد
 نهاد و هرگز در آن حدود پادشاهان
 عمارتی نکرده بودند و در آن ایام
 خبر رسید که در قصه حیوید^۵ از
 ولایت حواف بود و اویش^۶ جمع
 شده اند و پسران ملک روزن و طاهه
 از زرگان آن ولایت را^۷ قتل آورده
 و حصار می بستند و رو گرفته فرمان
 شد تا امرا سوتای و مولای بدفع ایشان
 برشتند و چون ردیک رسیدند^۸
 شاه علی پسر ملک سیستان از قهستان
 بهوس حواف^۹ آمده بود و آن قلعه را
 حصار می داد امرا ناگاه بر روی
 دوآیدند و لشکر او را در میان گرفته
 اکثر مقتل آوردند و اموال و
 چهاربان ایشان را غارت کردند و شاه علی
 حوفا بهر راه حیلت بیرون انداخت
 و نگر بخت و سعادت از آن^{۱۰} امرا آن
 قلعه را ایل کردند و فضولان و هانا را
 نکشیدند و رعایا را استمالت دادند^{۱۱}
 و مراجعت نمودند و در شمال سه

۱ - پابلانی L ۳ - کوه L ۴ -

۵ - آن ولایت را L ۶ - حور L, P -

۷ - استمالت رعایا داده ناسر رجعی فرستادند L ۸ - حان L ۹ -

احمدی و تسعین و ستائمه عماد الدین
 * حطیب پیشاپور را که مرده‌ی بزرگ
 بود بواسطه آواره‌ی نوروز فضولی می‌کرد
 حکم شد تا او را گرفته از پیشاپور
 بیاوردند و بیاسا رسانیدند و در آن
 ناستان از وقایع چپری واقع شد
 و چون رستگان آمد در سلطان
 درین آستراناد^۱ فیصلایشی فرمود
 و امیر نورین را مسلمان و شقان^۲
 فرستاد و در اوائل بهار^۳ آواره
 یاقی دادند و رایات همایون بحساب
 حرطان و شهرک^۴ و مورخاناد^۵ در
 حرکت آمدند^۶ و امیر نورین آنجا بندگی
 رسید و در اوائل شهریور سنه امین
 و تسعین از آنجا^۷ کوچ کرده روزی چند
 در مسلمان اقامت فرمود و مستحرا را
 ماطراف فرستادند و آن آواره
 دروغ بود و دیگران اندیشه عزیمت
 طرف آذربایجان فرمودند^۸

حکایت

توجه غاران‌خان بحساب الاتاع و عزیمت
 دیدن کینتو و مراجعت نمودن از
 تبریز و مهرم شدن نوروز و فتح
 مشاپور

و حورچاساد بهضت فرمود و امیر
 نورین مسلمان شرف بندگی رسیده
 از آنجا عزیمت دارالملک آذربایجان
 معتم فرمود و امیر قلعه‌شاه^۹ را
 محافظت دیار خراسان و لشکرها
 نگذاشت و با امرا نورین و سلمش
 راه مارندران بهضت نمود امیر
 قلعه‌شاه دختر حرقوتای خواسته بود
 و در عیسه^{۱۰} رها کرده مراجعت
 نمود و رایات همایون از همیشه سوار شد
 و اردوهارا در حدود مارندران
 نگذاشت و آن شب تا سی فرسنگ
 ماند و راه شاه دیر بحاجت پیورکوه
 پیور آمد و ندماوند یکهمته مقام^{۱۱}
 فرمود و صاحب معد الدین سارچی را
 با سلمش آنجا نگذاشت تا اموال
 مارندران و قومس و ری ضبط کند
 و تحصیل استیفا^{۱۲} رساند و حرر
 ولایت و تقار عساکر تعیین کند
 خادمان خاص سرور و فرج از ملک
 فخرالدین ری متشکلی بودید شهرآده
 با درخواست فرمود ملک ترسان و پراشان
 شد^{۱۳} ولایت باز نگذاشت و بآذربایجان
 پیش کینتو و حاتو جان تسافتند شاران
 خان تاخیش را با اعلام و وصول رایات

^۱ غاران‌خان

— شهر یو مورخاناد L ۲ — مسلمان و شقان S. ۱۳ = ۱

— والسلام به فرمود L ۴ — حرکت فرمود I. ۳

— غاران‌خان S. ۱۳ = ۵

همایون مقدمه خرمشاه چون شهزاده
 بمشهود اسیر رسید P. fol 817r.
 ۱ نامشیش از پیش کیخسروخان مار
 گشته آنجا بندگی رسید و نمود که حکم
 برلایع کیخسروخان است که شهزاده
 مراجعت کند و دیدار خراسان
 و مازندران از یاضی نگاه دارد شهزاده
 فرمود که چون تا اینجا آمدیم بی
 معاوضه و ملاحظه ملاقات^۲ اصراف
 لائق بود و رفور روانه بود چون مگر یوه
 رده رسید خادمان خاص از غول خان
 نجیب و عمر و ریحان^۳ شرف سدگی
 پیوستند و ارسجا چون محرومه
 تبریر رسید تا کججو و نارد و اریش
 کیخسرو بر رسیدند و عودند که فرمان
 نافذ^۴ چنانست که هم ارمجا با خراسان
 استرجاع نماید شهزاده متعیر و مشتم
 شد گفت اگر او مشاهده ما می خواهد
^۵ ما بر صد باره طلعت او را خواهان
 یستیم و از تبریر تهنقا نار گشت
 و یکچند روز در یوزاقاج مقام فرمود
 و اشیل حاتون^۶ دختر امیر توفیمورا
 نحواست و زفاف تمام کرد و امیر محمد

۱۸ با امرا کنگلیج فرموده عزم^{۱۸}
 آذربایجان مصمم فرمود و امیر^۱ زرنگ
 قتلع شاه دیوان^۲ و دیگر امرا جهت
 محافظت خراسان نامرد گردانیده از
 سمنقان مراجعت فرموده و امرا بورین
 و ساطمش^{۱۴} و سوتای^۳ در سدگی
 بودند و راه شهرک مو و مازندران
 در آمدند و امیر قتلع شاه بر درسدگی
 بیامد تا همیشه و نا دختر خیر غوتای^۴
 زفاف ساخته مراجعت نمود و روایت
^{۱۵} همایون از تیشه برمشست و تا
 شسوریل^۵ از یواخی مازندران که
 آوردوی معظم آنجا بود قریب سسی
 و یک^۶ فرصت در یک شب برآمد
 و یکی از مقدمان مازندران حائغ
^{۱۶} گشته بسدگی بیامد تا اسم
 یاضی گری روی افتاد و غارای^۷ بدان
 التفات با فرموده بر عزیمت عراق
 و آذربایجان بهعت فرمود و راه شاه
 در^۸ شجاس فیروزکوه^{۱۷} بیرون آمد
 و روزی چند در دماوند مقام فرمود
 و از آنجا امیر ساتالمیش و^۹ حواچه
 سعد الدین را جهت تحصیل اموال

۱ - الادو et add حویان L. um ۲ - امرا L.

۳ - حروهایی L. حروهایی T = W. S ۴ - و سوتای L. om

۵ - سوزیل L. شوزیل T = W, S

۶ - سان L. add ۷ - و یک L. om

۸ - شاه در P. شاه در T. = W, S ۹ - صاحب اعظم I. mssort

ایلیاجی حاکم محرومه اصفهان آنجا
 بسدگی رسید و انواع^۱ تسوقها
 ویشکها تقدیم داشت از حرگاه و مارگه
 و سارپرد و تحتها طمه و اسپان سچاق
 با رین مرصع و شتران^۲ و استران ما
 دیگر احساس و بشرف سیورغامشی
 مخصوص گشت غاران بعد از نگاه از
 آنجا شکار کسان روانه شد چون
 شهر^۳ امهر رسید ایلیچیان پندرش
 ارغون خان از حضرت قلاء قال
 بارگشته شرف سدگی رسیدند و بجائی
 بلغان حاتون دختری^۴ از حویشان
 او کوکاجین نام آورده ما تسوقهای
 حنائی و طرائفهای چینی ما ترتیب
 و رست تمام شهراده کوکاجین حاتون را
 در حماله عقد نکاح خود آورد
 و از جمله تسوقها بیری غران چون
 از دهائی دمان بکیحانوحان فرستاد
 و متوجه^۵ دماوند و فیروزکوه شد
 ایلیچیان امیر قلعه شاه رسیدند متشکر
 بدانکه قلعه شاه با ورور و سیاه یانی
 مضاف داده^۶ است و او را در جنگ
 مصطرم و منهرم گردانیده و ورور را
 طاقت مقابحت نمانده خود را بکوه
 حراسان و مارمدران و قومس و ری
^۷ و ضبط آن و حرر ولایت^۱ و تعیین
 تعار لشکر معین فرموده متوجه
 تبریز گشت و ورور اقا مصاحب بود
 و تمعیش را با اعلام وصول خورش
 اریش^۲ روانه^۳ گردانید در حدود
 امهر بار آمد و گشت کجھانو فرمود
 که^۴ غاران را نامدن چه احتیاج
 بود می باید که ما حراسان مراحت
 باید و حمی را هرستند تا مهمات
 ساخته^۵ گردد^۶ و ملتعمات منول
 افتد غاران^۷ فرمود که چون ایچا
 رسیدیم بکدیگر را نادیده چون مار
 گردیم امیر آلا دو و مولای را ما ولای^۸
 روانه داشت تا مهمات را^۹ سارند
 و محام تبریز توجه فرمود^{۱۰} و دریل
 رره حواحنگان خاص ارغون خان
 عجیب و عبر و ریجان بسدگی رسیدند
 و چون بمبارکی تبریز رسید چند
 روزی توقف فرمود^{۱۱} و متعاقب ایلیچیان
 کجھانومی رسیدند که غاران مار گردد
 و آخر الامر کجھو و باردو^{۱۲} رسیدند
 و عرصه داشتند^{۱۳} که^{۱۴} فرموده است
 که هم^{۱۵} در ورور مار گردد و اندک چیری

۱ L om — ۲ L om — ۳ L om —
 ۴ L — ۵ L add — ۶ L —
 ۷ — ۸ S om — ۹ L — ۱۰ — ۱۱ L —
 ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۵ L —

شاپور اناخته^{۲۲} و سلاح اسپان فرستاد غاراں بدان انقضات فرمود گذاشته بدولت شاه جهان چین و جواب داد که چون او نمی خواهد فتحی میسر شد شهراده چون سظام رسید امیر قتلشاه^{۲۳} و امرا شرف زمین بوس رسیدند و گروهی یاغی را که گرفته بودند با اسپان و سلاح اولجامنشی کردند شهراده غاراں قتلشاه را^{۲۴} سیورغامیشی فرمود و کمر مرصع و جامه خاص خلعت داد و راه خرمانه رود مجرحان و سلطان دوزخ استرآباد حیمه و حرگاه^{۲۵} باز کشیدند امیر قتلشاه آنجا سبب اعراف شراب بسیار شد و بعد از چهل روز صحت یافت و از شراب و حله عیون توبه کرد و آن توبه مآثر عمر رساید بجهت آنکه یکی از حویشان ملعان پیش آمدند و کوکاجین^{۲۶} حانون را با دیگر تکسوقهای خانی^{۲۷} که لائق پادشاهان یا خود آورده غازان خان آنجا^{۲۸} مقام فرمود و کوکاجین حانون را ستد و بعد از اتمام کار راف از آن تکسوقها سری ماچد چیز^{۲۹} دیگر محبت کبخاتر فرستاد و بطرف دماوند روانه^{۳۰} شد چون بحدود فیورکوه رسید ایلیچیان امیر قلع شاه رسیدند و مشارکت دادند که نامورور مصاف دادیم و او شکسته مهرم بیاده نکوهه شاپور S fol 275 v^۱ افتاد و تمامت اموال و چهارپایان و جیستها^{۳۱} که آل و قبا رآن بود^{۳۲} نگرفتند رایات همایون مجاب دامغان و سظام حرکت فرمودند^{۳۳} و در سظام امیر قلع شاه و امرا رسیدند و اولجاها که گرفته بودند تکشمیشی کردند و انواع سیورغامیشی مخصوص

— جبری ۲۲ — کوجین ۲۳ — بررگه را ۱ L

— فرمود ۶ L — ما رآن داشت S pp ۷۵ — کوتها ۴ L

گشتند و از آنجا راه خرمابه^۱ رود مجرحان در آمدند سلطان دوزن آستراآباد
 ۲ نزل فرمود و طوی و شکار امتعال می نمود و امیر قتلغ شاه را بواسطه افراط
 شرب بهاری صعب طاری شد و اطبا روفق عمران ملازم گشتند تا صحت
 اصلی یافت^۳ و از آن وقت بار از شراب توبه کرد و تا غایت هرگز نخورد
 و کمال اصلاح الدین که بوقت عزیمت آذربایجان چون بولایت او رسیدند بحاج
 و نجاشی نموده بود بعد از^۴ مراجعت از تبریز پیش آمد و در ری بندگی
 حضرت رسید و شفاعت امیر نورین و دیگر امرا عاران خان گناه او را
 مدخشیید و چون بولایت خود رفت دیگر بار یعنی گری^۵ آثار بهاد عاران خان
 امیر سوئای را مدخع آن نامرد فرمود و برعت در آن رستگان کار او مآخر
 رسانید و از آنجا مالی وافر و چهار پای بسیار پیاورده و ر نشکر^۶ قسمت کردند
 P. fol 217r^۷ چون بهار سنه ثلث^۸ و آن رستگان در ماردندان بودند و از
 ۹ و نسیم و سنه^۹ روی نمود شهراده هیچ حجاب آواره بود و بهار محاسب
 رصوب دامغان بحاجت دماوند بهضت کرد دماوند حرکت فرمود و راه چهاردیه
 و راه سلطان میدان هیورکوه بیرون بیرون آمده یکجایی در دامغان^{۱۰} توقف
 آمد و دماوند^{۱۱} یایلاق کردند و همه نمود^{۱۲} و از آنجا راه سلطان میدان
 روزه محسن و طوی و شکار و جانور هیورکوه بیرون آمد در دماوند یایلا
 راندن مشغول بود درین اثناء مولای میشی^{۱۳} کردند و از آنجا امراء لشکر
 و هر قودان تعرض رسانیدند که اهالی مولای و هورقرداق را محراسان
 ۱۴ نیشاپور سرفصول و عصیان دارند فرستاد خبر^{۱۴} باز فرستاده که اهل
 شهراده ایلیچیان فرستاد و ریلعها بوعبد نیشاپور فصول در سر دارند و کتوچ
 و وعبد و ترهب و تحویف فائده بداد دادن مشغول بستند عاران خان ندان
 اول فصل حریف^{۱۵} شهراده ماسم انصاف فرمود و ارغایت مرحمت
 محجیر و شکار بهضت نمود و در ذی حلی مکرات ایلیچیا را^{۱۶} بوعبد و وعبد
 السعده سنه ثلث و تسعین و سنه^{۱۷} روانه داشت و فائده بداد^{۱۷} پایرگاه
 نیشاپور رسیده مؤیدی زول فرمود بدان صوب حرکت فرمود و در ذی

۱ - خرمابه ۲ - لشکرها ۳ - خرمابه ۴ - حرمابه ۵ - حرمابه ۶ - حرمابه ۷ - حرمابه ۸ - حرمابه ۹ - حرمابه ۱۰ - حرمابه ۱۱ - حرمابه ۱۲ - حرمابه ۱۳ - حرمابه ۱۴ - حرمابه ۱۵ - حرمابه ۱۶ - حرمابه ۱۷ - حرمابه

و بمقدمه^۱ صاحب سعد الدین ماورجی را
 رسالت شهر فرستاد مستفتح ابواب
 صبح مستفتح اسباب صلح یا مکر بارشاد
 مواضع و اماند صانع مایلی و کوچ
^۲ دادن در آیند قاضی صدر الدین
 و پهلوان عمر و اهالی یشاپور بخدمت
 سادرت نمودند و صاحب ایشانرا بوعده
 و وعید و تهدید و تحویب و هم^۳ اعدار
 و انداز می کرد پس هیچ گفتند ما
 سنگامی اما از سر و طان خود
 ترسم اگر هیچ بجان آمان یابیم
 بخرج سادرت و ریکدیگر مسافرت
^۴ و مسافرت یابیم سعدالدین ملتزم
 و متکفل شد که سوجهی بحضرت عرص
 دارد که هیچ بضررت و گرید مسرو
 مال ایشان عائد نگردد بی الحال^۵ قاضی
 صدرالدین و پهلوان عمر ساگرومی
 اموه و طاهه شکوه از شهر بیرون
 آمدند و بخدمت امراء بزرگ توسل
 و توسل نمودند شهزاده از مؤیدی
^۶ کوچ کرد و رضاه شهر مشاپور
 رول فرمود و محرمانه بحان آمان
 داد و فرمود که مملکت و رعیت خود را
 بقصه سعی فصول مجهول چگونگی حراب
 و مستاصل گردانیم و آن^۷ جماعت را

از تاریخ عازلی رشیدالدین

الفصله سنه ثلث و تسعين و ستائنه الحجا
 رشید مؤیدی رول کرده^۲ حواجه^۳
 سعد الدین^۴ را شهر فرستاد تا ایشانرا
 تنبیه کند و نصیحت و مواعظت مایلی
 بیرون آورد چه روا نمی داشت که
 سنگان قدیم بواسطه حریمت حمی
 مفسدان فنان بقتل آیند چون حواجه
^۵ سعدالدین در شهر رفت قاضی
 صدر الدین و پهلوان عمر و اصیان
 یشاپور آمدند^۶ و گفتند که از حان
 می اندیشیم اگر حواجه^۷ قبول فرماید
 که ما را آمان باشد بیرون آییم و
 شرائط^۸ ندگی قیام یابیم حواجه^۹
 سعد الدین تقبل فرمود که عرصه
 داشته چنان سازم که شہار گریزی
 رسد و قاضی صدرالدین و پهلوان
 عمر را جمعی از شهر بیرون آمدند و
 بخدمت^{۱۰} امراء بزرگ رسیدند
 ایشانرا ندگی فرستادند عاران حان
 از مؤیدی کوچ فرمود و بحدود
 یشاپور رول کرد^{۱۱} و فرمود که
 ملک و رعیت خود را بواسطه فصولی
 چند حراب^{۱۲} نخواهیم کرد می باید
 که جماعت مفسدان و فتنه انگیزان و
 الدین رئیس و حسام الدین ایبک^{۱۳}

۱ - آریش W. بیشتر L. insert ۲ -

۳ - صاحب L. ۴ - پیش آمدند L. W. ۵ - صاحب اعظم خواهد L.

۶ - ایبک W. ایبک L. ۷ - فرمود L. ۸ - صاحب L.

که فتنه بودند، فضل الدین رئیس و حسام
 الدین ایبک خضائی و انو مکر تایشه
 و عثمان مشکائی و محمد عبد الملک را
 فرمان شد که سپارید و مال متوجه
 جواب گویند P. fol 217 v. تا
 از مجا سلامت مراجعت بایم پشاور
 در سپردن آن جماعت تعلی کردند
 فرمان شد تا پشاور را محاصره کنند
 اهالی شهر بپناه مسجد جامع^۱ رفتند
 لشکریان محلات شهر غارت کردند
 و هر يك روی مسجد نهادند و بيك
 ساعت چند موضع از دیوار مسجد
 سوراخ کردند فریاد و فغان^۲ الامان
 از زبان و مردان رحاست شهزاده از
 غایت مرجهت آن بیچارگان با وجود
 چندان گناه معشید و لشکریان را
 قتل و تاراج مع کرده و بجهت^۳ آنکه
 لشکر بیکارگی در جنگ آمده بود مع
 ایشان بیسر نمی شد نفس سارک
 سوار گشته در شهر رفت و چند
 کس از لشکریان بیاسا رسانید
 و اعصای^۴ ایشانرا برمود تا از
 دروازه بیاویختند تا لشکر دست از
 قتل و تاراج باز داشتند و جماعت فغان
 مدکور را بدست آوردند و بیاسا

حتائی و ابو مکر علی غایبه^۱ و عثمان
 مشکائی و محمد عبد الملک را مار سپارید
 و مال^۲ راستی جواب گویند تا از مجا
 سلامت مراجعت بایم ایشان در
 سپردن آن جماعت تعلی می کردند
 فرمان شد تا پشاور را محاصره کنند
 اهل آنجا^۳ پناه^۴ جامع میبندی^۵ رفتند
 و امرا هر يك از حای در آمدند چون
 لشکرها بریشان محیط شدند^۶ ایشان
 از خوف و هراس از کار باز ماندند
 لشکریان محلات و کوچها را^۷ غارت
 کرده قصد مسجد کردند و چند جای
 بقب کرده دیوار برآمده و آن
 مساکین فغان رآوردند و آمان خواستند
 غاران خان از غایت مرجهت آن
 بیچارگان را با وجود چندان گناه
 معشید هر چند معصی مردم قتل
 آمده بودند اشارت فرمود تا لشکر
 یارا از تاراج و قتل مع کنند بجهت
 آنکه لشکر بیکارگی^۸ در^۹ حرکت
 آمده بود مع ایشان بیسر نمی شد
 غاران خان بعض سارک خویش^{۱۰}
 سوار گشته در شهر رفت و يك دو کس^{۱۱}
 از لشکریان را^{۱۲} بیاسا رسانید^{۱۳}
 و اعضای ایشانرا فرمود تا در دروازه

۱ - بی بی W معنی L ۳ - ایضا L ۲ - غایبه L ۱
 ۲ - خود L om, W ۶ - L om ۵ - شد L ۴
 ۳ - رسانید L ۹ - کریمکتابان را B ۸ - کس را L ۷

رساییدید^۱ و نگذاشت که يك مفر
 آدمی بسیر گیرد چنانچه لشکریان يك
 چهارپای از آن شهر بیرون نیاوردند
 و عازان رعایت و استنالت نمود بر سر
 عمارت و زراعت^۲ داشتند و فرمان شد
 تا قاصی صدرالدین و پهلوان عمر در
 سدگی باشد و ریات همایون نجاب
 مارمدران حرکت فرمود و قیشلامیشی
 در سلطان دین آستراناد فرمود
 بیسایو بختند بدان سبب لشکریان
 متوجر شدند و دست از قتل و تاراج
 باز داشتند و جماعت فضولان و فغانان
 مذکور^۳ را بدست آوردند و بیاسا
 رساییدید و نگذاشت که هیچ چهارپای
 از آن ولایت بیرون آورند^۴ و عازان
 استنالت داده^۵ بر سر عمارت و زراعت
 داشتند و فرمان شد^۶ تا قاصی صدرالدین
 و پهلوان عمر در سدگی روانه شوند
 و ریات همایون نجاب حرجان حرکت
 فرمود و در سلطان دین آستراناد
 آن رستان^۷ قیشلامیشی کردند^۸

P. fol 218 r.

حکایت بدست و پشیمان بورور و ایلی
 و اقیاد در آمدن
 حکایت ایل شدن بورور و دیگر
 بار سدگی عازان خان آمدن و طوی
 ویشکش کردن
^۱ امیر بورور هر چند در دیار و بلاد
 خراسان بهادری و دلآوری و سالت
 و شجاعت معروف و موصوف بود اما
 سبب آنکه^۲ با ولی نعمت خود یانگی
 شد مدعوم زبانهائی خاص و عام و ملووم
 لسانهلو کرام و لثام گشت مدن مدید
 حلیح العنادر حبط عشوائی^۳ می نمود قروش
 هر روز عمرلی و هر شب حائی دوشب
 در يك مقام آرام می گرفت چون شمال

— آن رستان ۲ L om — دادید ۲ L — پاورد ۱ L

— یادشاه ۵ L — والسلام ۴ L, W add

— میورد همیشی و ۷ W نسخه ۶ L mscr

و جنوب باطراف و حواصیل^۱ تاخت می‌رد و با لشکرهای حرار بر زمین و بسار می‌تاخت رأیش بر ارتکاب مقاسات اخطار و رکوب مشقات اسفار مقصور^۲ بود شر و هوری می‌انگیخت و ریگی می‌آمیخت و سانس شیطانی و هواحسن نفسانی حوالی خیال او طواف می‌کرد و خود را در شکجه^۳ تحیلات رلجه می‌داشت از حقیقت کشف مال حال خود مکشوف و محجوب بود طمان‌خاتون که حجت دسار و عهد^۴ و همراز او بود پادشا هراده سعایت عاقله بود و میان ایشان موافقی تمام و محتی سظام چون شوهر خود را همگی و مادم^۵ و حریم یافت ران مصانح دلیدر و مواعط ناگیر نگشاد که ای یار مؤس و ضمکسار مساعد و رفیق شفیق بدانکه هر کاری را^۶ سندیست و هر سعی را علقی و هر علقی را ظهوری و امور علم منی و سعادت و مؤس رشقاوت است هر آینه چون^۷ تحت و دولت از معاونت مرد تماعد باید و سعادت از مساعدت مخالف جوید هر چه

حیرد و عفو فرموده جرم با یاد بنده بدهد روی بسدگی^۸ آرم و من مدد بکوچ دادن و اقامت شرایط سدگی قیام بهمیم^۱ از آنجا که کمال مرحمت و معدلت پادشاه بود از سرگناههای^۲ او در گذشته عذر او قبول فرمود و حواصیل پادشاهان^۳ ارزانی داشت و ساتلمش در آخر رسالت عرصه داشت که اگر پادشاه مرحمت فرموده^۴ لشگری را بجهت مدد تا حدود مروجوق فرستد منه چون ازین جماعت سرگرد^۵ S. fol 276x. بایشان پیویدد و اگر کسی رعقب باید ایشان در دفع بمد باشد تا ضولت پادشاه شرف سدگی رسم پادشاه فرمود چگونه رستاست و از اطراف^۶ و حواصیل آواره به منص سارک باسم شکار بدان^۷ حدود حرکت حواصیل فرمود و ساتلمش انواع سیورنابیشی مخصوص گشته مراحت نمود و حواصیل رسالت آنکه^۸ نوروز باید که^۹ سخن خود برسد و پادشاه تمارکی روانه شد و امراء برنگ نورین اقا و قتلع شاه^{۱۰} در سدگی بود چون بولایت بار^{۱۱}

— عرصه ۲ W — سرگناه ۲ L — ایستادگی باید ۱ L
 بوری اقا ۱۱ S. W — نوروز باید که ۱۰ L om — تا آن ۴ L
 — بار ۷ L — قتلشاه اقا ۱۱ chabet

مستحسن تر اندیشی مستهجن تر
 نباید ^۱ و بسیار خطاه در صورت
 صواب روی نباید و عکس صواب
 در صورت خطاه اما فرودمند باید که
 در انقلاب احوال و اضطراب ^۲ احوال
 راسخ الاسباس و ثابت المقدم باشد
 و چون کار از مرکز مراد اصراف
 و اعطاف نمود مانند خطه ^۳ دائره آحر او
^۴ اول پیونده و با حال اول رجوع
 باید چه پای بر سر خار و دست مردم
 مار نهادن بهتر از قتم تکاسل در
 دامان تعاقب کشیدن ^۵ تا آنکه بسیار
 باشد که قصا روی صواب از داما
 و ذریک پوشاند و تقدیر سر رشته
 تدبیر او بهمان دارد با نائمه ایام
 مردی و ^۶ کفایت معید بیست و با
 دایه دهر شعاعت و مسالت و
 بهادری و دلآوری مافع نه و هیچ گلی
 بی خار و حموی بی خار بود ^۷ آخر
 این عقود معانی را الحلالی و جروح
 کهسرا ادعالی باید چندین احکام
 محکم و قسمای مردم شورسید و از آن
 هیچ گوی ^۸ اعتبار نگرفتی بر رأی

رسید موضع گوشک و ر حسین ^۱
^۲ حاجی برادر یوروز و انجیل پسر ^۲
^۳ چارو ^۳ بهادر آریش یوروز رسیدند
 بهمان سخن که ساتنمش آمده بود
 شهزاده ^۴ ایشانرا سواحت و از آنجا تا
 سرخس ^۵ رفت و کویکلامیشی
 کرده راه دالان قودوق ^۶ کوچ
 فرمود و چون از میان کوه و پشتها
 بیرون رفتند در صحراء مرو و شهورخان
 حایها و خیمها ^۷ و چهاره یان پدید
 آمد و زمان شد تا باوادی ^۷ که امیر
 قورچیان ^۸ بود از حال ایشان تفحص
 باید بعد از زمان بار آمد و ساتنمش
 بوکر یوروز را اوهم عرضه ^۹ داشتند
 که یوروزست آنجا فرو آمده و انتظار
 وصول رایات همایون میکند پادشاه
 بر ناله پشته ایستاد و در حال
 یوروز و ^۹ شهرانه طعنان برآیدند
 و سدگی ^{۱۰} رسیده مشرف تکشیشی
 مشرف شدند پادشاه سه روز در آن
 دره ^{۱۰} مقام فرمود و طویها ^{۱۱} کردند
 و چون آنادای دور بود ^{۱۲} و شراب
 اندک فرمود تا امرا مات ^{۱۳} یارشمیشی

۱ - چارو T = W, B, L - برادر W ۲ - گوشک زحرمون L ۱
 ۲ - دالان قودوق T = W, S, L - حسین W ۳ - یادشاه L ۲
 ۳ - بوادی W, باوادی را P, باوادی L ۴
 ۴ - قورچیان W, قورچستان L ۵ - نه T = I, S
 ۵ - طویها L ۱۱ - دیه T = L, S, W ۱۰
 ۶ - بودید S ۱۲

حردمدان پوشیده باند که بادرفش
 پچه نتوان ردن و با موج دریا
 طباغچه اکنون اگر آرامش و آسایش
^{۱۸} خواهی و از مافات ملالت و ندامت
 حاصل است خدمت شهزاده
 جهان مادرت بای و مطلق طاعت او
 میان استطاعت ^{۱۹} سد و شمع و ش
 داثبا ریک قدم ایستادگی بای و
 خود را در مره سدگان محض مقصور
 دار که مصلحت و سلامت ^{۲۰} کار تو
 در ایل و اقیاد اوست و بترك مسافرت
 و مشاجرت و شراست حوی و فطاطت
 و خشونت طبیعت گفتن چه ^{۲۱} گناه
 نوبست ماکرم و مروت شهزاده
 ذره است پیش قور و ثبات پشه
 در جنب صرصر متواضع و تشمع
 عباراراز ^{۲۲} از صمیمه خاطر مارك او
 مآب استعمار و استعمار مشوی و صمیر
 میرش از غناشاك گناه نمکسه عفو
 و مضع مصی گردان ^{۲۳} چه حس
 اعتذار و لطف استعمار در استعادت
 عثرات و جریمت رلات اثری عظیم
 دارد تا از اشتهاه گناه براهت مساحت

کنند و از آنجا ^۱ فرمود تا ^۲ میلی
 ساختند که مغولان آرا ^۳ اوبای
 گویند و نوروژا ارگماهان بخشیده
 باوای میوزغامیشی مخصوص گرداید
 و بجهاب ^۴ مه و حوق مراحت نموده
 راه شاح ^۵ روان شدند و نوروژ
 اقرا درد پای نهایت سخت ظاهر
 شد و در آن سفر رحمت سیار کشید
 و امرائی لشکر ^۶ قراوه توغای و
^۷ و دیگران ^۷ سدگی پیوستند ^۸
 و راه اندحوی کوچ فرمود و فرزندان
 عمر اعل ایکو ^۹ و دیگران سدگی
 رسیدند و راه قاریاب روانه شد
 قراول و قراول پانی اقتاد ^{۱۰} و ار
 ایشان سیار نکشتند و چندی را گرفته
 سدگی آوردند ازیشان حال پرسیدند
 عرصه داشتند که لشکر پانی در قاریاب
 و جورحاه ^{۱۱} است چون معسرایار
^{۱۲} زول فرمود حزاه ^{۱۱} و مها و
 لشکر پانی که چهار پایان ایشان مار مانده
 بودند ^{۱۲} آنجا نگداشتند و بجهاب شبرغان
 حرکت فرمود و راهی نهایت چول و بی
 آب است شاه ^{۱۳} ردیک شیورغان در

۱ L. om — آنا ۲ L. inent — وار آنجا ۳ L. om

۴ T. — W. S. L. شاح — ۵ L. شد — ۶ L. om —

۷ L. inent — آنا ۸ L. W. رسیدند — ۹ L. عمر اوهوز ایکو

۱۰ — جورحاه W. جورحاه L. جورحاه S. ۱۰ — عمر اوهوز ایکو

۱۱ L. — حربه ۱۲ L. بود —

۲۴ و صدق مقالات موصوف و مقرون
شوی و باقی عمر در سایه دولت روز
افزون منظور نظر اشرف باشی نوروژ
یکدم چون ماهی ۲۵ خوش بود و مانند
صدف همه تن گمگوش ناخر چون گگل
در تنسم و ماسد ماد در تنسم آمد
و گهت از قاصت می ترسم و ار
سر می اندیشم ۲۶ سر نه تره است که
بدریود و بار بروید بیست و چهار
نگاه دار فرصت که نه ا ر آن تره که
بدریود و دیگر روید مع هذا هر
چند ۲۷ اسباب زاع در میان سیار شده
اما صلاح ما در صلح و صلاح در
تبول نصیح است اگر سعادت رضای
شهبزاده مساعدت نماید و این دولت
۲۸ بیسر شود مصلحت کلی ما در آن
مصر بود چون این اندیشه در صمیر
ایشان قرار گهت ایکوتیمور خاتون
که خویشی و هم کیش او بود محضرت
۲۹ شهبزاده فرستاد تا حال بدامت
و صرامت روز عرصه داشت که
از اجمال خود نام است و معفو و صفح
امینوار بواسط معرفت و الحاله ۳۰ هنده
از سنگان حصرت یعنی بیست اگر

موضوع بیکچه سو ۱ زول فرمود و فرمود
تا هیچ آفریده آتش نکند ۲ تا یغی
واقف نگردد و صباح ناگاه رسوایشان
روید خود یاقاوا ۳ معلوم شده بود
که رایات همایون خاریان رسیده ۴ و بار
گردیده بودید و راه صان و حاریک ۵
بیرون رفته لشکر منصور در رودخانه
شهبورخان زول فرمود ۶ و حکم شد
تا اسراء بزرگ قنلع شاه و دیگران
بعقب یغی رفتند و رایات همایون
در آن حدود مقام فرمود و لشکر قراونه
که از بیغی مواضع سخت ۷ التحا
کرده بودند ۸ تمامت سنگی آمدند و بر
وفق فرمان مطرف سرخس روان
شدند و امرا که ر عقب یغی روت
بودند در حدود کوه صان و حاریک
نایشان رسیدند در اوائل ۹ ۱۰ ربیع
الاول سه ارج و تمسین و ستانه جنگی
عظیم ۱۱ کردند و ایشان مهزم شده
و بسیاری از ایشان بقتل آمدند و امرا
با اسیران سیار و اولجای بی شمار
۱۲ سنگی رسیدند و مدت ۱۳ بیست ۹
روز در آن حدود مقام بود و تمامت
لشکر یان که در سنگی بهدند غله از

۱ F = W, S — اسبکه سو L, بیکچه سو P = W, S

۲ L odd — بود ۳ T = W, S — حاریک, حاریک

۴ W — محکم ۵ W — اول ۶ L om — ۷ W — مدتی ۸ W —

۹ L — چند

بمقتضای قضا و اقتدار قدر حراتت و حسارت و ارام و اقدام می نمود از خوف جان و بیم سر بود اگر شهزاده^۱ تشریف عمو و نواحت و صفح و انماض ادرائی دارد و او را مطر عسایه و اهزار ملحوظ و مقبول گرداند و از زمرهٔ سدگان خود شهادت او را P fol 218 v. زرنگ کرده باشد و سرش باسپان رسانیده و بعد ازین تا جانش در تن باشد چون بی کمر سدگی بسته دارد و شمع و شمع قدم خدمت ایستاده غارن چون این حدیث مشارف انگیز مشید اقرار و استرواحی در وی پیدا شد چه مساعدت و معاضدت^۲ نوروز حرور دولت خود می دانست اما گفتارون ریادت ملالات سمود نوروز در اوائل محرم سهٔ اربع و تسعی و ستنانه^۳ بوکران بیک خود ساطعش و ایسوا قارا باچند کس محضرت شهزاده فرستاد و نمود که سدهٔ قدیم گناهگار نوروز اگرچه ما ترا کم حرائم^۴ از قبول عمو و صفح مأیوس است لیکن از کرم ذاتی و مروت حلی حصرت

امارها نقل می کردند و می خوردند^۱ و پچهار پایان^۲ می دادند و از بسیاری که بود نقصان در آن میدا می شد و در آن روزها نوروز نیز^۳ سدگی پیوستست بعد از آن غارن حال از آنجا^۴ کوچ فرمود چون هرامرآن رسیدند شهزاده طوغان و ساهیه نوروز آنجا بودند و چند روز طویها کردند و قدر مقدور یشکشا آوردند و مراسم^۵ جنمات از هر گونه تقدیم رسانیدند و از آنجا^۶ راه سرخس حرکت فرمود چون قراتیه رسیدند^۷ بوعدای ایوداسی از خدمت گنجاقو رسید و حال مخالفت^۸ نایدو و امرها تقریر^۹ کرد^{۱۰} بدان التفاتی نمرود و نوروز احارت حواسته باطنهای خود^{۱۱} بچاسب نادعیس مراحمت نمود و رایات هاپون چند^{۱۲} روزی توقف فرمود و راه ازخا و شوکان^{۱۳} روانه شد و چون بندر^{۱۴} حرور^{۱۵} رسید عزیمت سرعراز رادکان فرمود محبت صید کلنک و از پیش نایدو^{۱۶} قتلع شاه نام و جماعت ایلچیان رسیدند و احوال مخالفت نایدو با گنجاقو^{۱۷} عرصه داشتند و گفتند که

۱ هم ۲ L — چهارپای ۳ L — و می خوردند ۴ L om
 ۵ L om ۶ T ad L, ۳, 8 — رسید ۷ L — از آنجا ۸ L om
 ۹ L om ۱۰ L — باغایه خود ۱۱ L om — غارن ۱۲ L anserat
 ۱۳ L — حور ۱۴ L — غارن خان ۱۵ L —

مخدوم و مخدوم زاده بمید بیست ایلی
 و مدگی و عجز^۱ و سراقگندگی ابلخ
 و ارسال می کنند و می سباید که
 با هزار گناه بنده و بنده زاده آن
 خاندانم بریو و برینگ تمام و قریب
 و شصده غنمار^۲ نامهم که میان آفتاب
 و سایه جدائی افگند از زمین موس
 حصرت میمون و مشاهده طلعت
 همیون آواره و بیچاره ام و چندانکه
 * آسیا مثال گره حدود بر می گردم
 هنوز رفتم اولین مانده ام اگر از
 سدگان گناه یابده و معمرت پادشاهان
 ظاهر بشود^۳ اگر چنانکه شهزاده گناه
 نده تا ب معمرت و امانت بشوید من
 حد تا جان در تن و در تن حیوة باقی
 بود بسدگی قیام نمودن^۴ و کوچ دادن
 کارنده باشد و باقی عمر بعدر تخصیر
 و تاخیر و تجاسر ماهات حواستن
 آماده و ایستاده ام شرط آنکه گناه
 گذشته^۵ یاد نکند و تجاسرو زلات
 ماضی روی این بنده یارد اصعاکم
 و طریق وفا زسرگیریم^۶ شرط آنکه
 کسی یاد ما معنی نکند^۷ شهزاده
 از وجور مرحمت و شمول عاطفت که
 در ذات مبارک معظور و در جلالت

جماعت اقا و ایلی و حیوانین و امرای
 متفق شده اند بر آنکه^۸ شهزاده
 جهان بدان طرف حرکت فرماید و بر
 تخت پادشاهی که ارث و آکتساب
 بدو می رسد بشیند شاهزاده بدان
 التفات فرمود^۹ و جماعت ایلچیا را
 بار^{۱۰} گرداید و با امراء بزرگ کنگلخ
 کرده^{۱۱} ایلچی مطلب بوزور مرستاد
 و چند روزی در زادگان و چشمه
 گل سب مقام کرجه محوشان آمدند و
 بعد از چند روز روانه شدند چون
 بدور^{۱۲} بول فرمود بوزور^{۱۳} سدگی
 پیوست و چون اعروقهها و بیشتر
 لشکر و شهزاده سوکا که از پیش
 گیغانو^{۱۴} آمده بود بجهاب مارندران
 S. fol. 278 v^{۱۵} بود رای مبارک
 بر آن قرار گرفت که سلطان دوز
 استرآباد روید و از آنجا عزیمت عراق
 و آذربایجان فرماید براه شهرک
 بود در جرجان آمده سلطان دوز
 * استرآباد بول فرمود و روزی چند در
 آوردوی معظم بطوبی و عشرت مشغول
 بود و اورا تیمور^{۱۶} ایدایی را پیش باندو
 مرستاد که متعاقب جواهریم رسیدن^{۱۷}
 باک او مرکور بود نوه و انابت و عذر

— بوزور I = W. 8 — اورا آنجا L insert — — بود L —

— اراتیمور L. W — — L om — — هم L insert —

بوسیم W —

و استخفا^{۱۸} او قبول کرد و رقم غنم و غنجران رجبراند جراتم بورور کشید و گفت 'هنوزت گر سر صلحست نارای' کران مقبولتر باشی که بودی' ^{۱۹} و فرمود که امداد لطف و ایراد عفو از گناه گاران منقطع یست اگر دل بورور باران راست است و سخن خود رسد هر آینه ^{۲۰} ما از سر جمله جراتم و آهلم و گناه و رلت و هفوات او رجاستیم از حایین برین خط قراری مؤکد و عهدی مستوثق مشند ^{۲۱} چون عقود عهد موایق سلسله انتظام یافت کسان بورور عرضه داشتند که اگر لشکری بر سبیل مدد و مساعدت ^{۲۲} تا حدود مرهوق بیاید تا بورور نگاه اخطاع از یانی مدیشان ملحق و مضایف شود و بی تردّد و محرّر در آید شاید ^{۲۳} تا اگر یانی ماحر شود و بر عقب ما بیاید بمطهرت و موافقت یکدیگر دشمن را دفع کنیم شهزاده بجواب فرمود ^{۲۴} که چون صمیم رستاست و ثغور و اطراف ممالک این ماسم شکار و بهانه نجیبر سفس خود تا آن حدود حرکت ^{۲۵} کنیم و ساندیش و باقی امراء بورور را سیورهای فرموده با رلیخ و استنالت عاطفت و اقلت عزت احارت اصراف ^{۲۶} داد بورور ازین مشارت چنان حرّم شد که عاشق بوسال معشوق و محبّ مدیدار محبوب با ارکتیمور گورگان مواضع ^{۲۷} و معاهده کرده که حوالی آمویه از شوائب یانی مای مصفی گرداند این سخن اشاعت یافت ارکتیمور مؤاحذ و معاتب گشت ^{۲۸} بورور مستشعر و مهزّم شد بالشکر خود ریساور زد و گروهی را هلاک کرد و سلسله موافقت و مرافقت با امراء ما وراه ^{۲۹} اللهم نکلی اخطاع یافت و بورور راه جراسان گریخت و شهزاده غاران چون سخن ایشان از رسوم تصف و شانه تکلف معرا ^{۳۰} و مبنا دید مضمون درون از عنوان برین قیاس کرد عیار قد این امتحان رحلّ رانی امراء رد هر یک در میدان ^{۳۱} بیان را مداره محلّ و توان قدمی چند گرازدند امراء بررگ بورور و قتلنشاه از راه اشفاق و هواداری گفند بورور ^{۳۲} مردی عییل منجر مرست و هیور باطن این رجاح معلوم یست که عدسنت یا احاح و مصالحت اعدا چون مصاحبت ^{۳۳} مارتس حالیا صواب آن است که شصاطیس مواعید خوب و کهرنای بویدهای مرغوب او را بدایمجا کشیده شود ^{۳۴} اگر بیغام رسول قبول کند وار روی هر چندگی سر بر جعلّ سدگی مهد و امارات عصیان و علامات طعیان ظاهر نکند ^{۳۵} هر آینه دلش نادان موافق باشد در صورت آینه رانی

بندگان مختص صورت این حال انعکاس می‌پذیرد باقی آنچه ضمیر میور ورائی
 غیب‌های^۸ اقتضا می‌کند بر آن مزیدی صورت بسند چون شهزاده چهارا
 سعادت مساعد بود و دولت یار و توفیق حق و توفیق سعخن ایشان مسالمت
 بنمود فرمود که ما بر عهد و میثاقی که تمهید یافت از حابین قاعده و داد
 مستحکم است و عقائد اتحاد مسنن شهزاده عارکی^۹ عزیمت آن طرف مصمم
 فرمود با اسرا بورن و قتلشاه و لشکرهه متکثر شکارکمان بر صوب یارو
 سا و آبیورد روان شد P. fol. 219 B^۱ چون نگوشک و رحسین رسید از
 حدود یارو از حاجی برادر بورور و اخیل پسر جاردو بهادر رسید رسالت
 رسیدند و همان سخن^{۱۰} نخستین عرصه داشتند شهزاده در راه ایشان عاطفت
 و سیورغلمشی فرمود و از مجا تا دشت خاوران ردیک سرخس رفت
 و این حال در صمیم رستان بود و سرمای سخت و هوا کافوریز و سحاب
 اشک بر گشته اریجا در اواسط صفر کوچ کردند و بدانند قدق^{۱۱} زول
 فرمود و اریجا عزم شیورغان شد چون از میان کوهها و پشتهها بیرون رفتند
 میانه مرو و شیورغان صحرائی عریض^{۱۲} دیدند حیان سیار و چهارپایان اسوه در
 چریدن سوه الطن را رجای توقف نمودند که اگر عیاداً بالله مظنه قدر و مظنه
 مکر^{۱۳} بودی حظه‌های فاحش از آن دلآوری متولد شدی شهزاده غارازان باوهای را که
 امیر قورچیان بود می ساقه و کککه در^{۱۴} اتمام او بود فرمود تا احوال آن سپاه
 بار داد از مستعجل برقت ورود با سائلش بوکر بورور بارگشت و عرصه
 داشت^{۱۵} این سپاهی جبل و حول بورورست شهزاده بر سر تی متفکتر بایستاد
 و در آن صحرا متعجب نگاه می‌کرد و بورور شوکتی^{۱۶} داشت و مصلحت
 و مهانت بود چون وصول قدم شهزاده معلوم کرد از میان آن سرما و برف
 ما شهزاده طعان^{۱۷} از جریگه حورش بیرون آمده سوار شدند و برسم استقبال
 مبادرت نمود و زدیک قصبه^{۱۸} مشهور که مقول آنرا مری شیورغان^{۱۹} گویند
 مشرف تکشمشی مشرف گشت و به سر اسپ خوب پیشکش کرد و می‌گفت
 های ملخی یش سلیبان بردن^{۲۰} عیب است ولیکن هنرست از موری و بقدرد
 اقتدار رورگار و انداره مکنت وقت و حسب مکان و زمان در آن رودخانه
 یکچند طویها و حشنها کردند چون آبادان والوس و ولایت دور بود و شراب

نایب فرمان نهاد یافت که امرا تا یک پارشیشی کنند^۱ و در آن موضع برای شان میلی فرمود ساختن که مغولان آری او را گوید روزی زمین مدئی نلب خشوع مقبل^۲ گمرایده عرصه داشت که اگر از سر جهالت و روی عاوت در تعظیم فرائض طاعات پادشاه زلتی و خطائی از سر اضطرار واقع شد از عاطفت کرم عمیم شهریار و مرامت جسم حسرو روزگار مأمول و متوقع است که در حلال و رلت سده تشریف عفو و حلمت^۳ سفو پوشاید چه هیچ موجودی از نقص و عیبی حالی نیست ' اگر بیامدی رنگه گار زلتی پیدا' طریق عفو نگشتی ریادته مشروع^۴ عاران هرمود که چون طن از غبار شهت بیرون آمد و عحاب ریت مرامع شد اگر در خاطر ساقه و حشتی و در صیر سالعه خشوعی^۵ ناقیست از لوح خاطر عفو باید کرد که موافقت تاره سواقی مناقشت دیرمه را مضمحل گرداید اکنون اعتداده من نکارم تو ریادت و عاطفت^۶ بوداد تو بیشتر از آنکه در بیان عارت گنجد همچنین بیبارنی مسالوت انگیز و استعاری لطف آمیز روزی را کرم بر مید و استالت^۷ و استعفاف بیکو سواحت و خاطرش از وساوس پریشانی و هواحسن شیطانی مصفی گرداید^۸ تشریف حاصلش همانگاه شاه ' پوشید و پوشید از وی گناه' عاران فرمود که من بعد باید که خاطر جمع و آسوده دارد^۹ ' عزم عتاب داشتم ما تو بسی براسق' چون تو در آمدی ر در عذر گذشته حواسی' و تا مانام که نور من صواب و حاده رشاد پوی^{۱۰} و کردار ناگهنا راست داری در ترقی و ترقع و تصون تو عایت مجهود سلول افتد و مأمول تو باسعاف و الحاح مقبول و^{۱۱} مقرون گردد مرین عهد و میثاق نقش سد جهان و مشکل گشای مرائر آگاه و گواه است که این عزم را هیچ قص در خیال نمی آید^{۱۲} و این شرط را تاویلی تصور می باشد ' ر من در امانی و ایمن بحان گواهدست ر من حدای جهان' لیکن هر چند برگذتار^{۱۳} و کردار نو و توفی تمام هست اما طمأنین خاطر و آرام نفس و سکون عقل را حر مهدی مستحکم و عقندی مؤکد و یقینی مطلق تسکین بسداز^{۱۴} تا ترا چون قوت و استعاشی روی باید از مقتضی آن بیان نگردی و خص عهد و مص میثاق عالی و گرد تاویل و رحمت نگردی پس^{۱۵} میثاقی که در نیست سر زبان

اینچنان رفته بود سوگندی متعلقه و تطبیقات فراوان و استحلالات محرمات و محرمات محملات^{۳۰} و وقوع تطبیقات منکوحات مواحهه^{۳۱} و مشافهه^{۳۲} بر زبان رانید و شرط کردند که وجبات صفحات یکدیگر محاجن بلغن خراشیده^{۳۳} نگرداند و روزی سلسله عقود عهود مراتب قسم و ایمان محکم و مبرم گشت مشروط بر آنکه تا قصه مهلت بقا دهد و قدر مکنت امکان^{۳۴} جاده احلاص در عبودیت حایت مسلوک دارد و چون قرار مؤکد شد غارن‌خان فرمود که مضمی ما مضمی مدد الیوم و استعمال حال^{۳۵} در دفع خصمان و قلع و قمع معاندان و مسازغان یداً واحده^{۳۶} باشد بعد از آن حضرت غارن‌خان همراه بیخ دبه و مروحق عزیمت انصراف نمود P. fol. 219 v. آنجا امرای لشکر قراوله شرف تکشیشی یافتند و سراه اندخود بیرون آمد فرزندان حمرانغول ایکو و ساردان سنگگی^{۳۷} پیوستند از آنجا بر صوب فلرپاب کوچ فرمود قراولان بر قراول یانغی افتادند و بعد از ضرب و حارب گروهی قتل آمدند و سراه^{۳۸} شیورغان که بیابانی زرنگ بی است کوچ فرمود و روزی از آنجا با لشکر قراوله مراجعت نمود عنان با یورت خود معطوف^{۳۹} گردانید و یانغی چون بلای ناگهانی در پی واز بس قراولان مادران فرزند را می‌انداختند آن شب مرحله^{۴۰} تالچکسو از^{۴۱} حدود شیورغان رول و حلول فرمود و حکم عاده یافت که هیچ آفریده آتش نکند و آتش بسزد تا علامت آتش یانغی آگاه شود^{۴۲} و ما مستخدم که یانغی هنوز در خواب خوش غوده باشد هیچم و شیدخون کیم و یانغی را بر وصول آیات همایون معلوم گشته^{۴۳} از راه مرخاسته بر صوب سان و حارک بیرون رفتند شهزاده از رودخانه شیورغان چون انهرام یانغی استماع نمود^{۴۴} امیر قتلغشاه را با طائفه^{۴۵} امرا بر عقب یانغی سرستاد و خود در حدود جورخانان مقام کرد امرا در ماه ربیع الاول سنه^{۴۶} اربع^{۴۷} و تسعین و ستانه^{۴۸} بلشگر یانغی رسیدند بیک و شه و طفره همه را بلیگ^{۴۹} و ش و روگر فتند و بعضی را نکشتند و باقی را هریمت^{۵۰} کردند و چهارپای و برده^{۵۱} بسیار باجبا گرفتند و بازگشتند و بجورخانان سنگگی پیوستند و ازینجا با تهاق و طالع سعد روان شد چون سر امرزان رسیدند^{۵۲} خاتون نورور طعنا محبوق و خاهاه او آنجا بودند بعد از طوبی و عیش و عشرت بر صوب سرخس مهضت نمود

و قرائت سرجس هرود آمد در آن مرحله^{۱۳} بوغدای ایداجی از سر کر آذربایجان و حضرت گیخاتوجان برسید و احوال مخالفت و مساوت باید و امرا هر یو کرد و چون شاهان نوروز بحساب بادغیش^{۱۴} هراة رفته بودند نوروز از مجا احارت اصراف یافته بار گشت شهزاده ارینجا سراه اژکاه و شوکان روانه شد ایلچیان باید و برسیدند مقتم^{۱۵} ایشان قتلحشا نای و عرص داشتند که تمام اقا و ایی و امرا و نویان متفق القلط و متسوق الکلمه شده اند که شهزاده عمر کر دولت حرامد غن و تاج و تخت که ارتقا و مکشفا بری می رسد بچلوس مبارک سرین و محلی گرداند شهزاده ایلچیانرا حد از عاطفت و سیور عایشی فرمود^{۱۶} بار گرداید و ایلچی باستاند، نوروز فرستاد و یکچند در زادگان و چشمه گنساب اقامت فرمود و ازینجا مرحله خبوشان و سرله دوس رسید^{۱۷} و چون اردوها و شاهها و لشکرها، امرا غارنדרان بودند و شهزاده سوکا پسر قرا بوقای حکم و فرمان گیخاتوجان غارنדרان رسیدند بود^{۱۸} از آن جهت رای مبارک در عزیمت مادرت مسارت نمود و مشهرک و جرحان در آمد و سلطان دوین استرناد که مسقط رأس بود زول فرمود^{۱۹} و یکچند بعیش و عشرت گنتراید و در قضیه باید و نا امرای معظم استشارت و کنگاح می کرد و ارا تیمور ایداجی را پیش باید و فرستاد^{۲۰} و بیعام داد که ماعزیمت دار الملک مصمم کرده بر امر می رسم سخنی که باشد محضور اقا و ایی تمام کرده شود و عاران بعد از آن^{۲۱} بجزارت حسات و مکافات خدمات نوروز بر خود واجب کرد و او را برید عاطفت و مکرمت احتصاص داد و تدبیر امور مملکت و ترتیب^{۲۲} مهمات لشکر و رعیت برای و کفایت او مقصور گرداید و قدرت و مکات و منزلت و درجت او را آکها و اقران بگذراید و حکم^{۲۳} بر بیع هاذ یافت که از کار آموه تا سرحد ممالک عراق که در قضیه تصرف و بیحه تمامک ماست هم بر آن حمله که از غمون اقا از قبل پدران بیکوی ما^{۲۴} نائب و امیر بوده است حکم آن ناسرها و اجمعا از قبض و وسط و طلی و مشر و حل و عقد و احد و اعطا سورور ارفانی داشتیم و ترتیب سیاحت^{۲۵} لشکر و تدبیر سیاست مملکت و رعیت در قضیه هدایت و کف کفایت او بهادیم نوروز را حاتم حکم و بگین بکنین در کف کفایت آمد

حکایت

رفتن غازان معزم دارالملک آذربایجان
و حلافی که میان او و یابدو واقع شد

۲۸ شهزاده غازان بعد از فرستادن
لراتیمور ایداسی با تمامت امراء دولت و
از کاک حصرت از سلطان دوین استراخاد
بر هزم عراق و آذربایجان حرکت
۲۹ فرمود و راه چهاردیه بدامغان آمد
و خواست که قلعه گردکوه را تخریح
کند امرا عرصه داشتند که کلری
ورنگ در پیش است نهاده بشاید
در قلعه رفتن ۳۰ و آن قلعه در دست
پسران تاج الدین یلدوز بود اریشان
مار گرهت و سعد الدین حبش داد
که در حلا و ملاوسراه و سر راه ملارم
درگاه جهانپناه بود و اریسحا شهر
۳۱ سمان رسید در صمان اردو بوقا
از پیش گیجاناتوچان با حروراری چاو
و ادوات و آلات آن از کاغذ سفید
و آل و غیره سب احرای آن شرف
ندگی رسید P fol 230 r پیاسح
فرمود که درین حدود خصوصاً در
ماربندان از عایت بدوات و افرط
زندگی و عشوت هوا سلاح و سلب را

حکایت

توحه غازان خان از حدود حراسان
مخاس عراق^۱ و مصاف دادن او با
یابدو در حدود هشتگرد و قرآن شیره

۳۲ غازان حسان بعد از فرستادن او را
تیمور^۲ ایداسی بمبارکی و طالع سعد
از سلطان دوین بر عزم حاب عراق
و آذربایجان حرکت فرمود و راه
چهاردیه بدامغان آمد^۳ و خواست که
تخریح قلعه گردکوه کند امرا عرصه
داشتند بکون کلری بزرگ در پیش است
نهاده بشاید در قلعه رفتن فرمان
شد^۴ تا پسران تاج الدین یلدوز را
که^۵ محافظ قلعه بودند مارن و بچه از
قلعه^۶ بیرون کردند و آنرا^۷ بخواجه
سعد الدین حبش^۸ داد و قلعه بوی
سپرد و چون سمان آمد اردو بوقا^۹
از خدمت گیجاناتو رسید^{۱۰} با چند
حرورار چاو و آلات آن از کاغذ سفید
و آل و غیره غازان خان فرمود که
در ماربندان و این حدود از عایت عساکری
هوا آلات آهن و سلاح را^{۱۱} نقاشی نماید
کاغذ را چگونه تواند بود و فرمود
تا تمامت را بسوختند و از آنجا^{۱۲} راه
فیروزکوه دتهران آمد و بوزالتی^{۱۳}

۱ W. add. — ۲ I. دایرآبپور W —

۳ I. — ۴ I. — ۵ I. — ۶ W add —

۷ I. — ۸ I. — ۹ I. — ۱۰ I. — ۱۱ I. — ۱۲ I. — ۱۳ I.

یکسال پیش^۱ بقایا باشد کاغذ صیغ
چون تار عنکبوت پوسیده چگوبه پایدار
عماد و فرمود تا تمامت آرا سوختند
و برصوب فرور کوه رحلت^۲ نمود و
از آنجا طهران ری رسید شهزاده
بورانی و بعضی از امراء لشکر عراق
در آن مرحله شرف سدگی رسیدند
و از اینجا چون بحیل زرگ رسیدند
از اتیمور ایجابی از پیش بایندو
رسید و حال حادثه^۳ هلاکت گیخان
عرض داشت و نمود که بایندو از
سفن خود تجاوز و تجتیب عوده است
و هوس پادشاهی و هوای شهر یاری^۴
در دماغ او راسخ و متمکن گشته
و تحت حاکمیت فرو گرفته و امرا طفا
چار و قبیضمال و طولادای^۵ و غیرم
که فتنه انگیز شده و خون اردو قیا
و جوشی و دیگران ریخته سبب قصاص
آن از سدگی شهزاده حائف و مستشعرب
و تمامت بر پادشاهی بایندو متفق
شده اند و سر فتنه و اندیشه^۶ حصول
دارند از استماع این کلمات مستوحش
عسای تالک و رمای تهاست^۷ از قصه^۸
اقتدار شهزاده بیرون رفت بیت^۹ چو

و امراء عراق آنجا بسدگی رسیدند^۱
و چون بحیمل زرگ رسیدند^۲
از اتیمور ایجابی از پیش بایندو بار
آمد و عرصه داشت که او از سخن
خود نار گردیده و هوس پادشاهی
در دماغ او نادیده آمد و امرا طعناچار
وقوع بحقیقال و طولادای و غیرم^۳
فتنه انگیز شده و خون اردو قیا
و جوشی و دیگران ریخته چون از
سدگی طاران حائف و مستشعر اند
تمامت بر پادشاهی بایندو متفق شده
اند و اندیشه^۴ فضول^۵ و فتنه دارند
و طاران خان چون مخالفت بایندو را
تصویر می کرد لشکری ریادت با خود
بیاورده بود و حماقت مصاحبان سلاح^۶
جنگ با خود بیاورده تا تایت^۷ که
توق^۸ مبارک و کهورکای^۹ حاضر را^{۱۰}
آنجا گذاشته بودند با امرا کنگاح
فرمود و از سر تهوز حسروانه ندان
التفات هر نمود^{۱۱} مولای و همیشه را^{۱۲}
برصالت^{۱۳} نزد بایندو فرستاد که ما
بمس مبارک خویش می رسمیم بکند بگری
نکا حواهم دید و اور کلوک^{۱۴} حواست
و چون مبارکی ماقی^{۱۵} احه از حدود^{۱۶}

۱ - ۹ - W om متصل شده ۲ L - ۱ - ۷ - ۹

۳ L, W insert که - ۴ L om - ۵ L - ۶ L - ۷ L - ۸ L - ۹ L

۱۰ L - ۱۱ L - ۱۲ L - ۱۳ L - ۱۴ L - ۱۵ L - ۱۶ L

۱۷ L om - ۱۸ L - ۱۹ L - ۲۰ L - ۲۱ L - ۲۲ L

۲۳ L om - ۲۴ L - ۲۵ L - ۲۶ L - ۲۷ L - ۲۸ L

نشید طاران بیدار بخت : بحوشید
از آن کار و رنجید سخت : امیر نوروز
و باقی * اسراراً تکلیف و استشارت
طلید امیر نوروز از میان جمله دست
قول رسیده نهاد و تکفل را
التزام نمود که بنده کمبسه شهزاده
^{۱۰} را بر سر دولت کامکار و کامران
شاهد و مایه‌ور با اعوان و احار چون
عجای کفر از میان بر دارد هر آینه
چون اسراء گنگا کارید و در ^{۱۱} حور
عم تو می عوده اند و ذکا و فطنت
و کیاست و سیاست ترا می داندنی شک
عجاب تورغت نماید و نایدو شهرانه
ایست ^{۱۲} ضعیف رای که در ذات او
فطنتی و محوقی نیست و در نفس او
سطنی و شوکی از امر امرا و مصلح
مراد و هوای ایشان ^{۱۳} تجاوز و تحرز
ناید هر آینه ایشان مشایقی او رعیت
ناید و اکنون صلاح حال و محاج آمان
ما در آن است که ایلچیارا متواضع
دارم ^{۱۴} و در محاربتی احوال و حیای
صهار و حفاظی سرائر ایشان استطلاع
یافته و قسوف می دهد تا بر مقتضی
ارمه و لکمه تدبیری اندیشید ^{۱۵} شود
و در حال مولای و یعمیش را پیش
ایدو فرستاد و از حقوق ایام سابق

قروین آمد ^{۱۶} شادی گورگان که بایدو
و امرا او را فرستاده بودید بندگی
رسید از هر گویه سخن که اصحاب
تخلیط و تمویه گوید عرضه داشت
معنی آنکه مرا اندیشه و هوس پادشاهی
^{۱۷} بود اما بواسطه دوری شهزاده
عاران فتنه و ولعاق در میان اولوس
اقتاد بدان سبب اقا و ابی و امرا
اقتاق کرده مرا پادشاهی برداشند
و احواله هذمه هر چه ^{۱۸} در خواست
شهزاده باشد بذول خواهد بود ^{۱۹} و در
آن باب مضایقه نه اما ناید که از هم آنجا
که رسیده مراحت نماید طاران ^{۲۰}
بدان اتفاقات ضرر نمود و روان شد چون
^{۲۱} یقونقور اولانک رسید مولای و
یعمیش ^{۲۲} رسیدند و از همان موقع
سعههله پرداخته می گفتند و همان
روز باولدار از نایدو محاشی عوده
سدگی رسید و تکشمیشی ^{۲۳} مشرف
گشته باواع عاطفت و سیورعایشی
احتصاص یافت و از آنجا کوچ فرموده
راه ^{۲۴} رباط مسلم نزول فرمود و شادی
گورگان و ایلچیان نایدو ^{۲۵} را طلب
داشت و از خواست بلیغ کرد چنانکه
شادی گورگان از حان نایدو شد و
در باب پادشاهی نایدو بیغیامهای

۱ L. W. macth — ۲ L. om — ۳ L. oddi —

۴ L. — ۵ L. om —

رسالف و موایق عهد قدیم و حدیث یاد داد^{۲۸} و مصلوقة حال آنکه از یاسای قدیم چنگیزخان مهود و معتاد بوده که امراء قسراحو بدل خود اروق را تعرضی رسامد اکنون جماعة^{۲۷} امرا که گیجاتورا شربت هلاک چشامید اند باید که ایشانرا علی التفصیل آنجا فرستند تا سخن ایشان راستی برسیده اروق یاسا^{۲۸} آن قضیه را فصل کند و مهر حاجب ایلچیا را جهت تفصیل مال با یرلینها و الوکها روانه فرمود و چون محدود قزوین رسیدند شادی گورگان^{۲۹} که داماد سلطان احمد بود و حد او از جمله امرای چنگیز خان از پیش باید و رسالت رسید و گشت باید و خان مبارک باد وصول مقدم میمون^{۳۰} می کند و می گوید که کار گیجاتو تمام کرده ایم و هرگز مرا هوا و هوس پادشاهی پیرامون خاطر می گشت فلانما چون واقعه گیجاتو^{۳۱} حادث شد و شهزاده مبارکی از سریر دولت دور بود و تنه و فنور در میان الویس افتاده از آن جهت آقا و ایبی و حواتین و امرا

سخن فرمود و در آن وقت که مولای^{۳۲} و پنمیش آنجا رفته بودند ایلدار^۱ در مسقی گفته بود که ما^۲ آقا و ایبی اتفاق کرده اید و را پادشاهی مشاهده اینم اگر شهزاده عازان درین متفق باشد میان^{۳۳} ما خصوصت بود رجله ایلچیا را اعزازت مراحت داد و امراء زرگ بورین و قلع شایرا فرمود تا لشکرها را یاسامیش کند و ایسان بوقا یتکیچی را^{۳۴} بایلچی دواید که ما می رسم و راه نوکانو^{۳۵} روانه شد و از سپید رود بگذشت و دیگر روز سه شنه شریه رحب سه اربع و تسعی و ستانه موافق دوم شون آبی خبر وصول^{۳۶} شهزاده عازان بایندو رسید و شهزاده ایلدار و امرا ایلچیدای و چیچک را مقدمه فرستاد و ازین حاجب امیر قلعه شاه و بورین آقا ریسره و شهزاده سوکا^{۳۷} و بورالی و وروز و دیگر امرا در سدگی عازان خان در قلب بایستادند و چون بایندو بردک رسیدند ایشان بوقدای^{۳۸} احتاجی را پیش فرستادند و از هر گوبه^{۳۹} صلح^{۴۰} و دوستی واقا و ایبی عرصه داشت عازان بدان التماس فرمود و از حاجب لشکرها

۱ T. = W. S. ایلدار L. ایلدار ۲ L. = W. S. —

۳ T. = W. S. ایسان بوقا یتکیچی ۴ T. = L. S. نوکانو W. نوکانو

۵ T. = W. S. بوقدای L. بوقدای ۶ L. = W. سخن صلح

بافتاق مرا بجان برداشتند و الحاله
 هتمه هر التاس و مطلوب که باشد منقول
 است و در آن هیچ مضایفه و ماقشه
 لشگرها را^{۳۳} حسسته نگرداسد و هم
 از بسط اعان مراجعت معطلوف فریاید
 شهزاده غارن بدان ملتفت شد و کوچ
 فرمود چون بقراولانک^{۳۴} رسید
 مولای و یعمیش رسیدند و آر هر گوه
 سحسها بر سیاق و نط اول عرضه
 داشت و ایلدار از سر شراب و چون
 حوای^{۳۵} گفته بود که ما اقا و ایچی
 بافتاق بایدورا مشغلی بر داشته ایم
 اگر کسی راضی ساشد هر آینه ماده
 مارت و مایه مخاصمت خواهد بود
^{۳۶} و هم درین روز مولدار ارمیش مایدو
 مارگشته مشرف نکشعی رسید و سپور
 خامشی مخصوص گشت از آنجا کوچ
 کرده مرحله^{۳۷} مسلم زول فرمود
 و شادی گورگان را رسالت یش مایدو
 فرستاد تا الوکها و یعامهه مسحت
 در راه تاج و تخت^{۳۸} که ترا دوست
 یگانه می انکاشتم و می دانستیم که
 اقا دشمن تعطیم و حصم قوی است
 مع هتا هیچ دقیقه از اسباب ماوات

بیکدیگر رسیدند امیر قتلح شاه
 بر مقدمه ایشان چون^{۳۹} کوه ثابت
 و چون شهزاده ایلدار سخن زرگ
 گفته بود دولت غارن اقتضاه آن کرد
 که بیشتر او گوشائی یابد هنوز کهورکاه^{۴۰}
 قلب زده بود و لشگرها قول در
^{۴۱} حرکت بیامده امیر قتلح شاه بریشان
 دواید و یک حمله آن لشکر را ارجای
 بر گرفتند چنانکه چون حصر قلب
 رسید ایشانرا مهرم گردایده بود^{۴۲}
 و قرب هشتمند^{۴۳} آدمی را کشته و باقی
 بهریت شده و تحای^{۴۴} نائب ایلدار
 قتل آمد و ارسلان اوغول را^{۴۵} یاده
 سنگی آوردند و لشکر حراسان
 حواستند که بیکارگی^{۴۶} حمله کند
 و ایشانرا^{۴۷} B. fol 277 r. از جای بر
 دارند و بیست کند غارن خان از
 پایت مرحمت حلی^{۴۸} مع فرمود و
 فرمود^{۴۹} این لشگرها تمامت سنگان آبا
 و احدات ما اند بواسطه فضولی^{۵۰} چند
 فتان که مایدو را پادشاهی بر داشتند
 چگونه ایشانرا توان گشت مورور^{۵۱} و
 دیگر امرا مالمه می کردند که فرصت را
 غیبت می باید شعرد مانگ بریشان

۱ - بود W ۲ - B fol 278 v/11

۳ - ایلدای L ۴ - طهای L، سهای F - W

۵ - بیکار L, 11 ۶ - ارسلان ارغون W، ارسلان اوغول L

۷ - امیر مورور W ۸ - L om ۹ - خلی L

و معادات هرگز میان ما عادت و معتاد بوده و مضادت و مبایست در ذات الین ثابت نگشته و شهزاده عازان درین حال از کثرت سواد اعدا و قلت اتباع و نصار متردد رای بود و برور جمله راه تسلیت و دلجوئی شهزاده می کرد که غم و پریشانی و اندوه محاطر خاطر راه بدهد که دولت همسان و سعادت همکام اوست عنی قریب بر مراد خود فیروز گردد و همچنین همه لشکر یارا بسند و موعظت و ارشاد و نصیحت می نمود و می فرمود که تا حالا از کنار امویه می رسم اندک بعد مسافتی بیست که مارگردیم P fol 220 v¹ و مردم را مردن ضروری و باجاری است اگر کشته بشود همان ساقط شاید مرد و چون از مرگ چاره نیست نس نام سیک مردن اولی^۱ چنانکه گفته اند «سام نکوگر عیلم رواست» مرا نام باید که بن مرگ راست» همچنین لشکر را دل می داد و فرمود که چون ما را با اعدا ملاقات افتد صفوفی معرکه بر کدام هیات تعیین

رد ساکن شدید و چون ارسال او عیول را گرفته آورده بودید عم راده نورلتای^۱ عرضه داشت که چون او شمشیر در روی سندگان دولت کشیده اگر پادشاه^۲ احقرت فرماید^۳ من او را قتل آورم پادشاه الثقات فرمود و فرمود تا از حرانه خاص قبا و کلاه و کسر و موره سیاوردید و درو پوشاییدید^۴ و یکی از استگان خاص بر شاییدید^۵ و فرمود تا بحجروخان معرکه را می آورید و بدست مبارک خویش بر حرانجات^۶ ایشان مرهم بهاد و ایشانرا ادویه شراب حل کرده می داد لا حرم حق تعالی^۷ نحرای آن عاظمت و مرحت اطراف و آکناف مالک را در فضا سلطنت او بهاد و باید و امرا چون دیدند که ایلتار و توکال که بهادرترین^۸ ایشان بودند مهرم شدند^۹ دانستند که طاقت مقاومت ندارند از راه مبارکزی و شفاعت در آمدند و در میان^{۱۰} مصاف گاه بر سر رشته باید و نا امرا طعناچار و دولادای و قوشچقال^{۱۱} حاضر شدند و پادشاه اسلام با آنکه ایشانرا محذول

۱ - سیور عامیسی فرماید و L insert ۲ - نورلتای L

۳ - بدست مبارک خویش بدو دو پوشایید W plus ۴ - نهد L

۵ - و یکی از احگن خاص بر شایید W insert ۶ - حرانجات I

۷ - در آن I ۸ - و بهترین L insert ۹ -

۱۰ - مصاف گاه

کنید و میامن و میاسر رچه و صورت تعیین و چون اعلا محمول و مهجور گردید هر یکی^۴ از شما سرور ناحیتی و امیر ولایتی شوید و روی شهزاده عالمیان غلزان جان آورد و گفت شاه عالم را مضموم و مهموم نباید بود و تردد^۵ مختلط را با داد چه نداده بر مع رایت اولیا و خفص لواء اعدا آماده و متشعرت چه بودت که شد تنگ ازین سان دلست^۶ بزمرد و حوسروانی گلت . من امرور کاری کم فی گمان ، که بر نام داران سراید زمان . ازین نطق دمنده کرم فرو حواد تا نازة حشم شاهزاده^۷ تا آن مواضع و جانیع فرو مشاید بعد از آن شهزاده فرمود تا طبله رحیل که متعین قنیه عظیم بود فرو کوفند و امرارا فرمود تا لشگرهارا^۸ یا سامیشی کند و توقارا رسم ایلچی پیش نایدو دواید که ما بر فور می رسم نایدو بر حوائی متعین سرور و تخیج بوصول و قرب^۹ ملاقات نگفت عازان از نکاتو بهت فرمود و از مستند رود و سیاه کوه گذشت قتلشاه و میمه و نوری و میره و سوتای و مولایدا

و مقهور^۱ گردایدند بود تهنتم فرمود و امرا بورور و بورین و قتلغ شاه و سوتای در سنگی بودید و از جاسین^۲ اتغلق ملاقات اشاد و یکدیگر را پرسیدند و گفتند^۳ می باید که عهدی و میثاقی^۴ رود که گزند می یکدیگر نرسانیم امراه این جانب^۵ فریاد را آوردید که پیشتر کار پادشاهی^{۱۰} را معین ناید کرد بعد از آن عهد و میثاق آتفه شراب حاضر کردند و بر محلول در کاسه^۶ مار حوریدند و آنکه مسلما بود دست یکدیگر گرفته سوگند حوریدند^۷ که ابدیشه ند نکند و گفتند که^۸ کار پادشاهی فردا روز مقرر شود و چون روز نأخر رسیدند^۹ هر کس با حای خویش رفتند و در آن میانه ایوان گلخان حاتون معظمه^{۱۱} بولوعان^{۱۰} و شیخ هورقاسون و حمی دیگر از نایدو جدا شده سنگی پیوستند و چون لشگرهای مداد و موغان بر دیک آمده بودید در انشاء آن گفت و شید نایدو^{۱۲} متعاقب ایلچیاوا با متحصار ایشان فی فرستاد و دمدم امرا با لشگر می رسیدند و آخر روز ایشانرا

۱ W — عهد و میثاق ۲ L — گفت ۳ S — مکوب ۴ W

۵ W — ملا کردید ۶ L — کاسه ۷ W —

۸ L — رسیدند ۹ W — بود ۱۰ W — بود ۱۱ L —

10 هر يك بجای خود نصب فرمود
 رایات همایون با شهزادگان سوکا و
 بوزالقی و امیر نورورد در قلب ایستاد
 و چون بمد مسافت 22 نزدیک شد بایندو
 در هشت رود مراغه مقام داشت
 لشکر هده او محواس و اطراف مشرق
 و پراگنده بودند مهیان و قراولان
 28 از استطلاع حوادث بایندورا استعلام
 نمودند که شهزاده با دلی بر کهن و حشم
 با لشگری حراز و امرای کامکار
 ردیک رسید 28 بایندو از حیرت
 و دهشت سراسیمه و مندهوش ماند
 در حال بوغدای احتاجی را رسید
 استقبال فرستاد تا استطلاع احوال
 26 حصان کند و از هر گونه صحها
 از نام و سنگ و صلح و جنگ تفریر
 کرد فائده نداد و بار دیگر که نامداد را
 مقالات ملاقات بود مورورار 28 دور
 تلّ عالی مشاهده کرد ناشایست انگشت
 شهزاده نمود که اگر مردا بیشتر از
 وصول سیلا باقی بر سر آن تلّ عالی
 رسم هر آینه 28 فتح و طغر مارا بود
 و لشکر اعدا مقهور و مکسور شوند و
 حال صیها همان بود مگر آنکه شهزاده
 رود صلح در آمد و راضی شد 28 بایندو

شوکئی تمام بادید آمده بود و دیگر رور
 هر دو لشکر بر مجادله 1 28 یکدیگر تا
 قربان شیوه رفتند و لشکر پادشاه مدرة
 تنگ بطول يك فرسنگ در آمدند
 و شیر از يك راه بداشت کواکوبهادر با
 سوار 2 دو هزار بنواید و سر دره
 نگرمت 24 و قوچقبال بر عقب او می
 رفت 3 تا مساعدت کند چون بایندو
 واقف شد و دانست که بچنگ الحجامد
 ایلچی دواید تا راه نگشاید و مامح
 شوند و بر آن حرکت نصب کرد و جمله
 26 آن شب ردیک 4 یکدیگر فرو آمدند
 چنانکه از يك چشمه آب می خوردند
 تمامت لشکریان اسپان 5 دست گرفته
 و سلاح پوشیده آن شب باسودند
 و دیگر روز در شبه 7 27 همع رحب
 حی مصالحه حویان در میان 8 آمد شد
 کردند و امرا امثال توفتمور و سوتای
 بر آن قرار دادند که نارنگاهی در میانه
 روند و تودای حانون که بورت او
 28 ردیکست حاضر شود و طرفین را
 صلح دهد در آن حال قچقبال بیاند
 و عرصه داشت اگر طغر مارا را
 باشد امیر افروقا 9 قصد ما امرا کند
 بدان نسبت او را 28 همارور بسیار

1 - مغللات 2 - سواری 3 - آمد

4 - که 5 - ایارا 6 - L insert

7 - بود 8 - آرمیان 9 - L add

امرا را که قصد گنجخانو و غنجلان شهزاده ساعی بودند استحضار فرمود چون طعاجار و طولادای و قوچقبال و ایلچیدای^{۱۸} و توکال که با هزاره خود بمحافظت طرف شرویار نامزد بود بعد از استشارت و کمکهای مائتفاق مصاف را مستعد و نرد را محشد^{۱۹} شدند و بلشگرهه حاضر صفوف باراستند علی الجمله نامداد روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستائمه هر دو سیله محدود^{۲۰} قران شیره قریب رود خانه قریه شیرگران در محاذات و موارات یکدیگر آمدند روزی در استرکاک شهزاده همایون سر آن^{۲۱} تلک صحر برآمدند و فتح و پیروزی و بصرت و طغر را تعیین کردند روزی گفت چون لشگرهه ایشان جمع بشده اند و هور متفرق اند صلاح^{۲۲} ما آنست که در معارفت و محاربت مسارعت باینچ امیر قتلعتلا ر دست راست بود و مقابل او ایلدار و توکال و ایلچیدای قوشچی^{۲۳} و دیگر امرای هزاره هبور کورکا در قول رده بودند که امیر قتلعتلا حمله کرده ایلدار از اسب بیعتاد و مکافات سخن بزرگ که

رسایدند و بعد از طولی مقال بر آن مقرر شد که امرا میان مصافحگی جمع شسوند و بصواب دید یکدیگر باحر رسانند ازین طرف امرا^۱ نوروز و مورین^{۲۰} و قتلغ شاه و توقتمور رفتند و از طرف ایدو طعاجار و قوچقبال و طولادای بیامدند و تا نیم روز گفت و گوی کردند لشکر ایدو دم پنجم می رسیدند^۲ و قوت ایشان^{۲۱} زیادت می شد امرا چون چنان دیدند و آنحضره قرار دادند که اوردوهای ارغون خان و حاتون معظمه بولوعان و اوروک حاتون^۳ و شهزاده حریده با دیگر شهزادگان بسدگی شهزاده عاران هرستند^۴ و اموال و حرانه او نار سپارند و از آن صاحب سفید رود عراق و حرسان و قومش و ماریدران از آن عاران باشد و یک بیمه ملک^{۲۲} فارس با تهامت اینجوهای آنجا چون آن^۵ معنی درسدگی عاران^۶ هرصه داشتند فرمود که طعاجار را سیر با یک تومان^۷ قراونه که اینجوی خاص ارغون خان آمد نار سپارند^{۲۳} تا رین موجب قطع کرده مراجعت بایم^۸ ایدو بحضور

۱ - و اوروک حاتون ۲ L om - می رسید ۲ L - امیر ۱ L

۳ - پادشاه ۴ L - این ۵ L - مرستاد ۴ L

۶ - ساید ۷ L - لشکر ۷ L add

گفته بود^۱ بیادت و تیری بر چشم
 تصای آمد نائب او و در حال هلاک
 شد بر جمله در آن کز و هن در یک
 لحظه هشتصد سوار حواریانه^۲ فنا
^۳ یافتند و فوجی مجروح و مهزوم
 گشتند ارسالان اغول را یاده رسان
 در گردن کرده بخدمت شهزاده
 آوردند لشکرهه خراسان^۴ با اتفاق
 قصد حمله کردند امراء ایدو ار
 مصادمت خصمان ترسیدند حواستند
 که نهانه صلح و اصلاح طلبیدن
 شهزاده و امرا را^۵ بر و و فریب
 مشغول دارند تا لشکرهای متفرق
 ایشان جمع شنوید تصرع و شمشع
 مبادرت نمودند از میان لشکر ایدو
 بقدای^۶ احتلاهی از قلب بیرون راند و
 میان دو صف یاده شد و زمین سدگی
 شهزاده تاران موسید و گفت ایدو
 خان می فرماید که میان ما^۷ قاعده
 مواجاة و اساس موالات و صلت رحم
 مؤسس است و تحت و تاج مبراث پدر
 و عم و حد تو و لشکرها از آن پدر
 بیکوی ما^۸ پس این تارح و تماکر
 و چیست^۹ نگیر ای پسر تحت و حای

۱ L — داشته ۲ L — نسلان W قشلابشی می فرمود
 ۳ W — سوی L, W — کاسه ۴ W — پیش فرستاد سدگی
 ۵ W — یولاد حکمکناک ۶ W — یولاد حکمکناک
 ۷ W — خان ۸ W — یولاد حکمکناک
 ۹ L — باید W

پدر^۱ بجای پدر بهتر آید پس، و اگر همان طرف خراسان و مازندران میخواستی عراق و کرمان و فارس بران مزید کنیم و اردوهای پدر و عم و خوانین و ایبوجها و حاققات تمامت برای تو مقرر و مفسوس داریم^۲ مشروط آنکه ترك حدل و لحاح نکوی و هم راه خود بازگردی بایده ازین طرف بدمد^۳ گرم و رمزیه^۴ رم صلح و صلاح می جست و از آن طرف تحویل^۵ و سرعت رعقب چریک و استثناء صاکر می فرستاد امراء شهزاده عازان بورین و قتلشاه گفتند صلاح در صلح است و امیر بورور چون داهی P. fol. 221 r^۶ و گرز بود و بر صغف و عجم و انکسار ایشان استعمال یافته بمصلحت و مسالمت راضی می شد و می گفت ملرا^۷ با ایشان حر سر سنگ و حرب و روی مصاف و مرد بیست و شهزاده عازان از فرط شفق و شمول عاطفت و مرامت که در ذات^۸ ميسارك او معذور بود فرمود که تمامت این سیاه دنگان آنا و احداد نکوی ما اند برای فتنه^۹ قضولی چند دنگان خود را هلاک

می گوید که چون شهزاده مبارکی ایجا آمد و میان ما صلح و موافقت افتاد اگر یکدیگر را دمی^{۱۰} نایدید جدا شویم دور و نزدیک را تصور افتد که میان ما هنوز کمورت است اولی آنکه مساعی با هم دیگر نهسته عهد ملاقات تازه گردانیم^{۱۱} آنگاه عمارکی روانه کرده بدین^{۱۲} التماس چند بخت امرا^۱ سوتای و توقتمور آمد شد کردند و رآن^۲ مقرر^۳ گشت که در میان جانین و تاق برسد و ایشان هر دو با چند کس از حواص^۴ حاضر شوند^۵ و یکدیگر را^۶ سبند و پادشاه آن روز قیچاق انقول را دلداری و بواحت فرموده تشریف پوشانیده و باسب برمشانده مار گردانید^۷ و با امرا بورور و بورین و قتلشاه کنگاح^۸ کرد ایشان مصلحت آن جبین ندیدند و معجمان بیر عرضه داشتند که روزی محس است سوتای^۹ و توقتمور را پیش بایندو فرستاد که امروز قبول معجمان مسعود بیست^{۱۰} و بیر شهنگام ردیکست فردا علی الصاح یکدیگر را بیچ و امرا بورور و توقتمور را فرمود که مقام کنند^{۱۱} و بامداد پیش بایندو روند^{۱۲} و کار ملک

۱ - التماس ۲ - و رآن ۳ - Z om ۴ - امیر ۵ - I ۶ -

۷ - مارگردانید ۸ - حاضر شود ۹ - Z om ۱۰ - آنها ۱۱ - Z. om ۱۲ -

۱ - روند ۲ - Z ۳ - کپید ۴ - Z ۵ - امیر سوتای ۶ - W ۷ -

۱ کردن پیش خردمندان ستوده باشد
 برجه از جامین در توسط ذات الین
 نذل المجهود منبول داشتند عاقبت
 در مصالح و ملاقات ۲ قرار افتاد رعایت
 احتیاط و دفع سوء الطن را هر پادشاهی
 ناده سوار از قلب بیرون آمدند
 از طرف مایه و طماچار و طولادای و
 قحچقال ۳ ایلیجیدای و از جاس
 شهزاده غاربان نوروز و بورین و
 قتلشاه و سوتای در وسط صغوف
 بر رقعہ میعاد معرکه از اسپان بیاده
 شدند ۴ و اقا و اینی یکدیگر را تنگ
 در کنار گرفتند و شرائط اعزاز و
 رسوم خدمت تقدیم نمود باینو احوالی
 که بران ایلیجیان و بیام در هر ۵ سالی
 ارسال کرده بود عواجبه و مشافهه
 تحریر کرد و بیام و میثاق رمت که
 یکدیگر را قصد نکنند و خلاف
 بندیشد و ملکک ۶ P fol. 221 v. ۱ سمعت
 موافقت و مشارکت دارد بورور و
 قتلشاه گفتند نخست کار پادشاهی
 تعیین باید کرد بعد از آن تلفیق عهد
 و تسبی بیام ۷ کجا رود القصد مطولها
 چنانکه رالا و آیین معول است در
 مشران حل کرده در کلمه ۸ درین

بسازند ۱ و آوردها روانه ۲ گردانند ۳
 و شبانه بعد از آنکه در تمامت جانها
 آتش افروختند بخارکی روانه شد و
 چنان براند که علی الصالح از سید
 رود گذشته بود و امراء لشکر که
 آنجا بودند ۴ مدگی بیومند و راه ۵
 دینه مار بیرون رفته شب را در ریحان
 زول فرمود و روز دیگر از مسلم ۶
 کور تمورا پیش بیدو برستاد که ما
 بجاسب دملوبد روانه شدیم ۷ و امرا
 بورور و توقمور را آنجا گذاشته می
 ناید ۸ که مسجن خود ۹ رسیده آوردها و
 حواتین را روانه گردانی و ملک بموص
 مشافهه مقرر داری و از آنجا
 هر قورار لایک ۱۰ گذشته ۱۱ کوره رود
 رسید که معولان آرا ۱۲ تورکان موران
 می گویند و کشر بخشی ۱۳ آنجا مدگی
 رسید و بیام بیدو رساید که توقع
 چنان بود که عهد ملاقات را تازه
 گردانیم و دمی بمحاوره مدیگر
 مستأس شویم چون شهزاده حرکت
 فرمود هر آینه صلاح در آن باشد اکنون
 می باید که ۱۴ هر یک از ما سخن خود
 برسم پادشاه ابراهیم سکورجی ۱۵ را در
 محبت او نار گردانید ۱۶ و بیدو بیام

۱ و راه ۲ L om — ۳ گردانید — ۴ L — ۵ سارید — ۶ L

۷ L om — ۸ می باید — ۹ L om — ۱۰ رباط مسلم — ۱۱

۱۲ ل — ۱۳ کشر بخشی — ۱۴ ل — ۱۵ ل — ۱۶ ل

خوردند باینو نوروز را گفت تو نیز
 بجور^۱ یاسخ گفت من مسلمانم زرو
 شراب چگونگی سوگند خورم بیدوار
 خواب او برنجید اما ظاهر نکرد هیچ
 اسرا با یکدیگر عهد و پیمان کردند
 که یکدیگر را مدد بندیشد و کار
 پادشاهی روز دیگر در انبای طوی
 مقرر شود باینو با محاب تمامت منعمات
 وعده و ریان داد^۲ و آخر روز هر یک
 محانهای خود مراجعت نمودند امراء
 باینو در فکر آن بودند که در انبای
 طوی قصد شهرانه عاران کنند اما
 هر کرا^۳ سعادت الهی همراه باشد ار
 کید و مکر دشمنان در امان باشد
 بمداد شبیه چهارم رجب هر دو سپاه
 در سر امر یکدیگر با فرمان شیراز
 برآمدند و سپاه شهرانه عاران بدرغله^۴
 مضیق و گنداری تنگ رسیدند کویکنای
 بهادر پسر یلاسون طرفقای گورگان
 باسواری دو هزار چون^۵ باد تاختند که
 سر راه بگیرند و قسچقال و دیگر اسرا
 مساعدت و معاونت می نمودند باینو
 خان از قصد و اندیشه ایشان آگاه
 شد و دهن و مع ایشان^۶ عوده فرمود

۱ L. incorrect — هر چند — ۲ L. om — فرمود —
 ۳ B, W incorrect — و — L. — خود — ۶ W — تمام —
 ۴ L. — محابها — A B om. — ۹ L. — عهد — ۱۰ L. — حوائس —
 ۱۱ L. — گردانید — ۱۲ W add — که — ۱۳ W add — نوشچی را —

که راه نگشاید تا سلامت بیرون روند آن روز هر دو سپاه برابر هم فرود آمدند و از يك چشمسار آب می خوردند اما آن^{۱۸} شب از طرفین جهانه در سلاح بودند و لحام اسبان از دست نگذاشتند روز دیگر همچین ارم متوهم^{۱۹} بودند بامداد روز دوشنبه هفتم رجب^{۲۰} شهراده عازان عزیمت کوچ کرد چند کزمت اسرا توفتمور و سوتای آمد شد نموده عاقبت بر آن قرار افتاد که در میان هر دو صف نارگانی بزند^{۲۱} در بورت تودای حاتون و آلخا سخن ناخر رساند امراء شهزاده غازان نوروز و نورین و قتلشاه و توفتمور حاضر شدند و ارحاس بایندو خان^{۲۲} طغاجار و طولادای و قوشچقال و در مواجعه یکدیگر تا بیرون مباحثت و محادثت و گفت و گوی نمودند بعد از مجادله^{۲۳} سیار قرار بر آن افتاد^{۲۴} که اردوهای ارغونخان چون ملکان حاتون و اردوک حاتون و شهراده حرمده اغول با دیگر شهرادگان محمدت غازان فرستند^{۲۵} تا تمامت اموال و حزائن و ممالک عراق و خراسان و قومس و مارمدران و يك یمه از ملک فارس با تمامت ایجوها

تا شرویانز سیاهی می کردند و از آلخا باز گشتند و بایندو متصل شدند بحدود سجاس و دو شنبه چهاردم کوچ^{۲۶} کردند تا پشته شرویار و از آلخا مراجعت نمودند و بایندو با اسرا کساح کرد^{۲۷} که^{۲۸} تدمیر نوروز و توفتمور چیسست با اتفاق گشتند که ایشانرا آسیبی نتوان رسانید^{۲۹} مگر توکال که محزون نوروز می کرد و گفت پناه و استظهار عازان نوروزست کشتن او لارم باشد و طعاجار و دیگر اسرا بواسطه خویشی و دوستی رحمت می دادند و توکال بدان رخصت برگشت و با ولایت گر حسنال رحمت^{۳۰} که حانه او بود تا راقمه بایندو باز بیامد و چون طعاجار بواسطه مصافق^{۳۱} که توداحو با او می ورزید از^{۳۲} دولت بایندو خور گشته بود و بر صدرالدین سبب آمد که او را وزارت میسر نمی شد او را بر آن معنی تخریض می کرد تا نوروز^{۳۳} زبان^{۳۴} در باب تفویض کار عازان^{۳۵} یکی کرده بود نوروز را تعلیم داد تا آلخا با ایشان اظهار موافقت کند و با ایشان عهد گرفته بکند و بعد از آن ترمیم او کرد

— ماردمت ۳ W — کرد که ۲ L om — کردید ۱ S. W

— جان ۷ L odd — ۶ — ۵ — ۶ — ۷ — آں ۲ L

سپارند و طفلچار ما تومان^{۲۲} قروناس^{۲۳} و برآن مقرر گرداید^۱ که ما ایشان
 که ابلججو^{۲۴} حاصل ارفونخان بوده^{۲۵} هم
 مار سپارند نایدو^{۲۶} گفت شهزاده معلوم
 دارد که اناقلخان مرا چون خررند
 صلی عزیز و مکرم^{۲۷} می داشت و
 ما تومان قراوماس و طفلچار بجانب حداد
 عامحوار و قشلامشی فرمود اگر
 عوحب فرمان پادشاه سعید آن بر من
 مقرر فرماید حاکم است تا مانی
 چیزها مار سپارند و شهزاده عراق حاضر
 ملک خود اصراف و اعطاف باید
 طولادای^{۲۸} با آتش و شراب بخندت غازان
 آمد و کله گرفت و شرف تکشمشی
 یافت او را دلداری و تراخت نموده اجارت
 اصراف^{۲۹} داد و درین روز قوشچهبال
 نایدو حان عرضه داشت که امیر اقوقا
 مقید و محوس است اگر خصم را صرد و طغر باشد او در قصد خون
^{۳۰} ما سی بیع نماید اقوقا را یا سا رسانیدند سبب تاراع و مضادت و مخالفت که
 از سامین قائم بود و از ابو اغلامان نمان حاتون^{۳۱} شیخ هر قاسون^{۳۲} و غیره
 از بایندو مرگشته بخاران خان بیومند درین شب لشکرها را بسیار از جانب
 حداد و موغان رسیدند و بایندو^{۳۳} را بوصول ایشان قوت و شوکت زیادت شد
 پوستین یسان و میثاق باز گرداید امرها نایدو گفتند چون فرصت دست داد
 دشمن را باقسون و بیرنگ از پای حیوة برناید گرفت و اعمال و تاجیر و امهال
 و تراخی حائر بشمرد که افرص^{۳۴} تیر مر السحاب ازین بهتر^{۳۵} فرم

— خنرا L add. ۳ — و متعهد شد L om ۲ — گردایدند L ۱

— روانه گردایدند L ۷ — صحت L ۶ — L om ۵ — L om ۴

— L om ۱۱ — پاردهم L ۱۰ — شب W ۹ — L om ۸

— هراسون MB ۱۲

دست نخواهد داد باینو ایشانرا اجازت نداد و گفت بایام سابق سلسله و داد منظم بود و از جادین حقوق قدیم مؤکد^{۲۵} چگوه خیانت روا باشد فکیف که بجهت عهد می رفته است و معظنه حورده شود امرا از حدیث او برنجیدند علی الخصوص^{۲۶} امیر توکال ارو ر گشت و ما یورت گرجستان که حانه قدیم او بود معاودت نمود و من بعد باینورا دیگر ندید و همچنین گروهی^{۲۷} زاموزده که کسان ایشان ر دست لشکر شهزاده کشته شده بودند و ماتقام خون ایشان قصاص طلبیدند باید و حان ملتفت^{۲۸} معن ایشان شد و شهزاده غازان چون از وصول چریک بغداد آگاه شد بر صوب سیاه کوه و سفید رود و سوزلق^۱ عزیمت اصراف^{۲۹} مصمم فرمود باینو و امراء او از عزیمت بهت او مضطرب شدند بسبب آنکه خواهاه قراوه بر سر طریق بود و در آنجا حراث موفور^{۳۰} معد و موحود گفتند اگر قراوه بوی پیوندد و حازه بر دارد دست شهزاده قوی شود و آنگاه تدارک و تلافی ممکن نگردد امیر پولاد^{۳۱} چکسانگ را فرستادند و یعام دادند که شهزاده بهان راه که آمد مار گرده آن شب بقران شیره هرود آمدند بامداد باینو پسر خود^{۳۲} قبچاق را با جماعتی امرا سدگی حضرت فرستاد با آتش و ترغو تا کلمه گرفت و تکششی کرد و عرضه داشت که پدرم باینو می گوید که چون P. fol 228r. میان ما صلح شد و غبار هار وحشت از چهرها ر حاست اگر یکدیگر را ندیده شهزاده بار گرده هر آینه از وقیعت حساد و^{۳۳} مکیدت اصداد سلیم یاسیم و ناراحیف در افواه افتد که هور آثار کبورت و عمار وحشت بافیست نوقع چاست که یک^{۳۴} روز از صباح تا رواج اقداح اهراج دائر و سائر باشد تا آواره اتفاق و اجتماع ما ندور و ردیک و ترک و تاریک برسد^{۳۵} آنگاه عمارکی روانه شود باطاعت مقرون نگشت قبچاق حاش مار گشت امرا بورین و قتلشاه و محصی دیگر نکاسه^{۳۶} زرین ر رسم^{۳۷} معول سوگند حورده و بورور و بورالی و مولای با امرا بقرآن مجید که با یکدیگر متفق باشند و یکدیگر نیندیشد^{۳۸} زرین اثنا بورور شهزاده غازان را گشت بنده را لئالی است اگر شرف اجازت یابد عرضه دارد بعد از استخارت گفت^{۳۹} اگر پادشاه مسلمان شود بیکبار مسلمانان بدعا و ناه دولت مشمول گردند و مدد

و نصرت واجب دانند^{۳۸} غاران دست انجمن و قبول ر سینه بی کیه نهاد
و مأمول او را حاجت مقرون گردانید و شرط کرد که چون ازین ورطه^{۳۹} هائل
فراغی روی نباید این ملتس تمام کند بورور از قسریای خود پاره لعل
مسموح آید اما طراوت یوزن ده مثقال بیرون^{۴۰} آورد و زانو زد و گفت
اگرچه فراخوفا حد باشد که باروق یلک دهد اما از روی گرم ذاتی
و لطف جلی این لعل بر سیل^{۴۱} یلک و نشان پیش سدگان حضرت باشد
تا وقت آن رسیدن غاران آن لعل پاره را بیکی از اماقان حضرت سپرد
و چند کزت^{۴۲} امرا میان فریقین تردد نمودند بر آن مقرر شد که در میانه
لشکر حرگاهی یزد و آنجا یکدیگر را بیند شهراده^{۴۳} با امرا^{۴۴} مشاورت نمود
بورور و امرا مصلحت ملاقات بنیدند و از غائله مکر و غدر هراسان بودند
با توفیقیمور و سوتایدا فرستادند^{۴۵} که امروز سطر محممان روزی محسن
است فردا علی الصباح یکجا ملاقات و التقا افتد و شهراده غاران را رای بر آن
قرار گرفت که^{۴۶} بمقدمه سپاه روانه شود و از سفید رود گذشته مقام کند
شهبگام روز سه شنبه هشم رجب مسترکب شد و حرار را مرتکب^{۴۷} چون
تیر از شست تمجیل تمام برآمد بامداد را از سفید رود گذشته متوجه سپاه کوه
شده بود و از امرا بورور و پسر نوقه^{۴۸} یار غوجی را هم آنجا نگذاشت تا برلیح
بمالک فارس و عراق ستانند و اردوهای حواین عم و پدر را سپاه خاصه اقلان
^{۴۹} و ارغون خان کوچ کند و مقصود کئی آسکه بر مخویات صمائر و مستورات
سراتر حصان و قوف یاسد و بر عطف بیاید ایشانرا موقوف^{۵۰} کرده و تکامل
از نایدو گریخته تقریه^{۵۱} بازار از مضافات رحمان مشرف سدگی رسید روز دیگر
شهراده غاران مرحله مسلم فرود آمد^{۵۲} و از آنجا ارگتمور را برسانت پیش
بایدو فرستاد مضمون پیام آنکه بورور و توفیقیمور را از برای مواعیدی که تمهل
و تکفل رده بود آنجا^{۵۳} گذاشته ایم باید که سحن خود برسد و وعده
وفا کند و ایشانرا رودی با اردوهای حواین و برلیح تملیک بمالک عراق
^{۵۴} و فارس و حصول جمله آمال روانه کند و چون غازان کوچ کرد امراء بایدو
فصیحقال و اینچیدای و طولادای با پنج هزار مرد بر اثر می رفتند^{۵۵} و سیاهی
می کرد تا خصم ایمن شود و از ناحق بیارند شهراده بر راند چون از قعر اولامک

گذشت و بکره رود رسید^{۴۴} که مفضل آنرا ترکان موران گویند کشر بخشی
اریش بایندو بر مید پیام داد که می خواستیم که مشرف خدمت مستعد
شویم^{۴۵} این چون دیگر آرزوها در حین توقف ماند اما ایشان حاکمدها
صلاح در آن نوده باشد تا کون باید که هر يك سخن خود بر سیم^{۴۶} شهزاده
اورا با صحت ابرهیم سکورچی بازگردانید و پیام داد که باید که امرای نزدی
با حصول مطالب و وصول مآرب بازگرداند و ارسنا^{۴۷} سرعت تمام روانه گشته
پسای دماوند راند و آنجا منتظر جواب بایندو نشست و موسم یابلاق در آن
حابود گنبراید

حکایت احوالی که میان بایندو و نوروز حادث شد

^{۴۸} بعد از بهضت شهزاده غاران خان امیر نوروز و توقموررا بکهنه در
قید توکیل و تسکیل معذب داشتند و تهدید و وعید و تشدید^{۴۹} و تخویف
می نمودند قتل و ضرب و شتم و سب^{۵۰} و نوروز در سوال و جواب نجاشی
و محلا نمی کرد و ارس صولت و شوکت جوابهای^{۵۱} صحت میگفت امرا بکار
او فرو ماندند لگزی رادرشرا که از جمله ارکان دولت بایندو خان بود واسطه
ساختند تا میان بایندو و نوروز P fol 228^۱ مهاده^۲ و مصالحه کند چه قرار
بمکت و الوص خود در موافقت نوروز داشتند که ر الناس حراسرب کارگر
بباید لگزی نوروزرا^۳ عواید مرغوب و وعدهای دلپذیر موافقت و مصادقت
باید و ترغیب و تهییج نمود و ر نقض عهد شهزاده تحریرص نوروز
گفت ای^۴ برادر بعد از عصیان و طغیان قدیم سه ماهست که در حدود
شپورخان با غاران بیس مصلحه مجلال و حرام خورده ام که من بعد تا خان^۵ در
تن بود تا او بهیچ وجه خلاف نکنم و عباد و لحاح نوروز و با دوستان او دوست
و با دشمنان او دشمن باشم نکند امین رحمت نقض عهد و خلاف^۶ میشاق
کنم می خواهمی که در دنیا ملوم و مذموم و بلخرت ملخود و معاتب گردد و
سلسله محبت و موافقت بولا و هوای غاران خان نه چنان^۷ استمرار دوام و استقرار
عظام یافته است که تا انقضاء عمر و اقراض حیوة اصرام و انصام پدید چه
امروز حانی باستحقاق و پادشاه علی الاطلاق اوست بهر چه بریاید اقیاد و اذعان
او از لوازم داس و شاه و خان نوروز محقیقت اوست تا دیگران کار مدارم لگزی

گفت ای برادر^{۱۸} تا تو برین عقیدت و طریقت مصرّ باشی ازین جماعت بجان خلاص میسر نخواهد بود نوروز گفت رضیاً بقضاء الله و قدره زمانه چه نقش کرد که ستود^{۱۹} و کرا زاد که نبرد اگر حق سبحانه و تعالی اجل من ایضا برین وجه تقدیر کرده باشد رد^{۲۰} و صرف آن کرا مستم و ممکن بود و اگر قضا نکرده است از صد هزار^{۲۱} حصم طالب مستولی بسندیشم امراء بیدو یکسر حاضر شدند و گوی کلام بچوگان بیان در میدان مقاتلت انداختند^{۲۲} تا دل بورور باستالت و حوشی و الفت^{۲۳} جذب و سلب کنند بورور در جواب و سوال چالاکتر از آن بود که از حصان فرود آمد بی دهشت و وحشیت عیان سخن فرو گذاشت و حصارا^{۲۴} نادبای انگاشت تهریر ایشان باد در اذان و سپید در آب می پداشت امراء در کار او فرو می آمدند و با یکدیگر می گفتند «سوار جهان پور دستان سام»^{۲۵} ناری سر اندر یارد بدم» بورور چون بر محتویات صهار و مستورات سرائر حصان تمام آگاهی یافت در حقیقه با طعناچار متناقست که مساعدت^{۲۶} و معاونت یکدیگر ایوان دولت بیدو را مهتم و اساس ترکیبش معدم گردانند و صلاح خود در حیلت و ترور دید و در^{۲۷} مسامحت و موافقت و امراء نسبت تسلیت^{۲۸} و دلجویی طعناچار اتفاق در خلاص بورور سعی و جهد نمودند مگر قولچاقسال که او حزر بدمار و نوار بورور رخصت نمی داد و بیدورا می گفت^{۲۹} دشمن بدست آمده است او را نکش و فرصت از دست مده و بورور چون خلاص و نجات خود در مکر و حیلت و جانلوسی و خدایت^{۳۰} می دانست با امراء نملق و تمصص آثار نهاد و ریو و فری سارا کار فرمود که هر چه بیدو جان فرماید مده مطیع و مقادست^{۳۱} بایسوحان او را محلوت حاضر کرد و بر مردی و مردانگی او سیار ستایش نمود و گشت مطر تو بهی تراز بخیر یاقم و دیده بیش از شیده^{۳۲} مردی و دل آوری و سطوت و بهادری تو معلوم شد حقوق بمالحت و ثبات قدم و مردی و فنوت و مروّت همین باشد^{۳۳} که شاهی بدان پادشاه درجورد که او سنگارا چنین بروید «کسی را که نماند و را چون تو پشت» شود ایس از روزگار درشت»^{۳۴} و اکنون اگر چنانکه از دست من خلاص می حوقی با من عهد و پیمان تاره کن که عارارا

گرفته عن ساری و سوگند مغلظه یاد کن که خلاف^{۳۰} عهد و میثاق نسکی
 نوروز بی تردد و دهشت بموجب حکم الضرورات تیغ المخدورات مغلظ ایمان و
 شداد بیان تمک محمود که خازرا^{۳۱} دست بسته سپاره بایلوخان بیچاره
 بگریب و حیلث او فرخته شد اورا سیور عامشی کرد و تبلیغ هزار دینار رات
 بر مال یزد^{۳۲} نوشت و امارت شهر یزد پس نوروز که از سلطان سب
 حاتون ست اتانک صلا الدین^۱ و الدوله ابن اتانک محمود شاه بود سلطان شاه
 نام^{۳۳} تفویض کرد و روز سه شنبه یازدهم رجب سه اربع و تسعین و ستائمه
 یروز و توقمور اجازت یافته روانه شدند نوروز مرکوب^{۳۴} ما یاد صبا همنان
 کرد و چون تیر از کمان و رقی از آسمان محست و بچهار ساروز از حدوده
 مراشه خیزوکوه دماوند راند و در بست و^{۳۵} هفتم رجب بسدگی شهزاده عازان
 رسید و شرف نکشمشی یافته احوالی که عارض و ساحر گشته بود کجا یسعی ابراه
 کرد و تغیر کرد که^{۳۶} با ایشان حر مدارا و مواساة چاره دیگر سود تا
 ملولت شاه جهان جان شیرین از چکال شو عربین خلاص دادم شهزاده
 پرسید که از جمله^{۳۷} امراء بایلو اعقل و اکمل و داهی کرا یاقی گفت قویلمچقال را
 که بقصد خون من سعی و محبت بود و صورت این قصیه شبیه قصه نوبان^{۳۸} و
 راغ است در کلبله و دمه نوروز تصدیق یی را عازان مسین ست پیش بایلو
 فرستاد بایلو امرا ازین چهریک لطیف و سحره^{۳۹} مادر طریف تعجب
 نمودند اما کار از دست و تیر از شست رفته بود امرا با بایلو می گفتند
 «همبری که آورده بودی بدام»^{۴۰} رها کردی از دام و شد کار حام از اطلاق
 نوروز پشیمان شده بود اما فائده نداشت گفته اند هر که بر دشمن ظفر یامت
 و انتهار^{۴۱} فرصت فائت گردآید بار هر گز بر آن قادر نشود و بدامت و
 هرامت سود ندارد و هر که عنورا تنها و صعب یامت و خود را از ملای^۲

حکایت

مشرح شدن سینه مبارک پادشاه اسلام غاربان خان مور ایمان و اسلام آوردن

او و امرا محضور شیخ زاده صدرالدین حموی حویلی دام برکنه

ثابت و راسخ شده لکن چون بدین اسلام در آمد و ملت نوی و دین حنی را نگوش هوش و سمع رضا اصما فرمود^۲ و در سکنیه سینه استقرار داد در احوال از اویس و سلمان صادقتر شد بدین شادی و فرح و سرور یکچند بطوی و حشن^۳ مشغول بودند و تمامت امم از ترک و عجم درم و دیار و هائس حواصی و ربائب هائس از سر صدق و اعتقاد بر تخت مبارک نثار می کردند^۴ و می گفتند مال و حال و مال و فال و اصل و سل و تخت و تخت «بادت اندر پادشاهی بر قرار و در دوام»^۵ مال و امر حال یکو فال فرج سال سعد حاصل راسی سل باقی تخت عالی تخت رام^۶ و امرا و پویان و آینه و مشایخ اینستاده و حیلات تانار^۷ از اطراف و جاسی و نوادی و صواصی از کافر و کافره از هفت ساله تا هفتاد ساله از سر رعیت و احتیاس فرج

S. fol 278 z^۱ چون ایزد تعالی^۱ در اول آزال حواسته باشد که سبذرا^۲ سعید آفرید و او را با انواع تأیید مخصوص گرداند هنگام امتزاج^۳ مواد مزاج او قابلیت^۴ سعادت در طبیعت^۵ و حذت او^۶ عظم و مرکور گرداند و لفظ گهر بار سوی بر تحقیق این معنی و تصدیق این دعوی دلیلی واضح و برهانی^۷ لاشع است که^۸ السعید من سعید فی بطن امه و بعد از آن مراتبی عایت ربانی او را در مهد تربیت بنست عایت می پروراند و بر سبیل تدریج عنایح کمال می رساند^۹ و عمرو شهر بنظر در حقائق امور او را ارشاد می کند تا تأمل در احوال^{۱۰} صورت و معانی کرده بر حقیقت و بطلان هر چیزی اطلاع یابد و بواسطه آن تدبیر و^{۱۱} تفکیر آثار سعادت از^{۱۲} قوت عمل رسد و آنچه مقتضی سر حکمت الهی در ضمن ارادت آن سعادت باشد بر وفق حق^{۱۳} و کان

۱ - نعمه ۲ - و نفیس W حدف سناه و تعالی و نفیس L

۳ - رهان L ۴ - طبیعت L ۵ - اشراف L ۶ -

۷ - او را L ۸ - ار W, B ۹ - W om ۱۰ -

۱۱ - L om ۱۲ - L om ۱۳ -

تبعیت پادشاه اسلام با اعتقاد درست^۱ از امر الله^۲ قدرأ مقدوراً بظهور میبود
 شایسته کدورت و ریا مصطفی مدین اسلام و بحکم ابن مقننات چون عیایت
 در آمدند و ششرف هدایت نور ایمان ذوالجلالی و مشیت لا یزالنی چنان
 مشرف گشتند که مانع صور توالت و اقتضا کرد که وهی و خنوری که شغلب
 تسلسل^۳ مؤمن و مؤمنه باشند اعتقاد شهر^۴ و اعوام و تعاقب لیالی و ایام
 موحدان در انکار ملت احدی و اظهار باطراف ملت اسلام راه یافته بود بر
 دین محمدی علیه الصلوٰة و السلم متمدنتر دست یکی از خواص عباد که مستوی
 و صدق^۵ اخلاص مؤمنان مؤکدتر شد سلطنت امصار و بلاد باشد مندارک^۶ ا
 در آن روز جماعت ائمه و مشایخ و شهود ذات^۷ ملک صفات عارازان حاردا
 سادات را ادرارات و اسامات مرسوم و مستند^۸ فیص او را هدایت و الهام ربانی
 و طائف فرمود و منور و^۹ صدقات گزداید و چون در اوائل سن طفولیت
 در حق فقرا و مساکین ممدول و نزد حدّ بزرگوار خویش اماقاجان
 مشاهده اولیا و مرارات ابدال روی^{۱۰} می بود و او مائل راه و شیوة بخشیان
 آورد و متضرع و استمال از حضرت و معتقد معتقدات ایشان او را بیک دو
 ذوالجلال قوت^{۱۱} اذتمام اعدا و دفع مجشی بزرگ سپرد و فرمود تا در
 حساد می خواست و حانقاه و مشاهده تسلیم و تخریص او بر اقتباس مراسم
 اشیا فرمود و مدین سزارت مسرتان و طریقه^{۱۲} ایشان سالفت تمام نماید و
 بیکارا باطراف و ارحا و الخله^{۱۳} ممالک ایشان همواره ملایم می بودند و^{۱۴} دائما
 درواید و حالات این شادمانی که اصل بر ترغیب و تخریص^{۱۵} او در آن
 رندگانی و ثمره شجره کامرانی^{۱۶} معتقد^{۱۷} مداومت می نمودند و او از
 حاودامیست عداق ساکمان آفاق نهایت کیاست و دها و^{۱۸} عظمت^{۱۹} و
 رسانیدند^{۲۰} از اطراف عراق و ذهن^{۲۱} و دکا باندک ربانی بر سخن
 حراسان اهل دل و مشایخ و ائمه روی و تخریب^{۲۲} آن طریقه اطلاع یافت و ر
 سدگی حضرت آوردند ماه رمضان غوامص و دقائق اقوال و افعال آن
 رکن صیام را بجای اصنام هادی^{۲۳} نمود طائفه واقف گشت و در آن قسم

۱ - و تخریص ۳ W ord - ۲ L ord - ۳ L ord - ۴ L ord - ۵ L ord - ۶ L ord - ۷ L ord - ۸ L ord - ۹ L ord - ۱۰ L ord - ۱۱ L ord - ۱۲ L ord - ۱۳ L ord - ۱۴ L ord - ۱۵ L ord - ۱۶ L ord - ۱۷ L ord - ۱۸ L ord - ۱۹ L ord - ۲۰ L ord - ۲۱ L ord - ۲۲ L ord - ۲۳ L ord

۱ - و تخریص ۳ W ord - ۲ L ord - ۳ L ord - ۴ L ord - ۵ L ord - ۶ L ord - ۷ L ord - ۸ L ord - ۹ L ord - ۱۰ L ord - ۱۱ L ord - ۱۲ L ord - ۱۳ L ord - ۱۴ L ord - ۱۵ L ord - ۱۶ L ord - ۱۷ L ord - ۱۸ L ord - ۱۹ L ord - ۲۰ L ord - ۲۱ L ord - ۲۲ L ord - ۲۳ L ord

۱ - و تخریص ۳ W ord - ۲ L ord - ۳ L ord - ۴ L ord - ۵ L ord - ۶ L ord - ۷ L ord - ۸ L ord - ۹ L ord - ۱۰ L ord - ۱۱ L ord - ۱۲ L ord - ۱۳ L ord - ۱۴ L ord - ۱۵ L ord - ۱۶ L ord - ۱۷ L ord - ۱۸ L ord - ۱۹ L ord - ۲۰ L ord - ۲۱ L ord - ۲۲ L ord - ۲۳ L ord

و هر شب خلافتی بسیار از تاریک و
 ترك اقطار و انصار و ساطع ساطع او
 اقطار می کردید هر وقت جبل متین دین
 که استقام و^{۲۸} اصرام یافته بود باز
 تربیت و تقویت یافت نیتش و تأسیس
 قواعد دین و تمهید مبانی یقین و
 تقویت اساس شرع و رعایت^{۲۹} قوانین
 اصل و فرج مقصور گشت و همتش
 بر لزوم طریق و رعب و بهمتش بر عقبت
 و تقوی باعث بود ایزد سعاده و تعالی
 وجود^{۳۰} همایون پادشاه اسلام غلزان خان
 در طوعان طوارق و حدنان کفیل
 مصالح و مباحیح سدگان و سب امن و
 امان طالبان کرد تا هزاران^{۳۱} نفوس
 پلک را از آسیب شکجه و مهیب
 سریمجه تاثر کفار مصون گردانید تا
 لا حیرم صیت ایام معدلتش و شمع
 باراد مکرمتش طسین آذان جهسان
^{۳۲} شد علی الحمله بعد از آن ملوک و
 سلاطین اسلام را منحس نص و اولی
 الامر مسک طاعت او واجب و لازم شد
 قرآن سوگند^{۳۳} می خوردند و مولان زر نورور^{۳۴} در آن حال عرصه داشت
 که اگر پادشاه جهان پاد^{۳۵} دین اسلام را یاقان خویش قوی گرداند چه شود
 هر بود که^{۳۶} روزگار است که این اندیشه در خاطرست نورور یکباره لعل مسوم
 سعادت بی نظیر بیرون آورد و را بوزد و گفت هر چند قراچورا راه چینی

— I, om ۴ — I, W om ۳ — روحان ۲ W — عیل — I ۱

— و — I ۷ — ریاضت و مشقت ۶ W — رهانی — I ۵

— جهان پاد — I ۱۰ — امیر نورور ۹ W — شد — I ۸

گستاخی^۱ نیست که شهزادگان را ملک دهد پادشاه بنده بازی فرماید و اینرا
 بلكرا^۲ نگاه دارد تا هنگام وصول بنده بسنگی و بعد از آن چون بوز و
 دیگر^۳ امرا از پیش باید و کار ناساخته مارآمدند پادشاه بر آشفت و در ناب
 تدارک او فکری می فرمود بوزور آن قضیها ناز عرضه داشت و شیخ^۴ زاده
 بزگوار صدرالدین ابراهیم بن قطب الاولیا شیخ سعدالدین حموی اعزه الله و
 قدس نفسه حاضر بود و بیشتر اوقات ملازم پادشاه^۵ بیوسته اروی استکشاف
 حال دین اسلام می نمود و دقائق و حقائق آن^۶ سوال و بحث می کرد و بحکم
 فن یرد الله ان^۷ یهدیه یشرح صدره للاسلام برول سکینه در سینه مارکش
 سطوع ابوار ایمان را^۸ در صیورش^۹ قوت می داد و امداد هدایت^{۱۰} روی
 استیلا می آورد و گفت حقیقت آنکه اسلام دینی^{۱۱} بعایت متین و مبین است و
 ر جمیع^{۱۲} قواعد دینی و دیسایوی مخفی و معجزات رسول^{۱۳} طبه الصلوة
 و^{۱۴} السلام عظیم دلوز و ماهر و علامات صحت آن ر صفحات روزگار واضح
 و ظاهر و فی شہت مداومت و مواظبت ر اداء فرائض و واحسان^{۱۵} و وفاق و
 مندوبات آن^{۱۶} بحق موصل باشد^{۱۷} و اما عادت اصنام محض فی کفایت^{۱۸} است
 وار عقل و دانش بغایت دور وار صاحب رای و کفایت سریش^{۱۹} حداد ر
 زمین نهادن محض جهالت و حماقت باشد و پیش آدمی بیر که خداوند روح و
 عقل است^{۲۰} منظر عقل^{۲۱} مکروه نماید و یقین حاصل که هیچ آدمی کامل
^{۲۲} راسی نباشد که پیش او سر بر زمین نهد^{۲۳} و ارووی صدق صورت ن
 لائق آستانه در است تا مردم ر آن می گذرند^{۲۴} و بی سپر می کشد^{۲۵} و بز اتفاق
 ۷ fol 278 8 صوم خلق ر مسلمان و اسکار بت پرستی مجاری بیست ر جمله
 عاران حان در اوائل^{۲۶} شعبان سنه اربع و تسعین و ستائنه بمجسود شیخ زاده
 بزگ^{۲۷} صدرالدین^{۲۸} ابراهیم حموی ما^{۲۹} تمامت امرا^{۳۰} کله توحید گفت و

— وار دقائق آن حقائق ۲ L — بلكرا ۳ L آں بلك ۳ L بلك ۱ L
 — دین ۵ L — صیر ۴ L — ایمان ۳ L ۳
 — و مصالح ۷ L add. — جمع ۶ L
 — باد ۱۰ L om — ۹ L om — الصلوة و ۸ L om
 — نهد ۱۳ L ۳ — خود ۱۲ L — کفایتی ۱۱ L
 — اول ۱۶ L ۳ — می کند ۱۵ L ۳ — می گردد ۱۴ L ۳
 — احاط کرده و ۱۹ L insert — ۱۸ L om — بزگوار ۱۷ L om ۳

جمله مسلمان شدند و در آن ماه طویرها کردند و سعادت اشتغال نمودند و
 ۲ جماعت سادات و ائمه و مشایخ را نواخت فرمود و ادارات و صدقات داد و
 در باب عبارت مساعد^۱ و مدارس و حائقیات و اواب^۲ الر^۳ احکام بمالعت
 ۴ اصدار فرمود و چون ماه رمضان در آمد با جمعی^۵ ائمه و مشایخ بطاعت و
 سعادت مشغول شد^۶ و ر کافه عقلا پوشیده بیست که اسلام و ایمان پادشاه
 ۷ اسلام غازیان خان از سر صدق و اخلاص بود و از شوائف ریا و رعوت^۸
 سرا و مصفا چه با وجود عظمت و شوکت پادشاهی و کمال قدرت فرمان^۹ روائی
 اجبار و الزام منصور^{۱۰} باشد و با عدم احتیاج^{۱۱} و فرط استعما ریا و مرا ممکن^{۱۲}

حکایت آمدن شیخ محمود سمائل از پیش پادشاهان و میلان امرا عجمان طرازخان را فرمودن

۱۰ امیر طلعچار سبب آنکه تداحو با او بقوت و استظهار باید و مخالفت و مبارعت می کرد از دولت باید و ملول و مغرور شده بود و صدر چاری^{۱۱} همچین جهت و رارت و مصادات جمال الدین دستجردانی مهجور و ذلول گشته طلعچار را ر مخالفت و مبارعت باید و می انگیزت این موصحات نایفته^{۱۲} و بلعاق نهادند حواستند که کسی را ر سیدل حاسوسی خدمت طرازان فرستند و اظهار مطاوعت و متابعت کنند شیخ

۱ بعد از آنکه طرازخان کلمه توحید گفت^{۱۰} و جمهور امرا با اتفاق موافقت او کرده مسلمان شدند و سعادت مشغول گشتند ایلیچیان باید و^{۱۱} قتلغشلام^{۱۲} و شیخ المشایخ محمود رسیدند و از هر گونه سخنها یغت و سمن^{۱۳} ایراد کردند و شیخ محمود فرصت حسنه سخن امرائی که پیش باید می بود^{۱۴} و با طرازخان^{۱۵} یکدند^{۱۶} سره داشت و ریعام هر يك بگذارد و در باب حواب التوین تمهاها ستند و

۱ - گشت L ۴ - جمع L ۳ - W add ۷ - احتیاط J ۶ - رعوت آمیز L ۵
 - و گریختن باید W ۱۱ - و T = L, 8 om ۹ - طرازخان W add ۸
 - سمن L, W ۱۲ - و S, L, W merit ۱۱ - L om ۱۰
 - در سلطت L unmet ۱۲ - جان W om ۱۳ - پادشاه اسلام L ۱۴

محمود دیسوری را که شیخ المشایخ
 موسوم گشته بود و او ارستیمیان بلغان
 خاتون بود و ارکتیمور برای مقلد
 محویل بلغان خاتون از اردوی غرایان
 آمده و بایدهو تعلق و مطلق می نمود که
 حالا صمیم^{۱۱} رستمناست تا بهار درنگ
 باید نمود و ارکتیمور باین درنگ
 راضی نمی شد و در روانه گره آیدن
 بلغان خاتون تحجیل می نمود صدر الدین
 بلغان خاتون را می آموخت^{۱۲} که بدین
 بهانه شیخ محمود نام رسالت برود و
 تمهید عمر کند و در حقیقه اظهار اطمینان
 ایشان نماید و سبب اصلاح حامسین
 آتش فتنه و وحشت سناست^{۱۳} چه شیخ
 محمود مقرب حضرت ارغون خان بوده
 و مریدی مقبول القول او را بدین مهم
 مصمم کردند و بچشم حق حدیث ازین
 حکیمان و لا ثوصه^{۱۴} امرا طعناچار و
 چوبان و قورمشی و نوعدای ایداجی
 و ایوان اعلان ناظهار اطمینان خود بیعامهای
 مشارک امگیر فرستادند و روز یکشنبه
 هجدهم شعبان^{۱۵} سه اربع و تسعین
 و سنه ۶۰۰ قونجیقتال بجایه طولادای
 تکشمشی کرد و یولقتنع دختر بایدورا
 سست و شیخ محمود را با توگری قلعشاد نام

موسوم روز ایشانرا اجازت انصراف
 فرموده شیخ محمود چون باز آمد^{۱۶} و
 اثنون تعامها بدان جماعت رساید یکبارگی
 دل بر نصرت پادشاه اسلام نهادند و
 در احلاص با او مستفق الکلمه شدند
 چون صدرالدین رحمانی^{۱۷} بواسطه آنکه
 وزارت مجمال الدین دستچردانی داده
 بودند از پادشاهی بایدهو تخی بداشت و
 طعناچار را ر شیوه مخالفت و مضادت
 محسوس میکرد^{۱۸} از مکاید او اندیشناک
 بودند^{۱۹} او را سیور نظامی تمام فرموده
 و برلیع و پاره داده محکومت جمالت
 روم نامزد کرده چون روانه شد از
 حدود هشتروز حابه ر متعلقان را^{۲۰} با
 امیر یا علاقو^{۲۱} که در همت او^{۲۲} میروت
 محاسن تبریز فرستاد و حویشتن
 جریده نهانه آنکه قرص خواهد
 مشوخه سراو شد و از آن راه در
 حیلان^{۲۳} رفت^{۲۴} و از^{۲۵} سوغور بلوق
 هنگام عزیمت توجیه بجای روم منگلی را
 که غلام^{۲۶} قدیم^{۲۷} و محرم اسرار او بود
 باعلام آن اندیشه تقوی برده مراد
 خود قطب الدین فرستاد^{۲۸} و او بر
 نهانه از شهر میروان رفتن متوجه
 حیلان شد و مراد ریوست و باترتاق

۱ L - بود
 ۲ T = W, 8
 ۳ W - گیلان
 ۴ E - بدیم

- آدمی ۲ L - باطلاق L باطلاق
 ۵ - ۶ - ۶ L loc

رسالت روانه کردند^۱ و بدیناورد رسیدگی پادشاه اسلام نازان خان^۱ رفتند^۲ و خیرورکوه مشرف حاکموس^۳ اعلی میوستند و محصور امیر بوروز که ندان نزدیکی از حراسان آمده بود سخنهاى مرغوب از زمان طمانچار^۴ ایراد کردند چون بوروز لشکرها را با سامیشی^۵ کرده بود و مرتب گردانیده فرمان شد تا تمامت لشکرها جمع شود و آن احوال در ملا شوال بود و نایدو چون حائف و مستشعر بود دیگر بار قتلعتشاهرا مسحان^۶ عموه^۷ نار مرستاند پادشاه اسلام از فرط کجاست^۸ دانست که از کید^۹ و مکر^{۱۰} حالی بیست فرمود تا او را ره ره کردند و زخم چوب و چاق صورت احوال از وی شخص فرمود^{۱۱} او تمامت احوال نایدو و امراء او^{۱۲} و لشکر او و اندیشه^{۱۳} عزم ایشان حجر و حجر و تقریر کرد و گفت مرا مرستانده اند^{۱۴} تا نار دانم که شما را عربت آن طرف هست^{۱۵} یا نه آنگاه فرمان شد تا او را مقید گردانیده در قلعه استواند هلرود محسوس کردند^{۱۶} و رور آذینه متصف شوال^{۱۷} رایات همایون شمارکی بحاس ری توحه

— طمانچان L ۲ — پیوسته L ۲ — نازان خان L ۱
 — و مکر W ۶ — کیدی W ۵ — و مرست L ۴
 — ساحد W ۹ — نار مرستانده L ۸ — L ۲

چه بمن و نایب^۱ و رای و تدبیر ندارد^۲ فرمودند^۳ و در مقسمه امرا بورور^۴ و قلمشاه رواه شدید و بورور چنانکه^۵ محتسب او بود آواره کثرت لشگری انداخت چون پادشاه اسلام بهلرود رسید^۶ امیر جوان و قورمشی^۷ گورگان^۸ پسر علیاق از مایه گریخته شرف سدگی پیوستند پادشاه اسلام را وصول ایشان حایت خوش آمد^۹ و سفال میمون داشت و اینشارا سیورعالمیشنها فرمود و قبا و کلاهد و کمر مرصع داد و از آنجا حرکت فرمود رودخانه قوهه^{۱۰} رول فرمود و زوری^{۱۱} چند مقلم^{۱۲} کرده و امرا جوان و قورمشی^{۱۳} عرصه داشتند که اگر پادشاه مارا سیورعالمیشی فرماید کورچ دادن مشغول باشیم^{۱۴} و معملای ما امراء زرنگ بورور و قلمشاه^{۱۵} اتفاق کم پادشاه ایشانرا احارت فرمود و ما را پیوستند و بعد از آن پادشاه اسلام عاران سلطان بولجان^{۱۶} حراسانرا^{۱۷} آنجا گذاشت و ر عقب امرا^{۱۸} رواه شد چون باقی حواحه قروین رسید از پانتهکپی رادر نوشدای^{۱۹}

۱ L — حاجه ۲ L — بود W فرمود L .

۳ T. = W, L, B — قورمشی ۴ L om —

۵ T = W, S — عرصه I, عوقه ۶ L — زور ۷ L — قورمشی

۸ L — حراسان ۹ L — حاتون ۱۰ L, W — شوم ۱۱ L —

۱۲ -- رفتای ۱۳ W

تخت و تاج^{۱۱} موردت و مکتسب مستقر شود در حضرت هیچ کس از تو اناقر تر نباشد شیخ محمود متکفل و منقل شد و نوروز اندیشید که فتح اناب شهرآده حر^{۱۲} ماقدم و خطارت و الحام و خطارت و ربو و فریب و حیلت و خدایع میسر نخواهد شد ایلمچیان بایدوا فریبی داد و حیلتی اندیشید^{۱۳} و نامعولی مواضعه و مواطی کرد که از ماگه نارگاه درآید باغار و عنای سفر ر سروروی که گویا همان دم رسیده است و عرض دارد که^{۱۴} ایوکان اغبول با سبی هزار سوار جنگی از حیون عمره کرد و حوالی هراترا یورت غنچ ساحت و سدهرا رسالت محمدت علان فرستاد که رسید^{۱۵} ایلی در آمدم اگر چنانکه شهرآدهرا بلشگر احتیاج افتد صد هزار سوار بیکار که روز جنگرا بکارخانه ارشک دانند آماده و مستعدست هر گاه^{۱۶} فرمان شود بسدگی مبادرت و مسازعت نماید ایلمچی بموجب مواضعه نوروز عشاغه و مواحهه عرض کرد شهرآده هم بمجسور ایشان بکهرار^{۱۷} طاغه حافه مسیح و نع و کما و غیره نوروز

اختیاجی از یش نوروز رسید و نمود که امرا^۱ طلمچار و بوغدای از بایندو مفارقت^۲ کرده بجزم سدگی پادشاه اسلام سوروز پیوستند و پادشاه^۳ از آلمچا براه سجاس روانه شد و از آلمچا شهزاده حر سده و شهرآده ایلدار^۴ خدمت رسیدند و چون بهتان کنار^۵ H fol 279 r. سفید رود آمد امرا دولادای ایلمچای و ایلمت مور بسور هدوقور^۶ ماغمی دیگر سدگی رسیدند^۷ و از آلمچا کوچ کرده بسور آفاج زول فرمود و منتظر امرا^۸ نوروز و قتلشاه که بر عقب بایندو و توکال مجاب لشجوان و ارسنان بیرون شده^۹ بودند می بود و بعد از آن باوکان آمد و امیر بایسجار از پیش نوروز و قتلشاه^{۱۰} رسید که بایندورا گرفته از حدود لشجوان بتبریز رسیده اند و میگوید که بپادشاه یک دو سخن دارم فرمان چیست^{۱۱} پادشاه بفرامست خود دانست^{۱۲} که او را سخن باشد که مکار آید و بهانه میجوید^{۱۳} برلیع شد که او را بمحضرت مبارک کار او هم آلمچا آخس کند بایندورا از تبریز بیرون آورده بودند و باغ^{۱۴} بیکش^{۱۵} رسیده چهارشده

۱ - ایلمچیان W ایلمچای ۲ - ۱ - ۲ - ۳ L

۴ - ۷ - ۸ - رهه L ۹ - پیوستند L ۱۰ - هدوقور L ۱۱ -

۱۲ - باوکان آمد و امیر L om ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - باوکان آمد و امیر L om

داد برای استقبال ایشان و صد هزار
تعار مبلغ و هراه و حاتم و باحرر نوشت
رای علوفه ایشان^{۱۲} و نورور در
حال از یام اولاع حواست و بر صوب
طوس با ناد شمالی ممان شد شیخ
محمود و قتلشاه بعد از مشاهده این
حال استرجاع نمودند^{۱۳} و در مراحل
و منازل این آواره داش می کردند که
سپاهی بقدر الرمل و حصر المال نابلی
عازان در آمدند و چون مارحوی نایدو
رسیدند^{۱۴} آواره در اعواء ابداحتند که
ناران و امرا و نوکران ملشگر یافی
مشغولند و پروای سر حاریدن و دیده
مالیدن ندارند و نورور با سپاه خاصه
^{۱۵} متوجه آمویه شد بدین آواره و مشارین
شادها کردند و چربک را با حانها اجارت
اصراف شد و در حقیه پاسخ امرا
ناسنالت و^{۱۶} استعطاف و بوند آورد
یکسر حرّم و حوشدل شدند ایلدار
از آن آگاه شد با شیخ محمود گفت
نورنه و تنها انگخته و طار ملا و
فساد بر ره کدر ریخته^{۱۷} و باثره آتش
حلاهدرا اشتعال داده شیخ محمود از
آن انکار نمود اما بموجب التزام شرائط
با اتفاق صدرالدین رنجانی طعامچار و حضی

یست سوم ذی القعدة سه اربع معین
و ستمائه در آنجا کار او تمام کردند و
حکم برلیغ مسفاذ پیوست که در
دارالسلطنت^۱ تبریز^۲ و معداد^۳ و
دیگر بلاد اسلام تمامت معاند عیشیان
و تنجانها و کلیسیاها و کشتنها خراب
کنند و بدان فتح اکثر اهل اسلام
شکرانها دادند چه ایرد تعالی^۴ اهل
ادوار متقدمها بدان آرو رسایند
بود^۵ و بعد از آن پادشاه اسلام عزم^۶
دارالسلطنت تبریز فرمود و صدرالدین
رنجانی که جهت تربیت هر مصلحتی
شهر^۷ رفته بود تا نکند روی^۸ استقبال
کرد و میخواست که مرتبه خویش
با مردم نماید گستاخها میکرد و بر سر
اسپ سخنها هر صه میداشت امیر
مولای که آن^۹ روز کریک او بود
در بورت^{۱۰} با وی گفت که این طریقه
راه تو نیست گستاخی مکن صدرالدین
بدان التفات نمی کرد مولای تاروانه
چند بر سر آورد^{۱۱} و دور کرد و
بدان سب و چند اسباب^{۱۲} دنگ کار
صدرالدین شکست و پادشاه اسلام روز
چهار شسه یست سیم ذی القعدة^{۱۳}
مطاهر تبریز سرای مسارک شم

— رسایند رد ۳ W — وعداد

— نکران ۶ L — روا ۵ L — ار ۴ L

— ذی الحجّه ۸ L — و چند اسباب ۷ L, W om

امراراً که رکن وثیق بایندو^{۲۴} بودند دعوت کرد و میان صدرالدین زنجانی و جمالالدین دستجردانی عداوت تمام بود بایندوخان املرت روم بطعماچار بویان مسموم گردامیده^{۲۵} بود و صدرالدین برآه استنانت محکم برلیع بایندو نامرد آن دیار گشته و صدرالدین را بر مراح طعماچار تصریح تمام بود و صدرالدین درین حال از استنانت^{۲۶} روم اسعت و استسکاف می داشت حشمت و عظمت خود را مستأهل مباشرت آن شعل نمی پنداشت و جمال الدین از شر و فتنه او نا ایمن بود^{۲۷} خواست که چون تیر برتاب او را هر چه دودتر اندارد او را نامرد استنانت روم کرد و صدرالدین استدیشید که انتقام از جمال الدین حر باستناد^{۲۸} و اعتقاد شهرآده و ملحا و مهروب حضرت او تواند بود و بام سیار داشت عرما را بوعده عرقوبی عافل کرد و ایشانرا حوای خرقوشی داد^{۲۹} که حریمت دیار روم مصمم است لکن سبب حرج راه و ما محتاج و ما لا بد ضروری در تبریز چند روز اقامت خواهد شد

۲۴ - کرد L ۲ - معضت هرچه نامتر L om ۲ - معضت ۱۷
 ۲۵ - و آنچه او را برد بولغان خابون خراسانی داد L om ۵ - بلجیتهای L ۴
 ۲۶ - ۹ - L om ۸ - ۹ - L om ۷ - چیچک را L ۶
 ۲۷ - و شک L om ۱۲ - آمدید L ۱۱ - مرستاد L ۱۰

و ما برادرش قطب جهان و ابن عمش^{۱۰} قوام الملک محمدلان پایتو و صرة طاران يك كلمه شده و ار در و سیم و طرح و فرش زرین و سیمین هر چه توانست باز کرد و در اواخر رمضان سه اربع و تسعین^{۱۱} کرمین رحیل فروگرفت و حیسه اقامت برکند و ما جمله حیل و حول چون برق حافظ روانه شد و از راه عطشه کرد و بدوشبارور بس گریوه گیلان پناهند^{۱۲} چنانکه اکثر حنم و حشم محلف شدند و از ادیان سرعت باد مانان هلاک گشتند از سه او گروهی لشکریان آن حدود عارت کردند و همان روز قولچقصال^{۱۳} باهوچی امرا ر عقب او چون ماد رفتند در بوی رسیدند و مادم و حاتم بازگشتند و امیره دناح پادشاه مومن در حال باستقبال صدرالدین مبادرت نمود و بجهنمات P. fol 225 r. ^۱ پسنیدینه تهراب حسرت از طوی و پیش کشها و وزیر خود را ر سیل فلوری مصاحب او براه استنداری بفرستاد همم ماه شوال سه^{۱۴} اربع و تسعین و ستانه عمرهزار فیروزکوه بسدگی شهزاده بیوست و اطهار وفاداری و دولتخواهی

آن چنان موهبت حسین را صدقات فیانداره دادند و هاتف اقبال از و راه برده غیب آواره رکشید و گفت^{۱۵} شعر «ملك عالم مدتی فی شلال و سرور^۱ مانده بود» آمد آکسون باسرش رینا و درخورد پادشاه^{۱۶} و ار تبریر امیر مولای را نامارت و حاکی دیار مکر و دیار رینه فرستاد و امیر نوروز را بواجت تمام فرمود و حکم ربیع شد که و رارت تمامت اولوس^۲ بوی مقوم^{۱۷} باشد و حالی در تبریز توقف نماید و مهتات و مصالح مردم را ساخته ر عقب بازان آید و رایات همایون روز دوشسه ششم ذی الحجه سه اربع و تسعین و ستانه از دارالملک^{۱۸} تبریز ر عزم قشلاع ازان حرکت فرمود^۳ و هم در حدود تبریز ولخان حاتون را سکاح شرمی در حواله آورد و هر چند سوطه پدروش از عون طار بود اما چون^{۱۹} باختلاف دین بهم رسیدند بودند^۴ و این زمان هم پادشاه و هم^۵ حاتون مسلمان شرمعا این سکاح درست می آمد و^۶ نمازکی و فرخی با او رفاق ساخت و چنانکه مهور و معتادست طویها کردند و شادیهها

— ۴۷ — ۲ L - 8 - - - اربعین نامرات W add ۲ - و سر I. ۱

— پادشاه اسلام L ۱۳۳۷۴ ۶ - T ۴ - ۵ - P, 8, L, W Inc -

عود شهزاده عاران شرایط ترحیب و تکریم در مقیم^۳ او تقدیم داشت و صدرالدین رعادت محمود از زمان طعناچار ایلی و یکدلی و هواخواهی و میلان و ترحیب دیگر امرا و ضعیف و عمر دینویطان^۴ عرض داشت شهرانه عاران بدان احسان از آن روی که محتمل صدق و کذب است ریادت التفاتی نمود بعد از آن امراء بررگ بورور و قتلعشاه و غیره^۵ مکسکاج خلوقی ساختند و صدر الدین را نیز طلب داشتند و مباحثات پرداختند شهزاده فرمود که اگر طعناچار ما ما طریق موافقت و مساعدت^۶ سلوک دارد عن قریم توفیق رفیق و سعادت مساعد ما شود صدر الدین گفت موافقت طعناچار و مطاوعت و اقیاد او ر من است که چون لشکر اریحا در حرکت آید طعناچار بالشکرهای خود استقبال و استمداد نماید شرط آنکه شهزاده مدعرا بوعده مستعهلر گرداند که چون تحت اورا صافی شود معصب و درایت اسلم معوض و مویط بود تا مند منمهد و مستکفل شود که بورور

۳ P. L. non — مشکس ۴ T. W. 8 — واللام L. P. nidi ۱

۵ عاران جان L. P. yāve — هنته L. ۴

۶ L. P. hu maeerib (= 8, 1 25) و تحت شاهی

۷ ۶ ۸ — ۸ ۷ ۶ — شاندید (جان L)

۸ — شهر W. toerit ۱۱ — L. hu flint ۱۰ — خود L. ۹